تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

بيت المال از ديدگاه نهج البلاغه

نويسنده: آيت الله العظمى حسين نورى همدانى

## پيشگفتار

اقتصاد يكى از اركان مهم هر جامعه و حكومت است و از آن زمان كه جوامع انسانى پديد آمده و حكومتها و دولتها بر پا شده، نهادهاى اقتصادى جامعه از اهميت خاصى برخوردار بوده است. دست اندركاران برنامه هاى حكومتى، هر يك بر پايه انديشه ها و آراء خود، مبانى و اصولى را براى پى ريزى اقتصاد جامعه ى خويش در نظر گرفته و به اجراى طرحهاى اقتصادى خود مى پرداختند.

در اين ميان، اسلام به عنوان پديده اى دگرگون ساز در تاريخ بشريت ظهور كرد و طرحى نوين را در عرصه ى اجتماع درانداخت، و از جمله برنامه هاى اقتصادى پيشرفته اى را به جامعه انسانى هديه كرد، هر اصلى را كه نزد مردم به اسم قانون پذيرفته شده ولى در حقيقت به زيان حركت كلى جامعه بود مردود شمرد و انديشه هاى مترقى و خيرخواهانه ى خود را جايگزين آن ساخت.

اما متاسفانه به جز چند سالى كه وجود پر بركت پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان امت بود، و دوران كوتاهى كه زمامدارى جامعه اسلامى را اميرالمومنين عليه‌السلام به عهده داشت، قوانين و اصول اسلامى كم و بيش دستخوش تحولات گوناگون گشت، و چه بسا كه در مواردى حاكمان به ظاهر اسلامى آشكارا آنها را زير پا گذاشته و مورد استهزاء و تمسخر قرار مى دادند.

يكى از عناصر مهم حوزه اقتصاد اسلامى كه همواره از ناحيه ى زمامداران جامعه نسبت به آن حساسيت ويژه اى ابراز مى شده، پديده ى بيت المال است كه از آن به (مال الله) تعبير شده و متعلق به آحاد مسلمين است و بايد در ميان آنان تقسيم شده و به مصارف عمومى جامعه برسد.

منابع مختلف ذخيره هاى بيت المال، مصارف گوناگون آن و تاريخچه ى تحولات و دگرگونى هائيكه بر آن عارض شده، بحثهائى است كه اين كتاب جهت تبيين آن نگارش يافته است.

در اين نوشتار نيز سعى بر اين است تا اين مطالب مورد كنكاش واقع شود كه بيت المال چه نقش مهمى را در ساختار اقتصادى جامعه به عهده دارد، و چگونه بايد آنرا مورد بهره بردارى سالم و صحيح قرار داد، و اينكه امام على عليه‌السلام در دوران حكومت خود چه عنايت خاصى نسبت به ذخيره ى بيت المال و بودجه مسلمين داشته و آن را همواره تحت اشراف عالى خود قرار داده است.

لازم به توضيح است كه مجموع اين كتاب سلسله بحثهائى از استاد معظم جناب آقاى حسين نورى دامت افاضاته مى باشد كه بخش دوم آن پيش از اين در يادنامه ى اول كنگره ى نهج البلاغه به چاپ رسيده و بخش نخست آن نيز توسط آقاى محمدى اشتهاردى تهيه و تنظيم شده است.

ضمن تشكر از ايشان، نظر به اينكه اينگونه بحث ها در اين مقطع خاص از انقلاب اسلامى داراى اهميت ويژه اى است و ديدگاههاى اقتصادى تاثير عميقى در بنياد اجتماعى جامعه دارد اينك اين دو بخش در يك مجموعه زير نظر مولف محترم، خدمت خوانندگان محترم ارائه مى شود، باشد كه مورد استفاده كامل قرار گرفته و همگان را به عنايت بيشتر بر حفظ بيت المال مسلمين و توجه بيشتر به نظريات اصيل اقتصادى رهنمون گردد. ان شاء الله تعالى.

## بنياد نهج البلاغه

لزوم تشکيل حکومت در هر زمان

ترديدى نيست كه بشر اجتماعى است و براى پيشروى در راه تكامل همه جانبه در هر زمان نياز به تشكيل حكومت دارد تا در پرتو قانون و تعهد آن حكومت بتواند به پيش برود و از هرج و مرج و بى نظمى و عوامل ضد تكامل محفوظ گردد.

اسلام كه آئين مترقى جهانى است تنها دين اخلاقيات و عبادات و فروعات زندگى نيست، بلكه كاملا به اصول و تكامل و نيازهاى افراد جامعه توجه دارد، و بر همين اساس تشكيل حكومت سالم و عادلانه از اركان اساسى آن است.

از اينرو هنگامى كه رهبر بزرگ اسلام پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مدينه آمد به محض اينكه اسلام نضج گرفت و طرفدارانى پيدا كرد، به تشكيل حكومت مبادرت نمود، تا نظام اجتماع تحت نظارت دقيق حكومت كنترل و رهبرى گردد.

## نقش اقتصاد در پايدارى حکومت

باز ترديدى نيست كه از اصول اساسى حكومت سالم، تامين نيازمنديها و پر كردن خلاهاى اقتصادى انسانها است، و حفظ و پايدارى حكومت سالم كه هدفش حفظ نظم و پيشروى همه جانبه ملت است، رابطه مستقيم با اقتصاد خوب و درآمدهاى مستمر دارد، بگونه اى كه اقتصاد در سرنوشت حكومت دخالت بنيادى دارد و از پايه ها آن است.

و از بحثهائى كه از دير زمان ادامه دارد و امروز از مسائل پيچيده قرار گرفته و منشا اختلافات عقيدتى و كشمكشهاى گسترده شده مساله اقتصاد، و حل مسائل اقتصادى، مخصوصا حل مشكل طبقاتى است.

امروز همه متفكران و انديشمندان با وجدان برآنند، كه حكومت سالم و مردمى، حكومتى است كه داراى سيستم اقتصادى خوب باشد، و انسانها را از فقر و بيكارى و شكاف عميق طبقاتى نجات بخشد.

اسلام در همان بدو تشكيل حكومت خود، كاملا به اين مساله توجه داشت و براى پر كردن اين خلا، و زدودن فقر و طبقه بندى و خلاصه به وجود آوردن برابرى و مساوات، تشكيل بيت المال رادر متن حكومت خود قرار داد، تا در پرتو اين قانون مهم، همه ى مشكلات اقتصادى حل گردد و به همه نيازهاى فردى و اجتماعى، پاسخ عملى مثبت داده شود.

بررسى چگونگى «بيت المال» و آشنائى با تاريخچه و منابع آن و همچنين شناخت چگونگى تقسيم آن بين مسلمين، از اساسى ترين مباحث اقتصادى اسلام است كه هر مسلمان آگاهى علاقمند است پيرامون آن به تحقيق و مطالعه بنشيند، و براستى بخصوص در اين عصر از ضرورى ترين مباحث اسلامى است كه بايد بطور گسترده اى طرح و در اختيار همه مسلمين بويژه نسل جوان قرار گيرد.

متاسفانه تا كنون كتاب مستقلى كه نمايشگر همه ى ابعاد و جوانب 'بيت المال' بطور جامع باشد، تدوين نشده است.

گرچه (ابويوسف) در كتاب «الخراج» مطالبى را پيرامون «فيئى» و «جزيه» و «خراج» «كه سهم عمده اى از درآمد بيت المال بشمار مى روند. و بعدا به شرح آنها مى پردازيم» و پاره اى از مسائل ديگر خاطر نشان ساخته و نيز در دو كتاب (عصر الانطلاق) و (دائره المعارف الاسلاميه) فصلى درباره ى سير تاريخى بيت المال، طرح گرديده، اما بحث مستقل و گسترده اى در زمينه همه ى مسائل بيت المال تحرير نشده است.

اميد آنكه اين كتاب در عين اختصار راهگشا و طليعه اى براى بحثهاى گسترده ترى در آينده گردد.

## بيت المال چيست؟

بيت به معنى خانه است، از آنجا به دستور حكومت، اموالى از درآمد منابع بيت المال در خانه هاى امنى قرار مى گرفت تا به موقع در راه نيازهاى مردم و اجتماع صرف گردد، نام آن درآمدها به مناسبت محل امن آنها به عنوان (بيت المال) خوانده شد. (1) مثلا به خانه اى كه از آن دانشمندانى برخاسته اند، (بيت العلم) گويند، اشاره به اينكه در اين خانه علم و كمال به ساير خانه ها مى رسد، نيز از اينرو به درآمدهاى منابع بيت المال گفته مى شود، چون آن درآمدها بر اساس عدل و احسان به نيازمندان مى رسد و در مسير نيازهاى اجتماع مصرف مى گردد، نيازهاى واقعى و طبيعى «نه نيازهاى مصنوعى» در سر حد خودكفائى و استقلال كامل.

## تاريخچه بيت المال

تا آنجا كه قرائن و شواهد تاريخى نشان مى دهد، در هر عصرى كه حكومتى بويژه حكومت الهى و پيامبران به وجود آمده است، در آن مساله تعاون و همكارى اقتصادى مطرح بوده و قوانينى در مورد رفع نيازمنديهاى اقتصادى به عناوين مختلف تصويب مى شده است، گرچه بصورت بيت المال كه در اسلام بطور گسترده مورد توجه است نبوده.

مثلا در آيه 73 سوره ى انبياء مى خوانيم خداوند مى فرمايد:

(ما ايشان «اسحاق و يعقوب» را پيشوايانى ساختيم كه به امر ما هدايت مى كنند و به آنها انجام كارهاى نيك و بر داشتن نماز و دادن زكات را وحى كرديم و آنها پرستنده و مطيع ما بودند) (2)

از اين آيه استفاده مى شود كه زكات «كه يكى از درآمدهاى منابع بيت المال در اسلام است» قبل از اسلام نيز بوده است.

و يا در مورد حضرت اسماعيل در قرآن آمده كه: «او كسان خويش را به نماز و زكات فرمان مى داد» (3) و در مورد حضرت عيسى آمده كه گفت: «خداوند مرا به نماز و زكات تا وقتى كه زنده ام توصيه فرمود» (4)

در روايات نيز اشاره اى به اين مطلب شده از جمله حديث معروفى است كه «خداوند به حضرت داود پيامبر، وحى كرد تو نيكو بنده اى بودى اگر از بيت المال ارتزاق نمى كردى...» (5) و همچنين در روايات آمده: «نخستين كسى كه خمس اموال خود را به مصرفش رساند، حضرت ابراهيم خليل بود» (6)

از اين دو حديث استفاده مى شود كه بيت المال و خمس در زمان حضرت داود و حضرت ابراهيم بوده است. (7)

نتيجه اينكه طبق شواهد و قرائن تاريخى، از همان آغاز عصر حضرت آدم عليه‌السلام يك نوع تعاون هائى به عنوان زكات يا خمس يا عناوين ديگر بوده است، و اصولا اين نوع تعاونها همانگونه كه گفتيم لازمه هر حكومت سالمى است و در اسلام، همانگونه كه همه ى دستوراتش در حد كمال با بينش جهانى و جاودانى پى ريزى شده، در مورد بيت المال نيز بطور گسترده و كامل و همه جانبه توجه شده است.

در اسلام نخستين كسى كه (بيت المال) را تاسيس كرد، شخص رهبر عاليقدر اسلام حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود. (8)

بيت المال نخست به صورت ابتدائى در خانه ى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بدست آن حضرت تشكيل يافت، و هر چه بر وسعت تشكيلات مسلمين و قلمرو حكومت اسلامى مى افزود، به تدريج دائره بيت المال نيز توسعه مى يافت.

به دستور شخص رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دفتر ويژه اى ترتيب يافت كه در آن اسامى نظاميان و شركت كنندگان در ميدان جنگ، ثبت مى گرديد و به فرمان آن حضرت به هر يك از مجردين يك سهم و به افراد متاهل دو سهم مقرر شد، نيز به اشخاص عائله مند كه نياز بيشترى داشتند، سهم زيادترى تعلق گرفت.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به افرادى ماموريت مى داد تا به ميان قبائل مختلف بروند و از حيوانات و نباتات و زراعت آنان ماليات بگيرند. (9)

بنابراين همانگونه كه (محمد اسعد) در كتاب خود (عصر الانطلاق) مى گويد و تاريخ بر اين مطلب گواه است، بيت المال را در اسلام براى اولين بار شخص پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پى ريزى كرد و تدريجا با گسترش جامعه ى اسلامى، بر شعاع آن افزوده شد و تشكيلات منظم ترى پيدا كرد.

از امورى كه اين مطلب را تائيد مى كند، مساله تشريع زكات و خمس و... است كه از مهمترين درآمدهاى بيت المال مى باشند، از ظاهر بعضى از آيات قرآن استفاده مى شود كه قانون زكات پيش از هجرت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تشريع شده است، چنانكه در ضمن آيات سوره ى روم «آيه 39» و سوره ى مومنون «آيه 4» و سوره ى ماعون «آيه 7» كه هر سه سوره از سوره هائى است كه در مكه نازل شده اين مطلب به چشم مى خورد، ولى عملا اجراى آن در مدينه سالهاى آخر هجرت انجام شد.

و ابتداى دستور اجراى زكات فطره هيجده ماه پس از هجرت بود، پيش از آنكه دستور اجراى زكات اموال صادر گردد. (10) اما در مورد خمس، آيه ى شريفه ى 41 سوره انفال (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم...) كه در مورد خمس آمده يا در غزوه ى بنى قينقاع نازل شده «چنانكه از تفسير طبرى جلد 2 استفاده مى شود» و يا در جنگ احد نازل شده «چنانكه علامه طبرسى در تفسير خود مجمع البيان جلد 4 از كلبى نقل كرده» و يا در جنگ بدر نازل شده كه بعضى ديگر گويند، به هر حال در سالهاى اول هجرت بوده است؛ زيرا غزوه ى بنى قينقاع در سال دوم «ماه شوال» و غزوه ى بدر نيز سال دوم «ماه رمضان» و غزوه ى احد شوال سال سوم هجرت بوده است.

و همچنين آيه اول سوره انفال كه درباره ى انفال «غنائم و اموال بى مالك» كه يكى از درآمدهاى بيت المال است پس از جنگ بدر يعنى در سال دوم هجرتنازل شده است. (11)

جزيه نيز كه يكى از درآمدهاى بيت المال است و مى توان آنرا مالياتسرانه سالانه كه از اهل كتاب «يهود ونصارى و مجوس» گرفته مى شد دانست از دستوراتى است كه در زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم «اواخر هجرت» در ضمن آيه ى 29 سوره ى توبه ابلاغ شد.

## فرق بين ماليات و بيت المال

ماليات عبارت است از پول هايى که مأمورين وزارت دارايى هر کشورى طبق قانونى که دولت آن کشور تصويب کرده از کشاورزان و تجار و پيشه وران و ملاکين بر اساس برنامه خاصى سالانه مى گيرد و به مصرف نيازهاى عمومى مى رساند، و اين قرارداد مالياتى يک قرارداد مالياتى يک قرارداد ثابتى نيست، بلکه طبق شرايط، تغيير و تبديل مى يابد.

اما بيت المال اموالى است که از منابع متعدد گردآورى مى شود، از طريق زکات، انفال، خراج، جزيه و گرچه به نظر کلى و وسيع، مى توان همه اين منابع را يک نوع ماليات مخصوص ناميد، ولى آنچه در ميان آنها شبيه تر به ماليات به نظر مى رسد «خراج» است، زيرا «خراج» در اسلام چنانکه شرح آن خواهد آمد، يک نوع مالياتى است که حاکم اسلام با در نظر گرفتن مصالح عمومى و نيازهاى اجتماعى ملت، و با توجه به وضع و شرايط و درآمد خراج دهندگان از آنها طبق موازينى مى گيرد، نهايت اينکه در خراج اسلامى کاملاً رعايت عدل و انصاف وتوجه به مصالح عمومى و فردى ملت خواهد شد، و نيز مى توان جزيه را يک نوع ماليات سرانه سالانه نسبت به اهل کتاب دانست که طبق شرايطى از آنها گرفته مى شود.

در اينجا بايد توجه داشت كه بر اساس (ولايت فقيه) كه در اسلام راستين وجود دارد، هرگاه شرائط طورى بود كه منابع بيت المال براى رفع نيازهاى فردى و اجتماعى، و براى جبران كمبودهاى اقتصادى كافى نبود (12) (ولى امر) «حاكم شرع» طبق اختيارى كه از طرف مالك اصلى «خدا» دارد (13) مى تواند، مالياتهاى جديدى فراخوار امكانات افراد، و شرائط زمان براى عده اى قرار دهد.

## منابع درآمد بيت المال در اسلام

بيت المال اسلامى از منابع متعددى گردآورى مى شود که مى توان موارد ذيل را منابع اصلى آن دانست:

1. از راه زکات

2. از راه خمس

3. از راه انفال

4. از راه فيئى

5. از راه جزيه

6. از راه خراج

جزيه هاى مالى (کفارات) و اموال پيدا شده ( لقطه) و مجهول المالک و تعاون هاى مستجبى و قرض الحسنه و را نيز مى توان پشتوانه اى براى رفع نيازهاى اقتصادى ملت اسلامى قلمداد کرد.

اکنون بطور فشرده به شرح هر يک از منابع مذکور پرداخته،تا با دانستن اين امور، به بحث هاى ديگر بپردازيم.

## 1- زکات

زکات در اسلام يک دستور تعاونى مؤکد و لازمى است، اسلام آن را بر ثروتمندان واجب کرده تا بدين وسيله ضعف مالى و اقتصادى تهي دستان جبران گردد، تا حدى که کاملاً از احتياج بيرون آيند و غنى گردند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: (اگر مردم زكات مال خود را مى دادند، هيچ فرد مسلمانى فقير نمى شد و تمام تهيدستان در پرتو اين فريضه ى حقوق الهى بى نياز مى شدند و مردم، فقير و نيازمند و گرسنه و برهنه نمى گردند مگر بخاطر گناه «و عدم اطاعت» ثروتمندان «از قانون زكات» (14) تا آنجا كه آن حضرت فرمود، فقير مى تواند زكات بگيرد و با آن به مكه رود، و حتى اگر داراى خدمتكار و خانه باشد، در صورت داشتن خانه و خدمتكار، مى تواند بر ساير احتياجات خود زكات بگيرد. (15)

نيز فرمود: خداوند از اموال ثروتمندان، براى فقرا حقى قرار داد، كه اگر ادا شود، نيازهاى فقرا تامين مى گردد، اگر تامين نمى شد، آن حق را زيادتر مى كرد. (16)

از اين روايت استفاده مى شود كه قانون زكات كه يكى از منابع عظيم بيت المال اسلامى است، اگر درست اجرا شود، براى همه ى نيازهاى مستمندان و فقرا كافى است، و به آنها استقلال مالى مى دهد و آنها را از مشكلات اقتصادى رهائى مى بخشد.

زكات در اسلام به نه چيز تعلق مى گيرد، كه در واقع اين نه چيز اصول و محور داد و ستد و ارتزاق و قوام زندگى اقتصادى اجتماع است كه عبارتند از:

1- گندم 2- جو 3- خرما 4- كشمش 5- طلا 6- نقره 7- شتر 8- گاو 9- گوسفند.

كه با شرائطى مخصوص و عادلانه بى آنكه به دارندگان اين مواد، ستم و بى انصافى شده باشد پرداخته مى شود، زكات گندم و جو و خرما و كشمش يكدهم و گاهى يك بيستم، زكات طلا و نقره يك چهلم، زكات گوسفند و شتر و گاو نيز با شرائطى با در نظر گرفتن حد نصابهاى آن تفاوت مى كند كه شرح مفصل همه ى آنها در رساله هاى علميه آمده است.

اسلام علاوه بر زكات واجب، زكات متسحبى و تعاونهاى بشر دوستانه ديگر از نفاقات و صدقات مستحبى اطعامها و... نيز دارد كه هر يك از آنها نقش موثرى در بهبود بحران اقتصادى خواهند داشت كه اينجا جاى شرح آن نيست. (17)

نكته قابل توجه اينكه زكات بايد كاملا محترمانه به فقرا داده شود، تا شخصيت آنها بطور كامل حفظ گردد.

در قرآن مى خوانيم خداوند مى فرمايد: «اى كسانى كه ايمان آورده ايد بخششهاى خود را با منت و آزار باطل نسازيد» (18)

اسحاق بن عمار يكى از ياران امام صادق عليه‌السلام گويد: امام به من فرمود: زكات مالت را چگونه مى پردازى؟ گفتم: فقرا به در خانه ى من مى آيند و از من زكات مى گيرند، فرمود: اى اسحاق تو با اين عمل خود مومنين را خوار و ذليل گرداندى، حتما از اين كار بپرهيز «زكات را محترمانه در خانه ى آنها بفرست» زيرا خداوند مى فرمايد: هر كسى يكى از دوستان مرا خوار كند مانند آنست كه خود را براى جنگ با من آماده ساخته است. (19)

### مصرف زکات

قرآن در آيه 60 سوره توبه در مورد مصرف زکات مى فرمايد: (إنَّما الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَ المَساکينِ وَ العامِلينَ عَلَيها وَ المُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُم وَ فى الرِّقابِ وَ الغارِمينَ وَ فى سَبيل الله وَ ابنِ السَّبيل): «جز اين نيست که صدقات (زکات) براى فقيران و مستمندان و مامورين گردآورى زکات، و آنانکه به وسيله زکات دل هايشان به اسلام متمايل مى شود، و براى آزاد کردن بندگان و اداى قرضبدهکاران و در راه خدا و براى درماندگان راه است».

از اين آيه استفاده مى شود که زکات بايد در هشت مورد مصرف گردد:

1. نيازمندانى که در تأمين مخارج زندگى کمبود دارند.

2. مستمندانى که حتى مخارج روزانه خود را دارا نيستند.

3. مأمورينى که براى گردآورى و حفظ زکات مى کوشند.

4. براى متمايل کردن بيگانگان به آيين اسلام.

5. آزاد کردن بردگان.

6. دادن قرض بدهکاران.

7. هر کارى که براى خشنودى خدا باشد مانند ساختن مسجد، پل، کتابخانه و کارهاى عام المنفعه.

8. براى درماندگان راه، يعنى کسانى که از وطن دورمانده و براى رسيدن به طون نياز به کمک دارند.

مردم مى توانند بدون هيچ واسطه اى، شخصاً زکات خود را در موارد مذکور مصرف کنند، ولى اگر امام وقت حضور داشته باشد و از مردم درخواست زکات کند، بر مردم واجب است زکات را به امام پرداخت کنند و لازم نيست امام مستقيماً درخواست زکات نمايد، بلکه اگر مامورينى هم بفرستد، بر مردم واجب است که زکات خود را به وسيله مامورين امام به امام برسانند، چنانکه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مامورينى داشت که براى گردآورى زکات، ميان قبيله هاى اطراف مى فرستاد.

ولى اكنون كه امام از ديده ها پنهان است و به جاى وى فقيه جامع الشرائط بايد عهده دار امور گردد. اگر درخواست زكات از مردم كند، در اينكه آيا بر مردم واجب است آنرا به امام بدهند، يا در اين مورد نيز مى توانند مستقيما به مصرف برسانند.

در اين مساله بين فقهاى شيعه اختلاف نظر است. بعضى گويند واجب است و بعضى مانند مرحوم صاحب جواهر آنرا مستحب مى دانند (20) ولى بى ترديد بر اساس (ولايت فقيه) در شرائط خاصى، اطاعت از حكم و فرمان فقيه جامع الشرائط، واجب است.

## 2- خمس

خمس که عبارت از يک پنجم اموال باشد نيز از مهمترين منابع درآمد بيت المال است که در قرآن در ضمن آيه 41 سوره انفال چنين بيان شده است:

(وَ اعْلَمُوا اَنَّما غَنِمتُم مِن شَيى ءٍ فَاَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسولِ وَلِذى القُربى وَ اليَتامى وَ المَساکينِ وَ ابنِ السَّبيلِ): «بدانيد هر غنيمتى که تصحيل کنيد يک پيجم آن براى خدا و پيغمبر و اهل بيت او و يتيمان و مستمندان و درماندگان راه مى باشد».

منظور از غنيمت در اين آيه تنها غنائم جنگى نيست بلکه هر گونه درآمد را شامل مى شود، چنانکه هم کتب معروف لغت شاهد اين مطلب است و هم روايات.

علامه طبرسى در تفسير مجمع البيان گويد: علماى شيعه گويند خمس به هر گونه درآمدى كه انسان به دست مى آورد واجب است، خواه از راه تجارت باشد يا از راه گنج و معدن و آنچه با غوص از درياها بيرون مى آورند و امور ديگرى كه در كتب فقهى آمده، مى توان براى همه ى اين امور به اين آيه استدلال كرد زيرا در عرف لغت به همه ى اين امور غنيمت گفته مى شود. (21)

آنگونه كه از روايات استفاده مى شود (22) در هفت چيز طبق شرائطى خمس است: 1- منفعت كسب 2- معدن 3- گنج 4- مال حلال مخلوط به حرام 5- جواهرى كه بواسطه فرورفتن در دريا بدست مى آيد 6- غنيمت 7- زمينى كه كافر ذمى از مسلمان بخرد. (23)

در زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و على عليه‌السلام خمس بعضى از امور فوق «مانند غنائم و معادن و گنجها» از مردم گرفته مى شد، اما خمس ساير امور در زمان ائمه اطهار عليه‌السلام گرفته مى شد، علتش اين بود كه در زمان پيامبر و على عليه‌السلام كه درآمدهاى زيادى از طريق غنائم و زمين هاى خراجى و... بدست مى آمد خزانه را پر مى ساخت با اين وصف «با توجه به وضع آشفته مسلمانان» ديگر خمس ساير امور از آنها گرفته نمى شد، ولى در عصر ائمه عليه‌السلام كه درآمدهاى سرشار از طريق غنائم و زمينهاى خراجى به جيب خلفاء غاصب مى ريخت، امامان مطالبه خمس ساير امور را از مردم مى كردند.

به هر حال با توجه به اين هفت چيز، بويژه در شرائط فعلى كه ترقيات صنعتى و علمى چشمگيرى همه جا را فراگرفته، به خوبى بدست مى آوريم كه چه رقم فوق العاده اى از اين منابع سرشار به خزانه حكومت اسلامى به عنوان بيت المال سرازير مى شود!

## مصرف خمس

چنانکه در آيه 41 سوره انفال آمده، مصرف خمس به شش مورد تقسيم مى گردد

1- خدا

2- رسول

3- ذى القربى «ائمه اطهار»

4- يتيمان

5- مستمندان

6- درماندگان راه.

به عبارت روشنتر خمس به دو قسمت مى شود، يك قسمت آن از آن خدا و رسول و ائمه اطهار است و يك قسمت آن از آن سادات يتيم و فقير و درمانده در راه مى باشد. (24)

در حقيقت قسمت اول متعلق به (رهبر حكومت اسلامى) است كه در راه رهبرى امت مصرف مى كند و قسمت دوم به نيازمندان از خويشان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم يعنى سادات تعلق مى گيرد.

محقق معروف صاحب جواهر گويد: خمس همانند انفال از آن امام عليه‌السلام است، ولى امام عليه‌السلام بايد هنگام تقسيم آن به سادات نيز به اندازه ى نيازشان بپردازد، و سادات هرگز مالك خمس نيستند، چون امام رهبر واقعى حكومت اسلامى است. (25)

اكنون كه زمان غيبت امام عليه‌السلام است، خمس به دو قسمت مى شود يك قسمت آن به نايب امام يعنى مجتهدى كه جامع شرائط فتوا باشد داده مى شود و قسمت ديگر آن به نيازمندان از سادات بطورى كه اگر سهم آنها از نيازمنديهايشان بيشتر باشد، آن را به بيت المال ملحق مى كنند همچنانكه اگر سهم آنها كفايت براى نيازمنديهاى آنان نكرد، از بيت المال يا از زكات جبران مى نمايند. (26) ولى به عقيده ى بعضى از علماء از جمله صاحب جواهر، سه سهم اول در زمان پيامبر مخصوص پيامبر و پس از او به ذى القربى «امامان واقعى بعد از او» داده مى شد. و سه سهم ديگر را امام و يا فقيه «نايب امام» به اندازه ى نياز طبقات سه گانه «ايتام و مساكين و درماندگان سفر از سادات» مى داد. (27)

ضمنا بايد توجه داشت كه سهم امام پس از تامين نيازهاى شخص امام «يا نايبش» صرف در رهبرى امت و توسعه ى حكومت اسلامى و شعائر دينى كه زير بناى عدالت فردى و اجتماعى و امنيت و سعادت اجتماع است مى گردد.

## 3- انفال

انفال در لغت از «نفل» گرفته شده به معنى زيادى است. اطلاع «نافله» بر نمازهاى مستحبى نيز از باب اضافه بودن آنها بر نمازهاى واجب است. آن طور که از روايات استفاده انفال يک معنى وسيعى دارد و شامل يک سلسله امولال اضافى و بدون صاحب مشخص مى گردد.

از جمله در كتاب كافى آمده امام فرمود: (انفال، هر زمين خرابى است كه صاحبش آنرا ترك كرده، و هر زمينى كه با زور نبرد و جنگ گرفته نشده بلكه بدون جنگ از روى مصالحه از ناحيه ى كفار داده شده است) سپس فرمود: قله كوهها، دره ها، بيشه زارها «جنگلها» و سرزمينهاى موات كه صاحب ندارد همه از آن حاكم اسلام است (28)

در روايت ديگر آمده امام صادق عليه‌السلام فرمود: (كسى كه بميرد ولى وارثى نداشته باشد، مال او جزء انفال است) (29)

از بررسى روايات نتيجه مى گيريم كه امور ذيل جز انفال است:

1- اموالى كه از محل جنگ بدون جنگ گرفته شده

2- ميراث كسى كه وارث نداشته باشد

3- زمينى كه اهلش آنرا ترك كرده باشند (30)

4- بيشه زارها و جنگلها و قله كوهها و دره ها

5- سرزمينهاى موات كه صاحبى ندارند.

6- غنائم جنگى (31)

7- اشياء برجسته اى كه پادشاهان براى خود بگزيده اند «صوافى الملوك» و همچنين بخششهاى آنها، هر گاه صاحب شرعى نداشته باشد. (32)

در كتاب مجمع البحرين «ماده نفل» آمده: (سرزمينهائى كه بدون جنگ بدست آمده مخصوص خدا و رسول است، و فدك «كه چنين بود» از انفال مى باشد).

## مصرف انفال

در آيه اول سوره انفال مى خوانيم:

(يَسئَلونَکَ عَنِ الاَنفالُ قُل الاَنفالُ للهِ وَ الرَّسولِ فَاتّقُوا اللهِ وَ اَصلِحُوا ذاتَ بَينِکُم) «از تو درباره انفال مى پرسند، بگو انفال مخصوص خدا و پيامبر است، و از نافرمانى خدا بپرهيزيد و بين خود را اصلاح کنيد».

طبق اين آيه انفال متعلق به خدا و پيامبر است، و روشن است كه بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مخصوص كسى است كه قائم مقام واقعى پيامبر است يعنى آن كسى كه رهبر واقعى اسلام مى باشد، كه در اين عصر، نايب امام عليه‌السلام است، به عبارت روشنتر مربوط به حكومت اسلامى است، و طبق نظر امام و قائم مقام آن در راه منافع عموم مسلمانان مصرف گردد. (33) ولى در مورد غنائم جنگى كه آنرا جزء انفال دانستيم، شرحى لازم است كه اينك به آن مى پردازيم:

## مصرف غنائم جنگى

هنگام فتح و پيروزى در جنگ با مشرکان، غنائمى که بدست مى آيد، سه گونه است:

1- اموال قابل نقل و انتقال مانند پول و اثاث.

2- زنان و کودکان.

3- اموالى که قابل نقل و انتقال نيست، مانند زمين ها و درختها و باغها و مزارع و خانه ها

قسم سوم مربوط به مساله (خراج) است كه بعدا بحث خواهيم كرد. (34)

قسم دوم جزء اسيران خواهد شد كه احكام اسيران را خواهد داشت.

اما قسم اول، يعنى دارائى هائى كه قابل نقل و انتقال است، بايد در ميان جنگجويان پس از توجه به امور ذيل تقسيم گردد:

قبل از تقسيم غنائم، مخارج امور ذيل بايد از غنائم تامين گردد:

1- (جعائل) يعنى قراردادهائى كه امام در موقع جنگ براى مصالحى برقرار نموده مانند قراردادى كه با راهنماها براى آگاهى به طرق و راههاى مخفى شده است.

2- (سلب) يعنى لباس و مركب و آلات جنگى و انگشتر و كمربند و... مقتول به قاتل او داده مى شود، مشروط به اينكه قبلا امام اين شرط را كرده باشد. چنانكه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جنگ خيبر فرموده بود: «هر كس يكى از دشمنان را بقتل رساند، (سلب) آن مقتول مال او است» در اين صورت قاتل مى تواند بدون اجازه ثانوى امام، آنها را براى خود بردارد.

3- هزينه ى حفظ و نقل و انتقال غنائم نيز، بايد قبل از تقسيم غنائم به نگهبانان و مسئولان آن داده شود.

4- (رضح) يعنى عطايائى كه امام براى زنان و بردگان و كفار در مقابل كمك و همكارى آنها در صف جنگ مسلمين، با اجازه ى امام كرده اند مى پردازد، اين عطايا، قبل از تقسيم غنائم برداشته و به آنها داده مى شود.

5- خمس، يعنى قبل از تقسيم غنائم، و پس از اخراج مخارج مراتب قبل، يك پنجم غنائم به عنوان خمس از آن امام عليه‌السلام است تا در راه رهبرى خود مصرف كند- گر چه بعضى از فقهاء گفته اند خمس بايد در مرحله ى اول جدا شود ولى بهتر آنست كه در مرحله پنجم جدا گردد. (35)

6- (نفل) «بر وزن محل» يعنى عطاياى اضافى كه امام عليه‌السلام طبق مصالح به بعضى از جنگجويان «اضافه بر سهمشان» مى دهد مانند آنهائى كه در پيشاپيش لشگر مى روند، و بيشتر براى سركوبى و ضعف دشمن فعاليت مى كنند.

7- (صفايا) يعنى آنچه را كه امام از شمشير و اسب خوب و... براى خود بر مى گزيند. (36)

در كتاب مجمع البحرين «واژه صفا» آمده كه امام فرمود: «نحن قوم فرض الله طاغتنا لنا الانفال و لنا صفو المال»: (ما گروهى هستيم كه خداوند اطاعت از ما را واجب كرد، انفال و امال ممتاز مال ما است).

سپس مى گويد: «صفو المال يعنى بهترين مال مانند كنيز خوب و شمشير بران و زره» در چند سطر بعد مى گويد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در جنگ بدر شمشير (منيه بن حجاج) را كه ذوالفقار بود براى خود برگزيد. (37) پس از اين مراحل بقيه ى غنائم جنگجويان و شركت كننندگان در جنگ- گرچه جنگ نكرده باشند حتى كودك خردسالى كه پيش از تقسيم به دنيا آمده و از فرزندان آنها است- تقسيم مى گردد.

تقسيم بقيه ى غنائيم به ترتيب ذيل است:

1- دو سهم براى سوارگان «كسانى كه در كشتى مى جنگند سواره محسوب مى شوند»

2- يك سهم براى پياده گان.

3- سه سهم براى افرادى كه دو اسب يا بيشتر به ميدان جنگ آورده اند. (38)

## 4- فيئى

فيئى به معنى بازگشت است، يعنى اموالى كه بدون جنگ، به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بازگردانده شده است (39) «مانند باغ فدك، كه پس از فتح خيبر بدست مسلمين، خود يهود اين سرزمين را بدون جنگ در اختيار پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذاشتند» (40)

### مصرف فيئى

در قرآن در سوره حشر آيه 6 و 7 مى خوانيم: (وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ).

يعنى هر آنچه را که خداوند به پيامبرش از آنها (کفار) بازگردانده و شما با راندن اسب و شتر، رنج بدست آوردن آن را نديده ايد خداوند پيامبران خود را بر هر کس بخواهد مسلط مى سازد اين اموال (فيئي) مال خدا و رسول و بستگى پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و يتيمان و مستمندان و درماندگان راه است».

بنابر اين، مصرف «فيئي» در اختيار پيامبر و بستگانش (مانند ائمه اهل بيت عليهم‌السلام) است.

روى اين اساس، (فيئى) داخل در بيت المال نيست، و در زمان غيبت، اختيار آن با نائب عام امام زمان «ولى فقيه» مى باشد. (41) و فرق بين غنيمت جنگى و فيئى همين است كه غنيمت با قهر و غلبه بدست آمده ولى در تحصيل فيئى زحمتى نبوده است.

چنانكه فخر رازى روايت مى كند: صحابه از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خواستند كه اموال (فيئى) را مانند غنائم بين مسلمانان تقسيم كنند، حضرت فرمود: بين اين دو فرق است، براى تحصيل غنيمت، قدرت نظامى به كار رفته و مسلمين به زحمت افتاده اند، ولى براى تحصيل فيئى زحمتى نبوده است، بنابراين اموال فيئى مربوط به پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است تا هر طور كه خواست آن را مصرف كند. (42) بر همين اساس، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فدك را به حضرت فاطمه عليه‌السلام بخشيد.

## 5- جزيه

«جزيه» در لغت از ماده «جزاء» گرفته شده است و عبارت است از يک نوع ماليات سرانه سالانه كه از اهل كتاب «يهود و نصارى و مجوس» كه در پناه حكومت اسلامى هستند گرفته مى شود، كه در حقيقت همانگونه كه از نامش پيدا است جزاء «دستمزدى» است در برابر حفظ مال و جان و عرضشان، نه اينكه باج باشد. (43) و كاملا معقول است كه گروهى كه در اقليت هستند تحت شرائطى براى حفظ امنيت خود، سالانه مبلغى به حكومت بپردازند، تا آن مبلغ صرف در هزينه ى نگهبانان و پاسداران امنيت و مصالح و منافع عموم گردد. (44)

جزيه به زنان و كودكان و ديوانگان تعلق نمى گيرد، و مقدار آن بر حسب آنچه امام صلاح بداند مى باشد و آن، هم جايز است سرانه باشد يعنى هر فردى در سال فلان مبلغ به حكومت اسلامى بپردازد، و هم جايز است كه نسبت به زمينهائى كه اهل كتاب دارند وضع گردد. (45)

هر گاه يكى از اهل كتاب قبل از پايان سال، مسلمان شد و يا بعد از پايان سال ولى قبل از اداء جزيه اسلام آورد، جزيه از او ساقط مى گردد. (46)

بايد توجه داشت كه مقدار جزيه بستگى به توانائى جزيه دهندگان دارد، چنانكه اين موضوع در مورد خراج نيز بايد رعايت گردد، و چه آنكه قوانين اسلام بر اساس عدل و انصاف پى ريزى شده است.

در روايت آمده: على عليه‌السلام اهل كتاب را تقسيم كرد، بر ثروتمندان آنها 48 درهم و بر افراد متوسط آنها 24 درهم و بر فقراء آنها 14 درهم جزيه قرار داد، قبلا عمر بن خطاب نيز كه با على عليه‌السلام در اين مورد مشورت كرده بود، چنين قرار داد. (47)

### مصرف جزيه

اموالى که از راه جزيه بدست آمده، جزء بيت المال است، طبق صلاح امام يا قائم مقامش صرف در مصالح عمومى و امنيتى و منافع اجتماع مى گردد.

## 6- خراج

خراج مقدار مالى است كه طبق قرارداد بين حكومت اسلامى و كاركنان زمين از عين محصول زمين يا قيمت آن گرفته مى شود، و آن زمين بايد از اراضى خراجيه (48) باشد، اين قرارداد بر اساس رضايت كاركنان زمين «اعم از كافر يا مسلمان» و مصلحت عموم با توجه به موقعيت كاركنان و رعايت حقوق آنها و آبادى زمين بيته مى شود (49) و مقدار آن نيز خواه از عين محصول خواه از قيمت آن بستگى به مصالح عموم و اختيار حاكم عادل اسلام دارد.

خراج بر خلاف جزيه كه به نص قرآن بود، از روى اجتهاد و تصميم گيرى حاكم اسلام مطابق مصلحت عموم است.

مثلا مى بينيم پس از فتح خيبر، هنگامى كه مسلمين اراضى خيبر را بتصرف خود در آوردند، ساكنان خيبر تصميم گرفتند كه از آنجا كوچ كنند، پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنها را دعوت كرد كه اگر موافقت كنند اراضى را تحت اختيار آنها بگذارد، به اين شرط كه قسمتى از محصول آن اراضى مال آنها گردد و قسمت ديگر به حكومت اسلام پرداخته شود، آنها اين پيشنهاد را پذيرفتند. (50) ولى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در فتح مكه، اراضى كفار را به آنها بخشيد و آنها را آزاد گذارد (51) از اين دو مطلب استفاده مى كنيم كه قراردادى بنام (خراج) بستگى به ضرورت آن و مصالح عمومى با تشخيص حاكم اسلام دارد.

ضمنان ناگفته نماند كه واژه ى (خراج) در زمان خلافت عمر، پس از فتح ايران به زبانها افتاد، و از آن زمان به بعد مالياتى كه در زمان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به عنوان سرانه بر اهل ذمه بسته شده بود جزيه ناميده و مالياتى كه بر اراضى بسته شده بود خراج خواندند.

به هر حال، خراج بخصوص در زمان خلافت عمر به بعد با توجه به آنهمه فتوحات بيشمارى كه به وجود آمد، يكى از مهمترين راههاى درآمد بيت المال مسلمين بود كه همواره منبع سرشارى براى پشتوانه حكومت اسلامى بكار مى رفت، عاملان حكومت اسلامى اين اراضى متعدد و وسيع از ايران و عراق و شامات و مصر و آفريقا و... را به كاركنان و كشاورزان مسلمان و غير مسلمان كرايه يا اجاره مى دادند و طبق قرارداد عادله، محصول آن اراضى بين كاركنان و حكومت اسلامى بر اساس عدالت تقسيم مى گرديد. (52)

## خراج در آثار اسلامى به سه معنى آمده

1- قراردادى که حکومت اسلامى با اهل ذمه به عنوان جزيه بر اراضى آنها مى بست آن را خراج مى گفتند که در واقع جزيه بود ولى از روى مجاز و مسامحه، خراج گفتند، و تعبير بهتر اين است که در اين مورد بگوييم خراج جزيه اى.

2- مجموع درآمد بيت المال را که از يک شهر يا يک منطقه جمع آورى مى شد خراج مى ناميدند.

3- اجاره و کرايه زمين که از کشاورزان مسلمان و غير مسلمان در اراضى خراجيه گرفته مى شد، اين معنى همان مفهوم واقعى خراج است که در اينجا به شرح آن پرداختيم.

بنابراين مالياتهايى که در اين عصر، حکومت ها بر مغازه ها و تجارتگاه ها و کارگاه هاى صنعتى و خانه ها مى بندند، جزء خراج نيست، و در اين مورد حاکم عادل اسلامى در شرايط مخصوصى که براى مصالح کشور ضرورت داشته باشد به اين امر مبادرت مى کند.

يکى از منابع بيت المال در زمان پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنانکه در مورد اراضى خيبر گفتيم، خراج بود، ولى در آن زمان به حساب فتوحات کم، اين درآمد خيلى نبود، اما پس از پيامبر، در زمان خلافت ابو بکر که فتوحاتى ديگر نصيب مسلمين شد و سپس در زمان عمر، که فتوحات بسيارى براى مسلمين شد و سپس در زمان عمر، که فتوحات بسيارى براى مسلمين بوجود آمد، خراج اراضى، بزرگترين درآمد بيت المال بشمار مى رفت. بطورى که درآمدهاى منابع ديگر بيت المال نسبت به درآمد خراج بسيار ناچيز بود.

## مصرف خراج

در تواريخ آمده در زمان خلافت ابوبكر مال بسيارى به عنوان خراج آوردند، ابوبكر آنها را بطور مساوى بين مسلمين تقسيم كرد، به هر نفرى بيست درهم رسيد. (53) و در زمان خلافت عمر، پس از فتح روم و ايران، درآمد خراج آنچنان سرشار بود، كه مورخين مى نويسند عمر به هر نفر از مسلمين كه در جنگ بدر شركت كرده بودند پانصد هزار درهم داد!

نيز نقل كرده اند: ابوهريره تنها از بحرين، پانصد هزار درهم خراج نزد عمر آورد، و ابوموسى اشعرى از منطقه ديگر، يك ميليون درهم خراج آورده بود. (54)

در تاريخ يعقوبى آمده: هنگامى كه سرزمين عراق فتح شد و به دست مسلمين افتاد، عمر در مورد آباديهاى عراق با اصحاب خود مشورت كرد، آنان گفتند «طبق دستور غنائم» آنها را بين ما تقسيم كن، عمر با على عليه‌السلام در اين باب مشورت كرد، حضرت فرمود: بگذار در دست صاحبانش باشد، تا به آبادى آنها بپردازند، اگر آنها را بين ما تقسيم كنى براى مسلمين آينده چيزى نمى ماند، عمر راى على عليه‌السلام را پسنديد (55) عثمان بن حنيف و حذيفه بن يمان را بسوى عراق فرستاد، اين دو نفر حدود آباديهاى آنجا را به مساحت درآوردند، خراج آنها هشتاد ميليون درهم شد. (56)

باز نقل شده: عثمان بن حنيف وقتى كه براى رسيدگى به خراج عراق از طرف عمر مامور شد، به عراق كوچ كرد. در برابر هر يك جريب زمين، يك درهم و يك قفيز (57) خراج قرار داد، با وضع اين قانون عادلانه، اراضى عراق روز بروز آبادتر مى شد و مردم با كمال ميل اين ماليات را مى پرداختند و تا يك سال قبل از فوت عمر، خراج عراق از صد ميليون درهم تجاوز كرد. (58)

پس از عمر، همچنان درآمد خراج، رقم فوق العاده سرشارى بود كه به خزانه ى كشور اسلامى سرازير مى شد، ولى حيف و ميل عثمان در مورد اين اموال بقدرى بود كه چهار ميليون و سيصد و ده هزار دينار «4310000» و صد و بيست و شش ميليون و هفتصد و هفتاد هزار درهم «126770000» آنرا به خود و به چند نفر از خويشان و ياران جنايتكارش مانند طلحه و زبير و عبدالرحمن بن عوف اختصاص داد. (59)

در زمان خلافت على عليه‌السلام سپس خلفاء ديگر از بنى اميه و بنى عباس نيز، بزرگترين و مهمترين درآمد بيت المال، از طريق خراج بود.

على عليه‌السلام چنانكه در صفحات بعد مى خوانيد كمال عدالت را در حفظ و صرف بيت المال رعايت مى كرد.

خراج پس از جمع آورى طبق تشخيص و دستور حاکم واقعى اسلام، در راه مصالح عمومى و امنيت و دفاع از مرزها و بالاخره آنچه که موجب تقويت و رشد جامعه اسلامى از نظر اقتصاد و سياست و مى شود صرف مى گردد.

امير مومنان عليه‌السلام در فرازى از عهد نامه مالک اشتر که در مورد خراج دهندگان توصيه هاى عميق و ارزنده اى مى کند، در ضمن مى فرمايد:

«با توجه مهر آميز و عميق به اصلاح خراج دهندگان بپرداز، زيرا اصلاح آنها در حقيقت اصلاح عموم مردم غير از آنها دارد «لانَّ النَّاسَ کُلَّهُم عِيالٌ عَلى الخَراج وَ اهلِهِ»: «زيرا همگى روزى خوار خراج و خراج پردازنند» (60) از اين عبارت به خوبى استفاده مى شود كه «خراج» از بنيادهاى اساسى اقتصاد و رفاه زندگى عموم مسلمين و تامين معاش و مصالح آنها است، و به همين جهت بايد براى پربار كردن آن كوشش همه جانبه بعمل آيد.

## هدف على عليه‌السلام از بدست گرفتن حکومت

همانگونه که قبلاً گفتيم بحث و بررسى ما درباره بيت المال بطور فشرده از ديدگاه اسلام است، پس از بررسى منابع درآمد بيت المال، اکنون مناسب است که به طرزتوزيع عادلانه آن و به چگونگى شيوه اميرمومنان على عليه‌السلام در مورد بيت المال از جنبه هاى گوناگون به بررسى بپردازيم، با توجه به اينکه شيوه آن حضرت که به حق شخص دوم اسلام است، تابلوى واقعى و راستين از اسلام راستين مى باشد.

در اينجا نخست به فرازى از سخنان آن بزرگ مرد الهى که هدف از بدست گرفتن حکومت را بيان مى کند مى پردازيم، که آن را اساس سياست خود قرار داده و همه شيوه هايش از اين اساس سرچشمه مى گيرد.

او مى گويد:

«اما وَالّذى فَلَقَ الحَبَّهَ، وَ بَرَءَ النَّسَمَهَ، لّو لا حُضُورُ الحاضِرِ، وَ قِيامُ الحُجَّهِ بِوُجُود النَّاصِر، وَ ما اَخَذَ اللهُ عَلى العُلَماءِ أنْ لا يُقارُّوا عَلى کِظَّهِ ظالِمٍ وَ لا سَغبِ مَظلُومٍ لا لَقَيتُ حَبلَها عَلى غارِبِها وَ لَسَقيتُ آخِرَها بِکأسِ اوّلِها.»

«آگاه باشيد، سوگند به خداوندى که دانه را شکافت و انسان را آفريد اگر آن جمعيت بسيار براى بيعت، حاضر نمى شدند، و نبود پيمانى که خداوند بر دانشمندان آگاه گرفته که سيرى ستمگر و گرسنگى ستم ديده را نپسندند، حتماً مهار شتر خلافت را بر کوهان آن مى انداختم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن (زمان خلفا) آب مى دادم ».(61)

در اين عبارت، على عليه‌السلام دو اصل را پايه براى بدست گرفتن حكومت قرار داده يكى شركت و پذيرفتن مردم، دوم برقرارى عدالت، و جلوگيرى از ظلم.

از همينجا مى فهميم كه در همه ى موارد حكومت على عليه‌السلام بويژه در بيت المال، هر گونه ظلم و ستم و تبعيض ممنوع است، و بطور جدى بايد از آن جلوگيرى شود.

## اعلام برنامه حکومت

برنامه حکومت على عليه‌السلام بر پايه عدالت و احسان بنا شده بود، روى اين اصل هر چيزى که مانع و يا مزاحم اين برنامه بود، شديداً با آن پيکار مى کرد، تا آن را از ميان بردارد، يکى از موارد اين بود که ناشايستگان را گرچه با تردستى و چابکى خود پيشى گرفته بودند، برکنار زند، و شايستگان را در رأس امور قرار دهد، و روشن است که براى حفظ عدالت و نگهدارى و صرف عادلانه بيت المال، در مرحله اول قطع ايادى خائن و بکار گماردن افراد پاك لازم است. (62)

از اينرو وقتى كه على عليه‌السلام خلافت را پذيرفت، دستور داد تا مردم به مسجد بروند، که بر تعداد بيعت کنندگان بيفزايد، مردم از پير و جوان و مرد و زن با شنيدن اين دستور با شوق و شور فراوان به مسجد سراسيمه شدند، حتى کودکان خردسال و بچه هاى شير خوار که در آغوش مادران بودند به مسجد سرازير گشتند، همه در حال انتظار بودند که ناگهان ديدند على عليه‌السلام دو فرزندش حسن و حسين عليهم‌السلام وارد مسجد شدند.

او با گامهاى آهسته از ميان جمعيت عبور کرد، که هر گامش شوقى تازه در دل مردم ايجاد مى نمود، تا آنکه به پاى منبر رسيد و بر منبر بالا رفت و نشست، سکوت آن چنان مسجد را فرا گرفت که گويا جاندارى در مسجد نيست، و دلها در حال طپش متوجه على عليه‌السلام است، تا آنکه شنيدند آن بزرگمرد سخن خود را با اين جمله آغاز کرد:

«ذِمَّتى بِما اَقُولُ رَهينَهٌ وَ اَنَا بِهِ زَعيمٌ»

پيمان من در گرو گفته هاى من است، و من آن گفته هايم را انجام خواهم داد.

و پس از سخنانى ادامه داد که هان اى مردم!

سوگند به خدايى که محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به حق مبعوث کرد، آنچنان به اضطراب خواهيد افتاد که تاکنون بدان گونه به اضطراب نيامده بوديد، و آن چنان غربال و تصفيه خواهيد شد، که تاکنون آن گونه نشده بوديد، و آن چنان به هم زده شويد مانند به هم زدن خوراک داخل ديک، به گونه اى که پايين شما بالا رود و بالاى شما پايين آيد.

«وَ لَيَسْبِقَنَّ سابِقُونَ کانُوا قَصَّرُوا، وَ لَيُقَصِّرنَّ سَبَّاقُونَ کانُوا سَبَقُوا»

آن پيشروان در اسلام که در جامعه، به کنار زده شده بودند پيشى خواهند گرفت و آنانکه بدون شايستگى، پيشى گرفته بودند برکنار خواهند شد... (63)

## برنامه اصلاحى کامل على عليه‌السلام در بيت المال

پس از آنکه هدف على عليه‌السلام در بدست گرفتن حکومت و اساس برنامه حکومت على عليه‌السلام را دانستيم و دريافتيم که على عليه‌السلام تنها حرف نمى زند بلکه به گفته هايش عمل مى کند، و عملش در حمايت از مستضعفين و جلوگيرى از فساد و تبقيض خلاصه مى شود و بر محور واقعيت هاى عينى جامعه دور مى زند، اکنون به بررسى برنامه اصلاحى کامل على عليه‌السلام که در مورد بيت المال اجرا کرد بپردازيم:

با دقت و بررسى عميق در گفتار و نامه هاى نهج البلاغه، درمورد بيت المال يک سلسله برنامه هاى کلى به چشم مى خورد که مى توان همه آنها را به هفت موضوع ذيل، خلاصه کرد:

1) کوشش در آباد کردن زمينها و گسترش توليدات اقتصادى و حفاظت جدى از آنها.

2) چگونگى گردآورى و نگهدارى بيت المال.

3) شرايط کسانى که بيت المال تحت نظر آنها اداره مى شود.

4) مصارف بيت المال.

5) تقسيم بيت المال بطور مساوى و جلوگيرى از تبعيضات.

6) دقت در حفظ بيت المال و هشدار به کسانى که بيت المال در اختيار آنها است.

7) کيفر جنايتکاران به بيت المال.

هر يک از فصول هفتگانه فوق نياز به بررسى و تحليل هاى فراوان دارد، ولى نظر به اينکه از اول بناى اختنصار در اين کتاب بوده، تنها به بررسى «توزيع عادلانه بيت المال» (ماده 5) مى پردازيم و کتاب را به پايان مى رسانيم، زيرا آنچه در اين کتاب هدف است، دو چيز مى باشد:

يکى اينکه در اسلام منابع مهمى از درآمدهاى بيت المال وجود دارد که با اجراى آن همه مشکلات اقتصادى حل مى شود، و يک اقتصاد سالم و معقول بر جامعه حکومت خواهد کرد (به اضافه نهى شديد از احتکار، کنز، گرانفروشى، رباخوارى، استثمار و هرگونه عوامل تجمع بى رويه و بى حساب ثروت).

دوم اينکه: با توزيع عادلانه آن، بر اساس عدالت و حقوق همه جانبه افراد، هرگونه اشکال اقتصادى حل خواهد شد. اکنون لازم است مطالبى نيز درباره اين موضوع (توزيع عادلانه) در اينجا بياوريم.

## توزيع بيت المال بر اساس مساوات

پس از آنکه دانستيم «بيت المال» در چه مواردى بايد مصرف شود و نيز افرادى را که استحقاق براى استفاده از بيت المال داشتند شناختيم، اکنون به بررسى قسمت ديگرى از سياست اقتصادى مکتب على عليه‌السلام مى پردازيم که آن مساله «تقسيم بيت المال براساس مساوات و استحقاق» است.

عمر و عثمان در طول مدت بيست و چند سال خلافت خود، در مورد تقسيم بيت المال، تبقيضات فردى و طبقاتى دردناکى بوجود آورده بودند و اين روش باطل در ميان مردم، سنتى شده بود.

على عليه‌السلام وقتى که روى کار آمد، با دشواريهاى سختى روبرو شد روش على در تقسيم بيت المال بر اساس مساوات استحقاق بود، روشن است که بر هم زدن روش عمر و عثمان که سالها مردم با آن خو گرفته بودند آسان نبود، او هرگونه تبعيض و طبقه بندى در تقسيم بيت المال را روا نمى دانست.

اينک ببينيم اين مطلب از ديدگاه فقه اسلامى چگونه است.

## تقسيم بيت المال بطور مساوى از ديدگاه فقه اسلامى

يکى از مسائلى که در بحث بيت المال عنوان مى شود مساله چگونگى تقسيم بيت المال است، اين مساله در کتب فقهى عنوان شده و در اين باره فقهاى مذاهب اسلامى اختلاف نظر دارند.

اما از ديدگاه فقهاى تشيع، بايد بيت المال بطور مساوى بين مستحقين تقسيم گردد.

عالم بزرگ و معروف شيعه شيخ طوسى در کتاب «خلاف» خود ذيل باب «کتاب الغين و قسمه الغنيمه» پس از ذکر اين مساله از ديدگاه فقهاى مذاهب مختلف اسلامى در مساله 44 چنين گويد:

«در مصرف بيت المال، بين مردم بخاطر شرافت يا سابقه بيشتر در اسلام و يا دانش و زهد، فرقى نبايد گذاشت، و شيوه على عليه‌السلام همين بود که بيت المال را بطور مساوى قسمت مى کرد، ابوبکر نيز همين روش را داشت، حتى به افرادى که حاضر نمى شدند نيز به همان اندازه مى داد، ولى عمر دسته اى را به دسته ديگر برترى مى بخشد.

آنگاه اضافه مى كند: «دليل بر تقسيم بيت المال بطور مساوى اين است كه اسم (بيت المال) مطلق است و شامل همه ى مردم مى شود، و هر كسى از هر طبقه اى باشد، در اين جهت هيچگونه امتيازى ندارد، و برترى دادن بعضى بر بعض ديگر جايز نيست، زيرا برترى دادن نياز به دليل دارد و در اينجا دليلى براى برترى دادن بعضى بر بعض ديگر جايز نيست، زيرا برترى دادن نياز به دليل دارد و در اينجا دليلى براى برترى دادن اشخاص وجود ندارد» (64)

محقق عاليقدر صاحب جواهر گويد: «روايات صحيح و فراوان بر اين معنى دلالت مى كند كه حضرت على عليه‌السلام بيت المال را بطور مساوى بين مردم تقسيم كرد، و رعايت عدالت در اين مورد از صفات خاص آن حضرت بشمار آمده بود» (65) در اينجا در ميان روايات فراوان به ذكر دو نمونه اكتفا مى كنيم:

1- على عليه‌السلام فرمود: در روز قيامت در مورد هفت چيز بازخواست مى كنند كه عبارتند از: انجام نماز، پرداخت زكات، امر به معروف و نهى از منكرو تقسيم بيت المال بطور مساوى و رعايت عدالت در ميان مردم، و اجراى حدود الهى (66)

2- عاصم بن كليب از پدرش نقل مى كند كه گفت: من در حضور على عليه‌السلام بودم كه اموالى مربوط به بيت المال از يكى از نواحى ايران آورده بودند، حضرت برخاست و تصميم به تقسيم آن گرفت و ما نيز با او برخاستيم، مردم براى دريافت آن هجوم مى آوردند، حضرت براى رعايت انضباط، دستور فرمودند طنابى به عنوان حائل اطراف اموال كشيده، تا جمعيت در آن طرف طناب قرار گيرند و فرمود:

اجازه نيست كه كسى از اين ريسمان عبور كند، مردم آن طرف طناب نشستند، و خود داخل طناب شد و فرمود: روساى هفتگانه كجايند؟ «آنروز در كوفه هفت قبيله از مسلمين زندگى مى كردند كه هر كدام نماينده ى خاص داشتند» حضرت سهم هر يك از قبائل را به نماينده ى آن قبيله تحويل دادند تا آنها بطور مساوى آنرا در ميان اعضاء قبيله خود تقسيم كنند، در كنار اموال در داخل ظرفهاى خالى شده يك قرص نان بدست آمد، على عليه‌السلام فرمود: اين قرص نان را هفت قسمت كنيد و براى هر قبيله اى از قبائل هفت گانه، يك قسمت آن را بگذاريد، سپس فرمود:

«هذا جناى و خياره فيه، اذ کل جان يده الى فيه» (67)

يعنى اين چيده، بهترينش در ميانش است، زيرا هر چيننده دستش به طرف دهان خودش بر مى گردد، آنگاه همه ى آن اموال را تحويل نماينده ها داد، آنان در حضور آن حضرت، افراد قبيله ى خود را مى خواندند و اموال را در ميان آنها قسمت مى كردند. (68)

## شيوه على عليه‌السلام در تقسيم بيت المال

طبق مبانى شيعه بطور كلى، تقسيم بيت المال بايد بطور مساوى بين افراد باشد، ولى در پاره اى از موارد بخاطر امورى در تقسيم به بعضى بيشتر داده مى شود، مثلا در تقسيم غنائم جنگى «كه يكى از منابع بيت المال است» به جنگجويان پياده يك سهم داده مى شود اما به جنگجويانى كه سواره اند اگر يك اسب دارند، دو سهم داده مى شود و اگر چند اسب دارند سه سهم تعلق مى گيرد. (69)

روشن است كه اين فرق بخاطر مخارج خوراكى و نگهدارى اسبها است، و با توجه به اين مطلب، مى فهميم كه اين موضوع حاكى از تبعيض در تقسيم بيت المال نيست. (70)

ابن ابى الحديد صاحب شرح نهج البلاغه كه از بزرگان اهل تسنن است داستان ذيل را از ابوجعفر اسكافى (71) نقل مى كند:

على عليه‌السلام در دومين روز بيعت بر بالاى منبر رفت و پس از حمد و ثنا چنين فرمود:

هنگامى كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت كرد، مردم ابوبكر را براى خلافت برگزيدند، و ابوبكر نيز عمر را خليفه ى بعد از خود قرار كرد، عمر به روش ابوبكر رفتار مى كرد، و سپس در پايان عمر، شوراى شش نفرى تشكيل داد كه در ميان آن شورا، خلافت به عثمان واگذار شد، او هر چه را كه شما نمى خواستيد انجام مى داد، تا آنكه به كارهاى او پى برديد، آنگاه محصور گرديد و كشته شد.

پس از كشتن عثمان به سوى من آمديد، و من خلافت را پذيرفتم «من مردى هستم از شما و دارائى و جان شما را از آن خود مى دانم، و در نگهدارى آنها مى كوشم».

براستى خداوند درهاى رحمت را به سوى شما و اهل قبله گشوده است و فتنه ها همچون شب تار رو آور شده است، كه جز افراد صبور و بينا و آگاه به رازها، تاب اين حوادث را ندارند، من شما رابه راه و رسم پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سوق خواهم داد، و آنچه را كه به آن مامور شدم در ميان شما اجرا مى كنم، در صورتى كه از يارى من دست برنداريد، و من از خداوند يارى مى طلبم.

آگاه باشيد، گمان مبريد كه پس از درگذشت پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من دگرگون شده ام، بلكه من اكنون همان هستم كه در زمان رسول خدا بودم، پس هر فرمانى از جانب من به شما رسد، انجام دهيد، و در آنجا كه شما را پرهيز دهم گام بر نداريد و در كارها شتاب نكنيد، تا آن را براى شما روشن سازم و در حقيقت هر دستورى را كه نافرمانى كنيد ما عذر شما را نمى پذيريم.

آگاه باشيد، خداوند بيشتر از آسمان و عرش خود، داناتر است و مى داند كه من حكومت بر امت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را خوش نداشتم، تا اينكه خواسته ى تمام شما بر اين شد كه من آن را بپذيرم، براى اينكه من شنيدم پيامبر خدا مى گفت:

«هر حاكم كه زمام امور بعد از مرا به عهده گيرد، بر ميزان نگه داشته شود، و فرشتگان، صحيفه ى (آمار خير و شر) وى را پخش مى كنند، پس اگر دادگر باشد خدا او را نجات مى دهد و اگر ستمگر باشد، ميزان به گونه اى تكان مى خورد كه استخوانهايش مى شكند، و سپس به سوى آتش سرازير مى شود...»

آنگاه على عليه‌السلام به راست و چپ نگاهى کرد و گفت:

آگاه باشيد، فردا که فرا رسد، کسانى را که در دنيا فرو رفته اند و گنج هاى دنيا را ذخيره کرده اند و آن را (به ناحق) از خود مى دانند، من آنها را از دستشان بيرون مى کنم، در نتيجه آنان از رفتار من ناراحت مى شوند و مى گويند فرزند ابوطالب، حقوق ما را بر ما حرام نموده است.

هرگاه به خواست خدا فردا فرا رسد، نزد من بياييد، تا مالى را که پيش ما وجود دارد در ميان شما تقسيم کنيم، هيچيک از شما نبايد با ما مخالفت کند خواه عرب باشد يا عجم، اهل بخشش باشد يا نباشد.

نخستين مخالفت عده اى با امام عليه‌السلام از اينجا شروع شد که او دستور تقسيم بيت المال را بطور مساوى صادر کرد اينک دنبال ماجرا:

فرداى آن روز، مردم طبق دستور امام، براى گرفتن سهم خود نزد امام حاضر شدند، على عليه‌السلام به خزانه دارش عبيد الله بن ابى رافع (72) فرمود:

از مهاجرين آغاز کن و آنان را به حضور بطلب و به هر يک سه دينا بده، سپس انصار را به حضور بطلب و به آنان نيز هر يک سه دينار بده، و پس از آنها هر يک از مردم که حاضر شدند، چه سرخ پوست باشند يا سياه پوست به همين مقدار بده.

سهل بن حنيف (که به غلام سابقش همين مبلغ داده شده بود) به اعتراض برخاست و گفت: اين شخص (غلام) ديروز غلام من بود، و امروز او را آزاد کرده ام به او برابر من مى دهي؟

على عليه‌السلام فرمود: «هر چه به او داديم به تو نيز مى دهيم».

به همه افراد سه دينار داد بى آنکه بين آنها فرقى بگذارد، افرادى چون طلحه و زبير و عبدالله بن عمر و سعين بن عاص و مروان و عده اى از قريش و با اين روش مخالفت کردند و دنبال آن را گرفتند. (73)

تبعيضات و بخشش هاى نابجاى زمان عثمان چندين برابر بود (74) آنها که بخاطر موقعيت مصنوعى خود، از عثمان چندين برابر بيشتر از ديگران مى گرفتند از اين تقسيم عادلانه على عليه‌السلام و اينکه على عليه‌السلام همه آن بخشش ها و حيف و ميل ها را به راه شرعى خود برمى گرداند و خشم آمدند، با هم به خلوت نشستند و ساز مخلفت با على عليه‌السلام را نواختند اين روش و زمزمه به گوش على عليه‌السلام رسيد، آن بزرگمرد الهى در پاسخ آنها و کسانى که چنين مى انديشيدند فرمود:

«وَ اللهِ لَو وَجَدتُهُ قَد تُزُوِّجَ بِهِ النِساءُ وَ مُلِکَ بِه الاِماءُ، لَرَدَدْتُهُ فَاِنَّ فى العَدلِ سِعَهً، وَ مَن ضاقَ عَلَيهِ العَدلُ، فَالجَورُ عَلَيهِ اَضيَقٌ» (75):

«بخدا سوگند اگر بخشيده هاى عثمان را حتى درجايى که با آن همسرانى گرفته اند (و آن را که بين همسران قرار داده اند) و يا کنيزانى خريده باشند، بيابم به صاحبشان بر مى گردانم، زيرا در عدالت گشايشى است، هر کسى ک عدالت او را به تنگ آورد، ستم بر او تنگ تر خواهد بود. (76)

اميرمومنان، با اين بيان، در حقيقت به قانون «از کجا آورده اي» که امروز از آن دفاع مى شود، اشاره مى کند، تا در پرتو آن جلو تجاوز و حيف و ميل در بيت المال گرفته شود.

## عکس العمل مخالفان و پاسخ على عليه‌السلام

روش عادلانه على عليه‌السلام در مورد تقسيم مساوى بيت المال، عده اى پول پرست مانند طلحه و زبير و سعيد بن عاص و وليد بن عتبه و عبدالله بن عمر و را سخت ناراحت کرده بود، يعنى همان هايى که با شور و شوق فراوان، با على عليه‌السلام بيعت کردند، وقتى که ديدند على عليه‌السلام در مصرف بيت المال بين افراد فرقى نمى گذارد سخت ناراحت شدند، تا آنجا که تصميم گرفتند، در برابر حکومت عادلانه على عليه‌السلام به قيام مسلحانه دست بزنند، آنان براى اجراى مقاصد شوم خود، در خفا جلسه تشکيل مى دادند و به مشورت مى پرداختند.

ياران آگاه و فداکار على عليه‌السلام همچون عمار ياسر، ابو الهيثم تيهان و که از اوضاع اطلاع داشتند، به حضور على عليه‌السلام رفته و به عرض رساندند که:

موقتاً انعطاف نشان دهيد و براى سران قوم امتيازى قائل شويد تا بر ضد حکومت تو شورش نکنند، و بعضى از فرمانروايان ولايات را گرچه شايسته نباشند بر سر کار باقى بگذاريد، اينها رضال قوم هستند نبايد ناراحت گردند، ملاحظه آنها را بکنيد (77) تا دهن آنها بسته شود، تا شما از فرصت استفاده کرده و پايه هاى حکومت خود را استحکام بخشيد، وقتى که فرصت مناسبى پيش آمد، آنگاه نقشه واقعى خود را عملى سازيد. اميرمومنان در پاسخ آنان در مورد مساله اعتراض به تساوى در صرف بيت المال چنين فرمود:

«أتًأمُرُونى اَن اَطلُبَ النَّصرَ بِالجَورِ فيمَن وُلّيتُ عَلَيه، وَ اللهِ لا اَطُورُ بِهِ، ما سَمَرَ سَميرٌ وَ ما اَمَّ نَجمٌ فى السَّماء نَجماً وَ لَو کانَ المالُ لى لَسَوَّيتُ بَينَهُم فَکَيفَ وَ انَّما المَال مالُ الله.»

«ألا وَ اِنَّ إعطاءَ المالِ فى غَيرِ حَقَّهِ تَبذيرٌ وَ اسرافٌ وَ هُوَ يَرفَعُ صاحِبَهُ فى الدُّنيا وَ يَضَعُهُ فى الاخِرَهِ وَ يُکرِمُهُ فى النّاس وَ يُهينُهُ عِندَ الله وَ لَم يَضَع امرُءٌ فى غَير حَقَّه وَ عِندَ غَير اهلِه حَرَمَهُ اللهُ شُکرَهُم وَ کانَ لِغَيرِهِ وُدُّهُم فَاِن زَلَّت بِهِ النّعلُ يَوماً فاحتاجَ الى مَعُونَتِهِم فَشرُّ خَليلٍ وَ الامُ خَدينٍ»

«آيا به من دستور مى دهيد به کسانى که تحت فرمانروايى من هستند ستم کنم تا يارانى گرد آورم، به خدا سوگند تا دنيا وجود دارد و تا ستاره اى دنبال ستاره ديگر حرکت مى کند اين کار را نخواهم کرد، اگر مال از آن خودم بود، آن را بطور مساوى تقسيم مى کردم، چه رسد به اينکه مال، مال خداست.

آگاه باشيد که بخشيدن مال در جاى ناروا بريز و بپاش و بيهوده نمودن آن است و اين گونه بخشش بخشنده را در دنيا بالا مى برد، ولى در روز رستاخيز به پايين مى کشاند و در پيش مردم او را محترم مى کند ولى در پيش خدا خوار مى گرداند، و کسى مال خود را در جاى نادرست و نزد نااهلان نگذاشت مگر آنکه خداوند، شکر آن مال را بر او حرام کرد.

اين بخشش هاى نابجا و ناروا، در دل مردم دوستى مى آفريند اما اگر روزى پيش آمد بدى براى او رخ داد و به يارى آنها نيازمند شد، آنها بدترين و سرزنش کننده ترين يار و دوست خواهند بود.(78)

## سخن جرج جرداق در اين باره:

دانشمند و نويسنده معروف مسيحى لبنانى جرق جرداق آن چنان از اين روش على عليه‌السلام تحت تأثير قرار گرفته که در ضمن گفتارى مى گويد:

«على عليه‌السلام نخستين متفکر شرقى است که درباره بيت المال تعبيراتى دارد حاکى از آن که» بيت المال از آن همه توده ها است، و همه بطور مساوى از آن مى برند، از نظر على عليه‌السلام بيت المال مال طبقه حاکم و طبقه اشراف نيست، آن حضرت به متصديان بيت المال مي‌گويد:

«شما خزانه دار ملت و وکلاى امت هستيد» على عليه‌السلام نخستين متفکر شرقى است که درباره بيت المال اين نظر را ابراز داشته، چنانکه اولين فرمانروايى است که علاوه بر ابراز اين نظر، آن را اجرا کرده و به صورت قانون درآورده است، نظر على عليه‌السلام نظرى است که بايد سرمشق دنياى متمدن، بلکه عاليترين دستور جهان بشريت باشد، حقيقتى را که على عليه‌السلام گفته، چند قرن بعد از آن پاسکال (79) فيلسوف فرانسوى به آن رسيده است ».(80)

## دو نمونه از احتياط و سختگيرى على عليه‌السلام در بيت المال

1- در کتاب بحار آمده على عليه‌السلام به عاملين خود نوشت: «قلم هاى خود را دقيق بگيريد، و نزديک بهم بنويسيد، چيزى که برايم مى نويسيد، مطالب غير ضرورى را حذف کنيد، در القاء معانى ميانه روى نماييد، از زياده روى دورى گزينيد، زيرا اموال مسلمانان نبايد ضرر ببيند و حيف و ميل گردد».(81)

2- در نامه اى على عليه‌السلام به زياد بن ابيه جانشين فرماندارش عبدالله بن عباس که در بصره بود چنين نوشت: «سوگند راست به خدا اگر به من خبر برسد که تو در اموال مسلمين چيز کم يا زيادى خيانت کرده اى، آنچنان بر تو سخت گيرم که تو را کم مايه و گران پشت و ذليل و بر کنار شده از مقام گرداند».(82)

(يعنى طورى با تو رفتار کنم که تهى دست گشته و توانايى کشيدن بار روزى خود و خانوادهات را نداشته باشى و در نتيجه خوار گردي).

## داستان آهن گداخته

از جمله مطالبى که حاکى از عدالت دقيق على عليه‌السلام و نحوه تقسيم بيت المال بر اساس مساوات از ناحيه آن حضرت است، داستان «آهن گداخته» با برادرش عقيل و ماجراى «رشوه» هديه نماى اشعث بن قيس است که شرح آن را در کلام 224 نهج البلاغه چنين مى خوانيم:

«وَ الله لانْ اَبيتُ عَلى حَسَکِ السَعدانِ مُسَهَّدَاً وَ اجَرَّ فى الاغْلالِ مُصَفَّداً، اَحَبُّ الَيَّ مِن اَنْ اَلْقى اللهَ وَ رَسُولَهُ يَومَ القيامَهِ ظالِماً لِبَعضِ العِبادِ وَ غاصِباً لِشَيئى مِنَ الحُطام، وَ کَيفَ اظلِمُ اَحَداً لنَفسٍ يُسرِعُ الى البلى قفُولُها، وَ يَطُولُ فى الثَّرى حُلُولُها وَ الله لَقَد رَأيتُ عقيلاً وَ قَد امْلَقَ حَتّى اسْتماحَنى مِن بُرِّکُم صاعاً وُ رَايتُ صِبيانَه شَعثَ الشُّعُور، عُبرَ الاَلوان مِن فَقر هِم کَأنما سُوَدَتْ وُجُوهُهُم بِالعظلِم وَ عاوَدَنى مُؤَکَّداً وَ کَرَّرَ عَليَّ القولَ مُرَدِّداً فَأصْغَيتُ اليْهِ سَمعى فَظَنَّ أنّى أبِيعُهُ دينى وُ أتَّبعُ قِيادَهُ مُعارِفا طَريقَتى فَأحمَيتُ لَهُ حَديدَهً، ثُمَّ أدْنَيتُها مِن جِسمِهِ لِيَعتَبِرَ بها، فَضَجَّ ضَجيحَ ذى دَنَف مِنْ ألَمِها وَ کادَ أنْ يَحتَرِقَ مِن مِيسَمِها، فَقُلتُ لَهُ: ثَکِلتکَ الثَّواکِلُ يا عَقيلُ، أتَئنُّ مِن حَديدَهٍ احماها انسانُها لِلعِبه وَ تَجُرُّنى الى نار سَجَرَها جَبَّارُها ذلک لِغَضَبِهِ أتئنُّ مِنَ الاذى وَ لا أئِنُّ مِن لَظى وَ أعْجَبُ مِنْ ذَلکَ طارق طَرَقَنا بِمَلفُوفَهٍ فى وِعائها وَ مَعجُونهٍ شَنِئتُها کانَّما عُجِبتْ بِريقِ حَيَّه اوْقيئها.»

به خدا سوگند اگر روى خارهاى سعدان شب را به روز بياورم يا مرا در غل هاى آهنين بسته باشند، نزد من بهتر از آن است که خدا و پيامبرش را در روز واپسين ملاقات کنم، در حالى که به کسى از بندگان خدا ستم کرده و چيزى از ثروت زود گذر دنيا را براى خود غضب کرده باشم.

چگونه بر کسى ستم کنم براى بدنى که به سرعت به سوى کهنگى و فرسودگى مى رود، و براى مدت طولاتى زير خاک مى ماند، به خدا سوگند (برادرم) عقيل را ديدم که در زير چنگال بى چيزى دست و پا مى زد تا آن جا از من خواست از گندمى که از حقوق شما است به او ببخشم، در حالى که فرزندان او را از شدت فقر، پريشان احوال، و غبار آلود ديدم گويا صورتشان با نيل سياه شده است، عقيل چند بار رفت و آمد، و مکرر در هر بار با حالت رقت آور خواسته اش را بازگو کرد، من حرف هاى او را گوش مى دادم، او گمان کرد که من دينم را مى فروشم و از خواسته او اطاعت مى کنم و از شيوه خود دست بر مى دارم.

در اين موقع آهنى را داغ کردم و سپس آن را به بدن او نزديک نمودم تا از آن درسى بگيرد، او پس از احساس درد حرارت آهن، ناله اى همانند ناله بيماران کشيد و نزديک بود از حرارت آهن تفتيده بسوزد، به او گفتم زنان در سوگ تو بنشينند اى عقيل! ايا از آتشى که انسان براى بازى خود آن را گداخته ناله مى کنى ولى مرا به سوى آتشى مى کشى که خداوند جبار آن را از خشم خود افروخته است، تو از آزار کوتاه ناله مى کشى و من از آتش افروخته جهنم ناله نکشم؟

شگفت تر از اين ماجرا، داستان شخصى (83) است که در شب، حلوايى درآوندش ريخته و کوبه بردرمازد، و آن حلوا را با چيزى آميخته بود که من آن را نمى پسنديدم، گويا آن حلوا با آب دهان مار (يا برگردانه مار) آميخته شده بود، گفتم آيا بخشش است يا زکات و يا صدقه که زکات و صدقه بر خاندان ما حرام است، گفت: نه زکات است، و نه صدقه، بلکه هديه است گفتم سوگ کنندگان در سوگ تو بنشينند، آيا از راه دين خدا وارد شده اى که مرا بفريبى؟ آيا نظام عقل توبه هم خورد يا ديوانه شده اى و يا هذيان مى گويى؟

به خدا سوگند اگر هفت اقليم را با آنچه در زير افلاک آن است به من ببخشند تا به عنوان گرفتن پوست جوى از دهان مورچه اى خدا را نافرمانى کنم، نافرمانى نخواهم کرد و براستى که دنياى شما در پيش من از برگى که ملخ آن را به دندان گرفته و آن را به دندان گرفته و آن را جويده است، پست تر است، على را به نعمت فنا پذير و خوشى دنيا کارى نيست، به خدا پناه مى برم، از خواب عقل و زشتى لغزش ها و از او يارى مى جويم.(84)

«فَقُلتُ اَصِلهٌ اَمْ زَکاهٌ، اَمْ صَدَقهٌ فَذلِکَ مُحَرَّمٌ عَلَينا اَهلَ البَيتِ فَقالَ لا ذا وَ لا ذاکَ وَ لکِنَّها هَدِيَّهٌ. هَبِلَتکَ الهَبُولُ، اَعَنْ دينِ اللهِ اَتَيتَنى لِتَخدَ عَنى اَمُختَبطُ انت امْ ذُو جِنَّهٍ ام تَهجُرُو اللهِ لَو اُعطيت الاقاليمَ السَّبعَهَ بِما تَحتَ افلاکِها عَلى اَنْ اَعصى اللهَ فى نَملَهٍ اَسلُبُها جُلبَ شَعيرهٍ ما فَعَلتُهُ وَ اِنَّ دنياکُم عِندى لا هُوَنُ مِنْ وَرَقَهٍ فى فَم جَرادَهٍ تَقضِمُها، ما لِعَليٍّ وَ لِنَعيمٍ يَفنى، وَلَذَّهٍ لا تَبقى نَعوذُ بِاللهِ مِن سُباتِ العَقلِ وَ قُبِح الزَّلَلِ وَ بِهِ نَستَعينُ.»

از اين سخنان پر شور على عليه‌السلام که در اوج فصاحت با سوز و گداز از دل سراسر عدل على عليه‌السلام برخاسته، علاوه بر مطالبى، دو مطلب بدست مى آيد:

1- حسن انعطاف برادرى و خويشاوندى (در مورد عقيل)، على عليه‌السلام را از اجراى عدالت و تقسيم بيت المال بر اساس مساوات باز نداشت.

2- تطميع و رشوه هديه نماى مردى (اشعث بن قيس) که در ظاهر، يال و کوپالى داشت، آن حضرت را از اجراى عدالت منحرف نساخت و با کوبنده ترين انتقاد دست رد بر سينه او زد.

اين است راه و روش اقتصاد اسلامى، که با رعايت همه اصول اسلامى، بهترين و عاليترين و معقولترين روش در نظام اقتصادى جهان است، که با پياده کردن آن، جامعه از هر گونه فساد، استمثار، ثروت اندوزى بى رويه، چپاول و غارت پاک شده و به يک جامعه ايده آل و درخشان و بهشتى مبدل خواهد شد.

## خطر سوء استفاده از بيت المال و شيوه و روش رهبران الهى

شکى نيست که در اقتصاد اسلامى پس از اصل توليد، هيچ اصلى بالاتر از اصل «توزيع عادلانه» نيست که به پاره اى از دستورات اکيد اسلام در اين باره اشاره کرديم. ضد اين اصل، سوء استفاده از بيت المال و حيف و ميل آن است، اگر براستى در طول تاريخ اسلام درآمدهاى کلانى که از منابع بيت المال اسلامى بدست مى آمد، درست در راهش مصرف مى شد و سرپرستان بيت المال اسلامى «حفيظ و عليم» (امين و آگاه) مى بودند کوچکترين مشکل اقتصادى در قلمرو حکومت اسلام بوجود نمى آمد.

اما افسوس که زمامداران مغرور و ستمگر هر کدام به سهم خود به حيف و ميل بيت المال پرداختند، ما در اينجا نخست به تجزيه و تحليلى درباره سوء استفاده از بيت المال مى پردازيم و سپس به روش پيامبران و رهبران واقعى اسلام اشاره کرده تا از اين رهگذر نيز چگونگى «اقتصاد اسلامي» را دريابيم.

## آغاز سوء استفاده ها از بيت المال

با روى کار آمدن عثمان، حکومت اسلامى چهره ديگرى بخود گرفت که هرگز با هدف و ايدئولوژى اسلام سازش نداشت زيرا او پس از آنکه پايه هاى حکومت غاصبانه خود را محکم ساخت تمام قوانين اسلامى را زير پا گذاشت و هدف هاى آن را ناديده گرفت، درآمدها و اموالى که مى بايست با حمايت خليفه در مصالح عمومى و رشد و اعتلاى امت اسلامى صرف گردد وسيله پيشرفت و ترقى شخصى او قرار گرفت و در واقع گوى خلافت و زعامت در دست امويهاى ضد اسلام قرار گرفته بود.

معاويه يکى از عمال پر کار عثمان بود که زمينه را براى فرمانروايى خود فراهم مى ساخت او در حيف و ميل اموال عمومى پر جرئت بود تا جايى که در شام مقر حکومت خود از بيت المال کاخى ساخته بود و مصارف سنگينى را جهت اداره آن مقرر مى داشت. پس از او فرزندان و نوادگانش در اسراف و حيف و ميل بيت المال مسلمين از يکديگر سبقت مى گرفتند.

با انقراض بنى اميه، عباسى ها که دست کمى از اميها نداشتند بيت المال را از آن خود دانسته و هزاران گونه تصرفات نابجا که هرگز با هدف هاى واقعى حکومت اسلام دمساز نبود به عمل آوردند و زمينه انحطاط و سقوط مسلمانان را عملاً فراهم ساختند.

بنابراين يکى از عوامل مهمى که خلافت و رهبرى را از مسير خود منحرف ساخت و موجب انحطاط و سقوط حکومت اسلامى شد اسراف و اتراف خلفا و زمامداران مسلمين بود و در واقع آنچه را که على عليه‌السلام درباره زمامدارى ملت مسلمان از آن بيمناک بود واقع شد، زيرا حضرت در زمان حکومت خود اينگونه خطرها را گوشزد مى فرمود و بمردم از عواقب شوم زعامت فاسقين و نااهلان به اين صورت هشدار مى داد.

«وَلکنّى اَسى أن يَلِيَ أمَرْ هذه الامُّهِ سُفَهائُها وَ فَجّارُها فَيَتّخِذُوا مالَ اللهِ دُولاً وَ عبادَهُ خَوَلاً وَ الصالِحينّ حَرباً وَ الفاسِقينَ حِزْبا».

«من از آن بيمناکى که زمام امر اين ملت را نادانان و بدکاران بدست گيرند و در نتيجه مال خدا (بيت المال) را بجاى صرف در جهت تأمين مصالح و رشد امت بخود اختصاص دهند و دست بدست بگردانند و بندگان خدا را بنده و برده خود دانسته به استثمار آنها بپردازند و با مردم صالح و بيدار مبارزه کرده و آنها را سرکوب نمايند ودر عوض افراد ناپاک و ناشايست را حزب و ياور خود قرار دهند».

## موارد استعمال «اتراف» و «اسراف» در قرآن و روايات

يکى از واژه هاى قرآن و روايات، لغت اسراف و اتراف است که ناگزير لازم است بمناسبت موضوع مورد بحث، توضيح کوتاهى درباره آن داده شود.

قرآن مجيد در 23 مورد، از اسراف نکوهش کرده است که در دو مورد آن کلمه (لا تُسرفُوا) و در دو مورد کلمه (إنَّه لا يُحبُّ المُسرفينَ) و در يک مورد کلمه (وَ لا تبذِّر تبذيرا) و در يک مورد کلمه (إنَّ الْمُبَذّرينَ کانُوا اخوانَ الشَّياطين) را به کار برده است.

در نهج البلاغه، على عليه‌السلام در سه مورد از اسراف و دو مورد از تبذير انتقاد نموده است. اما درباره اتراف قرآن در 8 مورد از آن انتقاد کرده و در نهج البلاغه هم از اتراف و مترفين به سختى انتقاد شده است.

## لغت اسراف و اتراف

در مورد لغت اسراف و اتراف لغت شناسان عرب چنين مى گويند:

الف. راغب اصفهانى: ترف که از ماده اتراف است به معنى توسعه و گسترش و گسترش در نعمت.

ب. صاحب مجمع البحرين مى گويد: مترف به کسى گفتهمى شود که در استفاده از لذائذ و خوشى ها زياده روى کند و وقتى مى گويند فلانى را نعمت مترف کرده يعنى: او را بطغيان و عياشى واداشت.

بنابر اين اتراف يعنى طغيان در سوء استفاده از نعمت و مى توان گفت مترف جنبه منفى و طاغوتى دارد.

اما درباره لغت اسراف راغب اصفهانى گويد: گرچه اسراف در انفاق مشهور است چنانکه خداوند مى فرمايد: (والَّذينَ اِذا اَنْفَقُوا لَم يُسرِفُوا) «سوره فرقان 68» هنگاميکه انفاق مى نمايند اسراف نمى کنند. ولى در هر کارى که انسان زياده روى کند آن را اسراف مى گويند.

نحوه استعمال اسراف گاهى در کميت و اندازه است چنانکهانسان در جايى که معمول است يک تومان خرج کند 10 تومان خرج نمايد، و گاهى در کيفيت استعمال است چنانکه انسان همان اندازه معمول را در خلافت مصلحت خرج کند.

## کارشکنى مترفين در برابر پيامبران

ضمن مطالعه سرگذشت پيامبران در قرآن مجيد متوجه مى شويم که گروه مترفين (عياشان طغيانگر) همواره در برابر پيامبران نقش خصمانه اى داشته اند خمصانهاى داشته اند چنانکه در قرآن کريم مى خوانيم: (و ما اَرسَلنا فى قَرْيَهٍ مٍنْ نَذيرٍ اِلاّ قالَ مُترَفوُها إنَّا بِما اَرسِلتُم بِهِ کافِرُونَ) (85): «ما هر گاه بيم دهنده اى را ( پيامبران) براى آگاهى اهل قريه اى فرستاديم مترفين قريه گفتند ما به آنچه که شما به آن مأموريت يافته ايد کفر مى ورزيم».

در اين آيه مخالفت رسمى مترفين با حضرت نوح بيان شده است. نوح پيغمبر بزرگوار براى هدايت يک اجتماع بزرگ برگزيده شد و شب و روز آن مردم را بسوى حق دعوت مى کرد و آنها را از بت پرستى و کارهاى ناپسند نهى مى فرمود.

اما هرچه نوح بيشتر اصرار و الحاح مى کرد کمتر در آن مردم اثر مى نمود. مهمترين گروه مخافت نوح که سد بزرگى براى ارشاد جامعه بودند ملأ و بزرگان و اشراف خوش گذران بودند که هدف نوح را مخالفت لجام گسيختگى خود مى دانستند.

در سوره مومنون (86) يادآورى شدهکه گروه مترفين در برابر نهضت هود پيغمبر سر سختانه مخالفت مى کرده اند: هود، پيامبر بزرگوار براى ارشاد جامعه عاد برگزيده شد آن مردم داراى نعمت ها و ثروت هاى فراوان بودند که بيشتر موجب طغيان و سرکشى آنها مى گشت، هود دائماً به آنها هشدار مى داد و آنها را به سوى عباد خدا و اطاعت فرامين او دعوت مى کرد ولى بزرگان و ثروتمندان شان با کارشکنى هاى خود زحمات هود را خنثى مى کردند.

## نهج البلاغه و مترفين

على عليه‌السلام در چندمورد نهج البلاغه خطر مسرفين و مترفين را يادآور شده و درباره فسادى که از سوى آنان اجتماع اسلامى را تهديد مى کند به مردم هشدار داده است. يک قسمت عبادتى بود که از نامه 62 در صفحات قبل بيان شد.

و در خطبه شقشقيه سخت از اسراف و اتراف خليفه و پيروانش انتقاد مى کند «الى أن قامِ ثالِثُ القُوم» (87).

«تا آنکه سومين نفر آنان (خلفا) روى کار آمد در حالى که پهلوهايش از پرخورى باد کرده و تنها کارش پرکردن و خالى کردن شکم بود فرزندان پدرش با او بپاخاستند و مال خدا ( بيت المال) را همانند شترى که با ولع، علف هاى بهارى را مى چرد، چريدند تا آنکه آنچه تابيدهبود باز شد کردارش بر او پيشى گرفت و شکم پرستى او آشکار گشت».

## مسرفين از نظر پيامبر اسلام

پيامبر عاليقدر اسلام امت را از خطر مسرفين و مترفين بر حذر داشت خصوصاً طغيان زيانبار بنى اميه را در ضمن حديثى يادآور شدند که: «اذا بلغ بَنُو العاصِ ثَلاثينَ رَجُلاً اتّخَذوا مالَ اللهِ دُوَلاً وَ عبادَ اللهِ خَولاً» هنگامى که فرزندان عاص به سى نفر برسند. مال خدا (بيت المال) را در دست خود بگردانند و بندگان خدا را برده و بنده خود سازند.

بنابراين پيشوايان اسلام زيانهاى فلاکت بار ناشى از اين دو دسته خطرناک را به مسلمانان گوشزد کردند ولى متأسفانه اکثريت ملت اسلام توجهى به اين گونه هشدارها نکرده و با خمودى و غفلت خود، زمينه را براى خودسرى و عياشى اين گروه فراهم ساخته و عملاً مسلمانان را به سقوط و نيستى نزديک ساختند.

## اسراف و اتراف مقدمه سقوط ملتهاست

بررسى و تحليل بيشتر مسائل حياتى جامعه ممکن است بهتر موجب آگاهى و هوشيارى افراد آن جامعه گردد. از اين رو دانشمندان دلسوز و جامعه شناسان اسلامى از اين وظيفه بزرگ غفلت نکرده و در کتابهاى خود به بررسى و تحقيق اين موضوع حياتى پرداخته اند که ما به برخى از گفتار آنان استشهاد خواهيم کرد.

جامعه شناس بزرگ اسلامى ابن خلدون در کتاب معروف خود (مقدمه ابن خلدون) در فصل هجدهم باب دوم تحت عنوان «فراخى معيشت و تجمل و فرو رفتن در ناز نعمت، از موانع پادشاهى و کشور دارى است» مى گويد:

هر گاه قبيله اى به نيروى عصبيت خويش به برخى از پيروزى ها نائل آيد به همان ميزان به وسايل رفاه دست مى يابد و با خداوندان ناز و نعمت و توانگران در آسايش و فراخى معيشت شرکت مى جويد، و به ميزان پيروزى و غلبه اى که بدست مى آورد و به نسبتى که دولت به آن قبيله اتکاء مى کند از نعمت و توانگرى دولت بهره و سهمى مى برد و اگر دولت از لحاظ قدرت و نيرومندى در حدى باشد که هيچ کس در باز ستاندن فرمانروايى يا شرکت جستن در آن نتواند طمع بندد آن قبيله نيز به حاکميت دولت اعتراف مى کند و به همين اندازه خرسند مى شود که دولت روا مى دارد از نعمت بهره مند گردد و اعضاى آن قبيله را در گردآورى خراج ها شرکت دهد و ديگر آرزوهاى بلند در سر نمى پروراند که به درجات و مناصب دولت يا به دست آوردن موجبات آن نايل آيد.

بلکه تنها همت آن قبيله اين است که نعمت و وسيله فراخى زندگى به دست آورد و در سايه دولت به آرامش و آسايش بسر برد و عادات و شيوه هاى پادشاهى را در ساختمان ها و پوشيدنى هاى نيکو فرا گيرد و هر چه بيشتر بر مقدار آنها بيفزايد و در بهتر کردن و زيبايى آنها به تناسب ثروت و وسايل ناز و نعمتى که به چنگ مى آورد بکوشد و از متفرعات آنها برخوردار گردد و پيداست که در اين صورت رفته رفته از خشونت باديه نشينى قبيله کاسته مى شود و عصبيت و دليرى آنان به سستى و زبونى تبديل مى گردد و از گشايش و رفاهى که خداوند به ايشان ارزانى مى دارد متنعم و برخوردار مى شوند و فرزندان و اعقاب ايشان نيز بر همين شيوه پرورش مى يابند بدانسان که به تن پرورى و برآوردن نيازمندى هاى گوناگون خويش مى پردازند و از ديگر امورى که در رشد و نيرومندى عصبيت ضرورت دارد سرباز مى زنند تا اينکه اين حالت چن خوى و جبلت در سرشت آنان جايگير مى شود و آن گاه عصبيت و دلاورى در نسل هاى آينده ايشان نقصان مى پذيرد تا سرانجام به کلى زايل مى گردد و سرانجام زمان انقراض قبيله آنان فرا مى رسد و به هر اندازه بيشتر در ناز و نعمت و تجمل خواهى فرو روند به همان ميزان به نابودى نزديکتر مى شوند تا چه رسد به اينکه داعيه پادشاهى در سر داشته باشند.

زيرا عادات و رسوم تجمل پرستى و غرق شدن در ناز و نعمت و تن پرورى شدت عصبيت را که وسيله غلبه يافتن است در هم مى شکند و هر داه عصبيت زايل گردد نيروى حمايت و دفاع قبيله نقصان مى پذيرد تا چه رسد به اينکه به توسعه طلبى برخيزند و آن وقت ملتهاى ديگر آنان را مى بلعند و از ميان مى برند. بنابراين آشکار شد که فراخى معيشت و تجمل خواهى از موانع پادشاهى و کشور دارى است. (88)

## علت سقوط فرانسه

در جنگ دوم جهانى، فرانسه با تمام تجهيزات و امکاناتى که براى مقابله با دشمن داشت از ارتش آلمان شکست خورد و نتوانست از خود دفاع کند در بررسى علت اين شکست دانشمندان حقايق شگرفى را بيان کرده اند آقاى محمد قطب نويسنده تواناى مصرى مى نويسد:

فرانسه اى که در نخستين حمله ارتش آلمان پيشانيش به خاک ماليده شد و به سختى شکست خورد به اين خاطر نبود که کمبود ساز و برگ نظامى داشت بلکه برا اين بود که ملت فرانسه ارزش انسانى خود را از دست دادهو يک پارچه در مسير غرائز حيوانى و شهوى قرار گرفته بودند.

آنها تمام نيروهاى خود را در بکار بردن تمايلات شهوى بکار مى بردند و حفظ و حراست از کاباره ها و کاخ هاى زيباى پاريس که مرکز عياشى و خوشگذرانى بود را از حفظ کيان و مليت خود بهتر مى دانستند و حاضر نشدند قطره خونى در اين مراکز براى دفاع از مملکت ريخته شود.

اين بود که ناچار شکست و ذلت عمومى را پذيرفتند. (89) عجيب اينجاست که مى نويسند در آن موقع که هواپيماهاى بمب افکن دشمن، شهرهاى ما را زير بمب هاى آتش زا و مخرب خود به صورت جهنمى درآورده بود نخست وزير وقت مى خواست به وسيله تلفن از ستاد مشترک هوايى متفقين براى مبارزه با دشمن، چند فروند هواپيما درخواست کند ولى با هر يک از سه تلفن روى ميزش که تماس مى گرفت صداى محبوبه اش بلند بود! (90)

## آمار مالياتها

تأثر انگيزترين صفحات تاريخ لحظه ايست که انسان ارقام درشت مالياتها و درآمدهاى بيت المال را مى خواند که مى بايست اين بودجه سنگين و ثروت هنگفت صرف عمران و اصلاح امور ملت و بهسازى قلمرو حکومت اسلامى شود ولى با کمال تأسف در راه عياشى و خوشگذرانى خليفه و اطرافيانش مصرف مى شد و زمينه سقوط حکومت اسلامى فراهم مى گشت.

آمار صحيحى از درآمدها و ماليات هاى دوران حکومت اموى ها در دست نيست ولى جرجى زيدان آمار منظمى از درآمد دولت عباسى را ضبط کرده که توجه به آن براى درک اهميت اين موضوع حياتى لازم است:

نام اقليم يا شهرستان نقد (درهم)

جنس اهواز 25000000

سى هزار رطل شکر فارس 27000000

سى هزار شيشه گلاب، بيست هزار رطل روغن سياه (91) کرمان 4000000

سيصد جامه يمنى و بيست هزار رطل خرما سيستان 40000000

سيصد جامه مخصوص و بيست هزار فانيد (92) خراسان 28000000

دو هزار شمش نقره، چهار هزار يابو، هزار برده و بيست هزار جامه، سى هزار رطل هليله گرگان 12000000

هزار کلاف ابريشم سمنان و دامغان 1500000

هزار شمش نقره ششصد فرش مازندرانى، طبرستان رويان و دماوند 6300000 سيصد دستمال دويست عبا، پانصد جامه، سيصد جام،

رى 12000000 بيست هزار رطل عسل همدان 11300000 هزار رطل رب انار، دوازده هزار رطل عسل آذربايجان 4000000 بيست قطعه چوب منبتکارى، پانصد و سيرطل پارچه پشم و ابريشم و خز ارمنستان 13000000 صدو بيست تکه فرش آفريقا 13000000 سيصد هزار رطل زيت فلسطين 310000 دينار دمشق 420000 دينار اردن 97000 دينار مصر 2920000 دينار يمن 370000 دينار حجاز 300000 دينار جمع کل ماليات ممالک شرقى

و غربى به درهم 390855000

اگر به حساب آن زمان هر پانزده درهم را يک دينار حساب کنيم مجموع دينارهاى اين ستون 2657000 دينار مى شود.( 93) صورت ماليات زمان معتصم (ممالک شرقي)

نام مملکت مبلغ نقد به درهم نام مملکت مبلغ نقد به درهم سواد 114457650 رى و دماوند 20080000 اهواز 23000000 قزوين و زنجان 1828000 ارس 24000000 ابهر کرمان 6000000 قومس 1150000 مکران 1000000 گرگان 4000000 اصفهان 10500000 طبرستان 4280700 سيستان 1000000 تکريت و طيرهان 900000 خراسان 37000000 شهرزوروصامغان 2750000 موصل و توابع 6300000 اه کوفه 5000000 قردى و بذيرى 3200000 اه بصره 4800000 ديار ربيعه 9625000 همدان 1700000 ارزن و ميافارقين 4300000 ماسبذان 1200000 طرون 100000 مهرگان قذق 2861000 آمد 2000000 يقارين 2100000 ديار مضر 6000000 قم و کاشان 3000000 نواحى فرات 2900000 آذربايجان 4500000

جمع کل ماليات ممالک شرقى 314671350 درهم صورت ماليات ممالک غربى (زمان معتصم)

نام مملکت مبلغ نقد به درهم نام مملکت مبلغ نقد به دينار قنسرين و عاصمه ها 360000

مصر و اسکندريه2500000

اردوگاه218000

مکه و مدينه (حرمين)100000

اردوگاه دمشق110000

يمن600000

اردوگاه اردن109000

يمامه و مجرين510000

اردوگاه فلسطين295000

عمان300000

جمع کل5102000 دينار اگر دينارهاى فوق را از قرار هر دينارى پانزده درهم به درهم تبديل کنيم، رقم زير بدست مى آيد: «76710000 درهم» و چون اين مبلغ را به مجموع ماليات ممالک شرقى اضافه کنيم جمع کل «388291350 درهم» مى شود.(94)

و اکنون تمام ماليات هاى زمان مأمون و معتصم را جمع بزنيم. 8036290 دينار مى شود، و اگر بخواهيم اين مبلغ را به طلا تبديل کنيم بايد در 18 ضرب بکنيم چون هر دينار 18 نخود طلا هست بنابراين مبلغ مزبور 144653220 نخود طلا مى شود.

## ثروت هاى خلفا

براى بدست آوردن آمار تقريبى درآمدهاى هر يک از خلفا و فرمانفرمايان اسلامى نيازمند به يک بررسى دقيق در تاريخ حيات آنها هستيم و با توجه به مخارج سنگين کاخ هاى آنها و خصوصاً ثروت هاى بجا مانده آنها پس از مرگشان مى توان يک معيار تقريبى از درآمد بيت المال آن زمان بدست آورد. براى مثال چند مورد آن بررسى مى شود:

روزى که عثمان کشته شد مبلغ يک ميليون درهم و 150 هزار دينار طلا نزد خزانه دار خود ذخيره کرده بود و ارزش املاک او در حنين و وادى القرى 100 هزار دينار بود و مقدار زيادى هم ارزش شتران و گاو و گوسفند و احشام او بود.

«زبير» پس از مرگش هزار اسب و هزار کنيز از خود باقى گذاشت که بهاى يکى از متروکات او 50 هزار دنيا طلا مى شد. عوايد «طلحه» در عراق روزى هزار دينار طلا بود.

در اصطبل «عبدالرحمن عوف» هزار اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند يافت مى شد که 4/1 دارايى او پس از مرگش 84 هزار دينار طلا به حساب آمد.

«زيد بن ثابت» پس از مرگش بقدرى طلا و نقره از خود باقى گذاشت که وارث او آنها را با تبر خورد کرده و تقسيم کردند و املاک و مزرعه هاى او صد هزار دينار ارزش داشت.(95)

مسعودى تاريخ نويس معروف مى نويسد: ابوجعفر منصور دومين خليفه عباسى هنگام مرگ 600 ميليون درهم و 14 ميليون دينار طلا از خود بجا گذاشت. (96) که البته با اضافه کردن رقم سنگينى که او در جنگ با عبدالله بن حسن «نفس زکيه» مجاهد بزرگ از دودمان پيامبر اسلام صرف کرد و مبلغ هنگفتى که در ساختن شهر بغداد مصرف کرد و مخارج ديگر، به بودجه سنگين حکومت او پى خواهيم برد. سيوطى در تاريخ الخفا مى نويسد:

درامد نحله « خيزران» مادر هارون الرشيد در سال به 160 ميليون درهم رسيده بود اين رقم برابر با نصف ماليات کشور عباسيان در آن زمان بود. براى دقت بيشتر در ثروت اندوزى اين زن بايد توجه داشت که درآمد ساليانه «راکفلر» امريکايى سرمايه دار جهان امروز از 3/2 درآمد خيزران تجاوز نمى کند زيرا مى گويند «راکفلر» در سال 1500000 جنيه درآمد دارد با توجه به اينکه قيمت نقود در آن زمان سه برابر ارزش پول امروز است و يک دينار نصف جنيه حساب مى شود پس تقريباً درآمد راکفلر 3/2 درآمد خيزران است.

خيزران زنى سخت گير و پر توقع و در انباشتن ثروت حريص و آزمند بود و به همين سبب وقتى احساس کرد فرزندش هادى، اموالش را تهديد مى کند و قصد معارضه با او را دارد با طرح دسيسه اى او را به قتل رسانيد.

اين ثروت هنگفت نه تنها نتوانست در جامعه آن روز مثمر ثمر باشد و مشکلات اقتصادى مردم را بر طرف کند بلکه پس از مرگ خيزران بلافاصله تمام آن از طرف هارون الرشيد ضبط و مصادره شد و باز در اختيار عياشان و خود کامگان دستگاه خلافت قرار گرفت. (97)

ثروت اندوزى خيزران در عصر ثروتمندى دولت عباسى آن قدرها مهم نيست، اما تأثر و تأسف آن جاست که در عصر انحطاط حکومت اسلامى و خالى بودن بيت المال هنوز مادران خلفا دست از ثروت اندوزى و انباشتن آن برنمى داشتند تا لا اقل در مصالح خودشان مصرف شود.

در دهليز خانه و گنجينه هاى فتيحه مادر معتز خليفه، 2 ميليون دينار طلاى نقد و جواهرات و تحف بسيارى از قبيل زمرد و لؤ لؤ و ياقوت سرخ بود که آنها را قيمت گذارى نکردند. با اين همه، فرزند او را بخاطر 50000 دينار پول کشتند و او حاضر نشد با پرداختن آن مبلغ جان فرزندش را نجات دهد. (98)

خلفاى عباسى به طرز نادرستى دست پدر و مادر و عشيره و خدمتگزاران خود را در حيف و ميل و ضبط اموال عمومى بازگذاشته بودند و آنها هم با حرص و ولع به کنز اين اموال مى پرداختند. المستعين بالله عباسى به مادر و دو خدمتگزار خود به نام «اماش» و «شاهک» اجازه داده بود که آنچه مى خواهد در ضبط اموال بيت المال انجام دهند و هر مالى که براى بيت المال مى رسيد اين سه نفر قسمتى از ان را در اختيار داشتند.

درآمد ساليانه مادر محمد بن واثق به 10 ميليون دينار مى رسيد و عجيب اينکه مادر مستعين بالله بساطى داشت که براى ساختن آن مبلغ 130 ميليون دينار خرج کرده بود. اين بساط به طرز بى سابقه اى با طلا و جواهرات گران قيمت به منظره و اشکال مختلف حيوانات و پرندگان و خانه ها و چشمه هاى زيبا نقاشى و تزيين شده بود. (99) «المقتدر بالله» در يک بحران اقتصادى کمبود پولى بسر مى برد و بيت المال او خالى شده بود اما مادرش 600 هزار دينار پول را مخفى کرده بود و کسى از آن آگاهى نداشت.

هنگامى که «المکتفى بالله» از دنيا رفت فهرست اموال شخصى او به قرار ذيل بود: (100)

1- پول نقد از زر و سيم و ظروف طلا و نقره 20000000 دينار

2- فرش (قالى و قاليچه و امثال آن) به قيمت 20000000 دينار

3- اسلحه و اثاث و غلام و کنيز به قيمت 20000000 دينار

4- باغ و مزرعه و مستغلات به قيمت 20000000 دينار

5- جواهرات و عطريات و امثال آن به قيمت 20000000 دينار

جمع کل 100000000 دينار

درآمد « خالد بن عبدالله» والى عراق در زمان هشام به 13 ميليون درهم يعنى يک ميليون دينار مى رسيد. (101) «عبدالرحمان ناصر» خليفه اموى که از 300 تا 350 هجرى در اندلس حکمرانى مى کرد هر سال 20 ميليون دينار پس انداز مى کرد و پس از مرگ او 5 هزار ميليون دينار پس انداز مى کرد و پس از مرگ او 5 هزار ميليون دينار در خزانه او به جاى مانده بود، (102) جمع کل عايدات سالانه جبرائيل پزشک مخصوص هارون 4900000 درهم بود.

«افضل» سردار و وزير مستنصر فاطمى ثروتى اندوخته بود که مانند آن ديده نشده است.

نقد 6 ميليون دينار طلا

نقره 250 اروب

لباس حرير 75 هزاردست

طلاى عراقى 3 بار شتر

دوات مرصع به ارزش 12 هزار دينار

صندوق لباس

و عده بيشمارى کنيز و غلام و اسب و استر.(103)

## غلول

يکى از موضوعاتى که از نظر سازمان حکومتى اسلام و نظام اقتصادى آن مورد توجه قرآن و روايات قرار گرفته موضوع غلول است.

غلول واژه ايست که در مورد خيانت به بيت المال استعمال مى شود و علت آن اين است که طبق روايتى که در مجمع البحرين مورد استشهاد است و شخصى که به بيت المال خيانت کرده در روز قيامت دست هايش را به « غل» و دستبند آهنين تبهکاران مى بندند.

غلول از نظر قرآن کار بسيار ناپسند و حرامى است، چنانکه در سوره آل عمران مى فرمايد:

«وَما کانَ لِنَبيٍّ أنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأتِ بِما غلّ يَومَ القِيامَه» (104) هيچ پيغمبرى در بيت المال خيانت نمى کند و هر کس مرتکب اين خيانت بزرگ شود در روز قيامت او را با آنچه که خيانت کرده جهت دادرسى و مجازات حاضر مى کنند.

اين آيه زمانى از آسمان نازل شد که در جنگ بدر، قطيفه سرخى از ميان غنائم ناپديد شد و برخى منافقين با تصور خام خود گمان کردند پيامبر مرتکب چنين خيانتى شده خداوند براى اثبات پاکيزگى و توجه به اينکه اين عمل ناشايست ممکن است از غير معصومين سر بزند و براى بيان مجازات سنگين آن اين آيه را فرستاد.(105)

## پاسداران بيت المال

يکى از شئون حکومت و وظايف خطير رهبر مسلمين، پاسدارى از اموال عمومى و بيت المال است زيرا خيانت به بيت المال علاوه بر عواقب شوم معنوى آن باعث درهم شکستن نظام حکومت و عدالت اجتماعى طبقاتى مى گردد.

از اين روست که رهبران الهى در انجام اين وظيفه و مسئوليت بزرگ سخت کوشا و جدى بوده اند.

پس از پايان جنگ حنين و بازگرداندن اسيران هوازن، پيامبر اسلام سوار بر مرکب شدند و سربازان مسلمان هم به پيروى از پيامبر سوار شدند و آماده حرکت بودند آنها با اصرار از پيغمبر تقاضا مى کردند که هر چه زودتر غنائم جنگ را بين آنها تقسيم کند و در اين امر به قدرى بى صبر بودند و به پيغمبر هجوم مى آوردند که حضرت بسوى درختى کشيده شد و عباى او از دوشش بر زمين افتاد حضرت از مردم خواست عباى او را به او برگردانند و فرمود:

«به خدا سوگند اگر به اندازه درخت هاى تهامه چهارپايانى نزد من باشد همه را بين شما تقسيم خواهم کرد و شما مرا بخيل و ترسو و درغگو نخواهيد پنداشت».

سپس يک نخ از کرک کوهان شتر برداشت و فرمود: «از فيى ء و غنائم شما و از اين کرک جز يک پنجم آن حق من نيست و سهم من هم عاقبت به شما برگردانيد زيرا بر غلول و خيانتکار در روز قيامت عيب و آتش دوزخ و ننگ است هر چه خودسرانه برده ايد فوراً برگردانيد».(106)

پس از اين هشدار مردى از انصار پيش آمد و عرض کرد: من چند نخ کرکى براى دوختن پالان شترم برداشتم. حضرت فرمود: «من مى توانم سهم خودم را از اين نخها به تو ببخشم اما سهم مسلمين به اختيار آنهاست».

مرد انصارى گفت: اکنون که مسئله اين قدر دقيق و با اهميت است من نيازى به اين نخ ها ندارم. و فوراً آن را روى اموال بيت المال انداخت.

ولى متأسفانه على رغم فرمان خداوند و گفتار پيامبر راستين اسلام زمامداران غاصب اموى و عباسى که به عنوان خليفه المسلمين بر ملت حکومت کردند به طور ناجوانمردانه اى به حيف و ميل اموال بيت المال پرداختند و انواع و اقسام تصرفات نابجا را جايز شمردند که به هيچ وجه با طرح حکومت اسلامى و انديشه تابناک پيامبر اسلام سازگار نبود. شرح خيانت هاى آنان چنان نيست که بتوان در يک فصل و يک کتاب مختصر گنجانيد.

ولى از باب نمونه براى هوشيارى و اگاهى بيشتر نسل نو و پژوهشگران مسائل حياتى و اجتماعى، برخى از گشادبازى ها و مخارج بى حساب اين به ظاهر خليفه ها را که به سقوط و انحطاط حکومت اسلامى انجاميد خاطر نشان مى سازيم.

## اسراف در تجمل

قبل از بررسى در اين گونه مسائل بايد توجه داشت که اسلام بهره بردارى از نعمت هاى الهى و زيبايى هاى زندگى را از طريق مشروع و حلال آزاد و روا مى داند ولى اسراف و زياده روى و گذشتن از حد اعتدال و حرام و ناروا مى داند و اين بدان جهت است که هر فرد مسلمان به مقياس امکانات و توانايى خود نسبت به جامعه اسلامى مسئوليت دارد و به موازات وسعت و گستردگى امکانات بر مسئوليتش افزوده مى گردد در اين صورت فردى که در تجمل و ظواهر زندگى اسراف و زياده روى کند قهراً از اجراى مسئوليت ها و تعهدات اجتماعى خود باز خواهد ماند و از اين رهگذر ضربه اى بزرگ بر پيکر اجتماع اسلامى خواهد خورد همانگونه که فرمانروايان بر اثر تجمل پرستى و افراط در اين گونه اعمال قشرى از اجزاى تعهدات و مسئوليت هاى زعامت و رهبرى خود بازمانده و مسلمانان را به سوى پستى و انحطاط سوق دادند. براى روشن شدن بحث بايد به 6 نکته تأثر بار توجه داشت.

### 1- تجمل در لباس

جرجى زيدان مى نويسد: افضل، سردار و وزير مستنصر فاطمى 500 صندوق لباس داشت و صد ميخ طلا که هر يک 100 مثقال وزن داشت هر ده عدد آن را در يک اطاق به ديوار کوبيده بود و روى هر ميخ يک دستمال ظريف به رنگى که خود مى خواست آويخته بود.(107)

خلفاى بنى اميه پارچه هاى حرير گلدار و پر نقش و نگار را مى پسنديدند و «هشام بن عبدالملک» بيشتر از ديگران به اين نوع پارچه ها علاقه مند بود از اين رو لباس ها فراوانى براى خود تهيه کرده بود چنانکه مى گويند 12 هزار لباس حرير و پرنقش و نگار و 10 هزار بند زير جامه حرير در صندوق خانه مخصوص وى بود و هرگاه به سفر حج مى رفت 700 شتر مخصوص حمل صندوق خانه و جامه دان هاى او بود.(108)

توجه خليفه و رجال به پارچه هاى زيبا و قيمتى باعث شد که صاحبان صنايع بافندگى انواع و اقسام پارچه هاى زيبا تهيه کنند و در مقابل پول گزاف مترفين عرضه دارند و از اين راه سودهاى کلانى به دست آوردند.

رجال متجمل هم هر روز خواستار مد جديدى از لباس هاى فاخر بودند و در مورد بالا بودن قيمت آن هيچ گونه امتناعى نداشتند تا آنجا که بهاى يک عمامه ديبا به پانصد دينار رسيد و در عين حال خريداران فراوان داشت.

قابل توجه اينکه رقابتى عجيب براى پوشيدن لباسهاى مد و زيبا بين رجال خوشگذران پيش آمده بود که گاهى به خاطر تجمل بيشتر و جلب توجه ديگران يک فرد 9 قبا (109) که هر کدام به رنگى مخصوص بود مى پوشيد.

هميشه رجال و محترمين، خصوصاً خلفا لباس هاى زيادى در صندوق خانه ذخيره داشتند که از احتياج آنها بيشتر بود مثلاً پس از مرگ «المکتفى بالله» خليفه عباسى لباس هاى بسيارى از او به جاى ماند به اين شرح:

لباس هاى دوخته و بريده 40000 عدد

جامه هاى مروى و خراسانى 63000 عدد

ملافه و امثال آن 8000 عدد

عمامه هاى مروى 13000 عدد

جامه هاى يمنى زربفت 18000 عدد

شال هاى کرمانى 18000 عدد

فرش هاى ارمنستان 18000 عدد

همين که ذواليمينين مُرد هزار و سيصد شلوار در جامه دانهاى او به جا مانده بود که هيچ يک از آنها را نپوشيده بود. بختيشوع طبيب پس از مرگ 400 شلوار حرير از خود باقى گذاشت.

پس از قتل «بر جوان» وزير هزار شلوار حرير با هزار بند شلوار گلابتون از او بجاى ماند. رجال آن روز براى خودآرايى و اظهار تجمل بيشتر جل هاى اسب و استر و الاغ هاى خود را از حرير و مخمل قرار مى دادند.

خلفاى فاطمى پاچه هاى حرير زربفت خسروانى روى فيل ها مى انداختند.

در قاهره براى تأمين لباس هاى حرير کارگاه مهمى بود که آن را دارالديباج مى گفتند.

فاطميان پاساژ بزرگ پوشاک ساخته بودند که نامش در آن عصر «دارالکسوه» بود در اين مؤسسه انواع و اقسام لباس هاى تابستانى و زمستانى تهيه مى شد و در اختيار خريداران قرار مى گرفت.(110)

جزء جهيزيه «قطر الندي» دختر خمار و يه فرمانرواى مصر هزار بند شلور گلابتون بود که هر يک ده دينار ارزش داشت و بهاى ساير ملبوسات عروس به همين نسبت بالا بود.(111)

آنچه «رشيده» دختر المعز بالله خليفه فاطمى پس از مرگ از خود به جاى گذاشت يک ميليون و هفتصد هزار دينار ارزش داشت و از آن جمله دو هزار دست لباس و فرش زرين بود که 76 رطل وزن داشت.

### 2- تفنن در خوراک

يکى از موارد اسراف و اتراف هول انگيز خلفا و رجال آن روز وضع افسانه اى آشپزخانه ها و تفنن در خوراک آنان مى باشد. واقعاً باعث تأثر است که اگر يک دهم توجه به خوراک را صرف امور ملت و جامعه آنروز مى کردند بسيارى از مشکلات ملل اسلامى حل شده بود. جرجى زيدان مى نويسد:

«خلفا و بزگان عباسى همين که سر سفره مى نشستند پزشکان مخصوص بالاى سر آنها مى ايستادند. اين پزشکان در زمستان شربت هاى اشتها آور و گرمى بخش و ادويه هاى متنوع به دست مى گرفتند و وسط غذا به خلفا عرضه مى کردند. ساير رجال هم به تبعيت از خليفه، پزشکان مخصوص استخدام مى کردند و در هر مورد براى صرف غذاهاى مطبوع و مناسب از پزشکان دستور مى گرفتند».

سيف الله همدانى 24 پزشک مخصوص استخدام کرده بود که در موقع صرف شام و نهار بر سر سفره حاضر مى شدند و در باره غذا نظر مى دادند.(112)

هميشه دلالان و مأموران از نقاط دور دست با مخارج هنگفت و با زحمات فراوان انواع و اقسام ميوه ها و شکارها و سبزى هاى گوناگون تهيه مى کردند و به وسيله «بريد» (پست) به مرکز خلافت ارسال مى داشتند خلفا براى لذيذ شدن غذا و تسهيل هضم آن تصور مى کردند بايد به مرغان خانگى غذاى مقوى بدهند از اين رو دستور مى دادند از مغز گردو و شير گاو براى جوجه ها غذا تهيه کنند.

مخصوصاً در ميمانى هاى خصوصى بيشتر شاهکارها و هنر نمايى هاى خود را عرضه مى کردند مثلاً موقعى که ابراهيم بن مهدى هارون را به مهمانى دعوت کرد هارون در ميان غذاها چشمش به ظرفى افتاد که گوشت هاى ريز در آن بود. ميزبان براى خليفه توضيح داد که اين غذا از زبان ماهى تهيه شده است! و براى تهيه آن هزار درهم مصرف شده.

خليفه و رجال آن روز در سر سفره پالوده اى مى خوردند که خيلى گران تمام مى شد. زيرا مى بايست آن را از مغز بره و روغن پسته و عسل با شکر تهيه کنند.(113)

قهراً براى تهيه اين گونه غذاها مى بايست هر روز امور آشپزخانه به وضع قابل توجهى توسعه يابد از اين رو آشپزخانه خلفا به صورت يک سازمان بزرگى در جنب سازمان هاى اداره مملکت درآمده بود.

اين سازمان از قسمت هاى مختلف تشکيل مى شد که براى هر قسمت رئيس و مأمورين استخدام شده بودند. از آن جمله اداره اى براى پرورش طيور ترتيب داده بود که مبالغ هنگفتى بودجه آن بود.

در زمان مقتدر عباسى هر ماه بودجه سنگينى براى خوراک مرغان آشپزخانه معين شده بود و ساير موارد را بايد به همين نسبت قياس کرد.

آشپزخانه عمر بن ليث صفارى را 600 شتر از محلى به محل ديگر حمل مى کرد.

المتقى خليفه عباسى تنها 80 شتر آبکش داشت که روزانه براى مطبخ و حرم سرا آب مي‌آوردند.

آشپزخانه خلفا و امرا ملزم بود هر روز چند برابر احتياجات خود خوراک تهيه کند تا مبادا مهمانانى ناگهان برسند و غذا کم بيايد. در نتيجه هر روز مقدار زيادى غذا زياد مى آمد که ملازمان، آنها را براى خود مى فروختند.

پرخورى در ميان خلفا و رجال آن روز رواج داشت، زيرا قهراً با اين همه دقت در امر خوراک و لذيذ بودن آن اشتهاى بيشترى پيدا مى کردند، افرادى که از همه بيشتر به پرخورى مشهور بودند عبارت بودند از:

معاويه بن ابى سفيان، عبيدالله بن زياد، حجاج بن يوسف، سليمان بن عبدالملک و امين عباسى که بيش از حد معمول غذا مى خوردند.(114)

ثمره اين پرخورى ها و تفنن در تهيه غذا آن شد که غالب بزرگان دوره تمدن اسلامى به سوء هاضمه و قولنج و اسهال خونى و زخم معده دچار شدند و به واسطه افراط در مصرف گوشت گرفتار رماتيسم و نقرس و امثال آن مى شدند و هميشه تندخو و آتش مزاج بودند و به آسانى فرمان زدن و بستن و قتل مردم بى گناه را صادر مى کردند، چنانکه اخبار زندگى روزانه آنان گواه بر اين مدعا است و اين از نظر طبى واضح است که پرخورى و افراط در مصرف گوشت و چربى و شيرينى انسان را به سوء هاضمه مبتلا مى کند و نتيجه سوء هاضمه تند خويى و بى حوصلگى خواهد بود.

### 3- تجمل در اثاث و جواهرات

پس از پيامبر بزرگوار اسلام فرماندهان مسلمان با ارتش هاى شکست ناپذير خود در سايه جذابيت و حقانيت اسلام و قرآن دروازه هاى کشورها و شهرهاى مهم آن روز را بر وى مسلمانان باز مى کردند و مردم استثمار شده و محروم آن سامان را از قيد و بندهاى حکومتهاى ستمگر و عقائد خرافى رها مى ساختند.

همزمان با اين پيروزى هاى معنوى ثروتهاى کلان مترفين و ستمگران کافر که مقاومت مى کردند و حاضر نبودند تسليم قوانين آسمانى اسلام شوند به صورت غنائم جنگى نصيب مسلمانان مى شد.

اين غنائم غالباً طلا و جواهرات گرانبهاى کاخ هاى حکام و فرمانفرمايان ستمگر بود و قهراً مسلمانان با مسائل تازه اى از قبيل تمدن هاى جديد، صنايع جديد، زندگى هاى جديد، لباس پوشيدنها و تجملات مردم ديگر روبرو مى شدند که قهراً بر روحيه آنه اثر مى گذاشت، ولى تنها چيزى که جلوى آنها را مى گرفت نمى گذاشت رنگ ديگران را بخود بگيرند و به هيولاى تقليد مبتلا شوند آهنگ روح بخش وحى و هشدارهاى سخت پيامبر اسلام در اين موارد بود که اجازه نمى داد در زندگى، دست به اسراف و اتراف و عياشى بزنند و خود را به دنيا و ماديات مشغول کنند.

از همه مهم تر تسلط و اراده رهبر و پيشواى آنها مى توانست با قاطعيت جلوى آنها را بگيرد. در دوران زعامت ابوبکر و عمر تا اندازه اى از اين پيش آمدها جلوگيرى به عمل آمد چنانکه وقتى مدائن و کاخ هاى آن بدست مسلمانان فتح شد سربازان مسلمان ناگهان خود را بر خزائن کسرى و گنجينه هاى پر از طلا و جواهرات روبرو ديدند که قبل از آن قدرت تصور آن را هم نداشتند.

پاره اى از غنائم کاخ مدائن عبارت بود از ظروف طلا و نقره مرصع تاج کسرى، جامه هاى زيباى زربفت جواهر نشان، صندوقى که درون آن مجسمه اسبى از طلا با زينى از نقره و دندانها و يال ياقوت و زمرد و مجسمه فردى که بر آن سوار بود تمام از نقره جواهر نشان بود.

در صندوق ديگر شترى از نقره با جهاز زربفت جواهر نشان بود بساط و فرش زرنگار کسرى که طول و عرض آن 60 ذرع به مساحت 3600 متر مربع که زمينه فرش تمام از طلا و جوى هاى آب نقاشى شده از انواع جواهرات و تصوير درختان و بوته هايى از نقره با شاخه هايى از طلا و ميوه هايى از جواهرات گرانبهاى رنگارنگ بود.

هنگامى که مسلمانان اين خزائن گرانبها را به مرکز خلافت مدينه حمل کردند و به بيت المال مسلمين تحويل دادند عمر تمام آنها را بر حسب قانون اسلام بين مسلمانان تقسيم کرد. اما آنچه که موجب تأثر عمر در اين پيروزى بزرگ شد و او را به گريه انداخت توجه به خطرى بود که نسبت به آينده مسلمانان پيش بينى مى کرد و باعث سقوط و نابودى آنان مى شد و آن اينکه پيامبر به طور جدى مسلمانان را از پوشيدن لباسهاى حرير و ابريشمى و استعمال ظروف طلا و نقره ممنوع ساخته و همه را بر آنها حرام کرده بود.

عمر مى ترسيد که مسلمانان آن دستورات حکيمانه را فراموش کنند و گرايش مادى و روح عياشى در آنان جايگزين شود.

در نتيجه، اختلاف طبقاتى که فرزند نامشروع اين گونه عياشى ها و گشادبازى هاى رجال است به دنيا آمد و زمينه سقوط ملت اسلام فراهم گشت.

اگر حکومت اسلامى به دست على عليه‌السلام و فرزندانش سپرده شده بود هرگز تصور آن نمى رفت که روزى مسلمانان و رجال آنها گرايش غلط به امور مادى و عياشى هاى نابجا پيدا کنند.

اينک با اندک توجهى به حرص و ولع خلفاى اموى و عباسى در استفاده از تجملات و زينت و زيورهاى نامشروع بايد بگوييم چه انحرافهاى بزرگى در حکومت اسلامى به وجود آمده که هرگز در حکومت هاى ظالمانه فرعون و نمرود و کسرى هم سابقه نداشته است.

جرجى زيدان مى نويسد: «تجمل پرستى و گرايش به ظاهر سازى از زمان بى اميه آغاز شد. زيرا آنان خلافت را به يک نوع سلطنت تبديل کردند و از حکومت شرعى چشم پوشيدند و به اندوختن زر و سيم و اسراف و اتراف پرداختند. وليد بن يزيد بقدرى گردن بند جواهر تهيه کرده بود که هر روز همانند تعويض لباس يک نوع و يک مدل مخصوص آن را به گردن مى انداخت و آن قدر در خريد جواهرات عشق مى ورزيد و از هر قيمتى باک نداشت که بهاى جواهرات در بازارهاى آن روز به طور بى سابقه اى بالا رفت».

سپس مى نويسد همين که خلافت به عباسيان رسيد سفاح و منصور براى استحکام مبانى دولت خود کوشيدند و پس از فراغ از آن به تقليد و پيروى از دولت هاى گذشته دست به عياشى و خودکامگى زدند. براى سلطنت خود تخت هاى طلاى مرصع نشان و آبنوس و عاج تهيه کردند.

صندلى ها و پشتى ها و مخده هاى زيبا ساختند. شمعدان هاى طلا فراهم کردند و در آن شمع هاى عنبر و کافور سوزاندند. پرده هاى زربفت و حرير آويخته و فرش ها و بساطهاى ابريشمى و طلاکارى شده مرصع گستردند.

ظروف طلا و نقره ساختند و از هر شهرى بهترين و گرانترين کالاها را وارد مى ساختند. مثلاً پرده هاى پر نقش و نگار را از فسا و سجاده ها و قاليچه ها را از شوشتر و بخارا و حصير را از آبادان و ظرف هاى شيشه اى و سفالين و سينى هاى چوبى را از مازندران و ظرف هاى شيشه اى و سفالين را از بصره به دست مى آوردند و شيشه هاى ظريف را از شام وارد مى ساختند.

زيرا نازکيى و ظريفى اين شيشه ها ضرب المثل بود چنانکه مى گفتند فلان چيز از شيشه هاى شامى هم ظريفتر است.عربها استعمال اين گونه وسائل را از ايرانيان و روميان فراگرفته و سپس به آنها رنگ عربى دادند.

به اين معنى که امثال و اشعار و اندرزهايى به خط و زبان عربى بر آنها ترسيم کردند و در وسط آن اشکال حيوانات دريايى و صحرايى نگاشته و در حاشيه هاى زرنگار آن اشعار زيبا نوشتند تا جايى که در حاشيه يک بساط گاهى يک قصيده کامل مى نگاشتند.

چنانکه قبلاً گفتيم مادرالمستعين بالله فرشى زيبا داشت که اشکال مختلف حيوانات را با جواهرات گوناگون روى آن کشيده بود و ارزش آن به 130 ميليون درهم مى رسيد.

در زمان هارون استعمال فرش ها و پرده هاى زيبا بيشتر در بين مردم معممول گشت خلفاى عباسى جواهرات زيادى جمع اورى کردند و بيشتر به مرواريد درشت علاقمند بودند. آنها ياقوت سرخ را به قيمت گزاف مى خريدند.

ياقوت هاى ديگر به ترتيب ياقوت رمانى «به رنگ دانه هاى انار» و ياقوت کبود که آن را سابخونى (آسمانگوني) مى ناميدند و ياقوت زرد و طلايى مورد توجه آنها بود.

عباسيان الماس گلى رنگ را بيشتر از الماس سفيد مى پسنديدند.

هارون يک نگين ياقوت را به 40 هزار دينار خريدارى کرد. اين ياقوت به قدرى بزرگ بود که آن را کوه مى گفتند او نگين ديگرى را به 120 هزار درهم خريدارى کرد.

يکى از جواهر فروشان بغداد جعبه جواهرى براى يحيى برمکى آورد که بهاى آن را هفت ميليون درهم پيشنهاد کرد.

تعداد ظروف و لباس ها و جواهرات و زينت آلات عباسى ها را خدا مى داند فقط در اواسط قرن 5 هجرى در فتنه «بساسيري» که در بغداد رخ داد قسمتى از اثاثيه دارالخلافه بغداد را به غارت بردند.

از آن جمله 65 هزار طاقه حرير و 30 هزار شمشير بود. مأمون در شب عروسى پوراندخت هزار دانه ياقوت به وى هديه داد. شمع هايى از عنبر روشن کرده بودند که هر يک 10023 من، وزن داشت. اسب هايى با زين و برگ طلا و مجسمه هاى طلا و نقره جواهر نشان چشمگير بود.

او مجسمه هايى از عود عنبر ساخته بود که چشمانشان از ياقوت قرمز بود کاسه هاى بلور با تصويرهاى زيبا و بشقابهاى ميناکارى جزء اثاث منزل او بود. المستنصر بالله 18 هزار تکه بلور که بهاى هر يک 10 هزار دينار بود و 23 هزار مجسمه از عنبر داشت که کوچکترين آن 12 من بود و 4 هزار فرش خسروانى زربفت تالارهاى او را مفروش مى ساخت. در ايران نيز سلطان سنجر پسر ملکشاه سلجوقى 1030 رطل جواهر گوناگون داشت.(115)

عباسيان با اين همه تجمل پرستى و توجه به ظواهر زندگى تازه نسبت به خلفاى فاطمى در درجات پايين ترى محسوب مى شدند.

جرجى زيدان سپس به شرح تجملات زندگى خلفاى فاطمى و اندلسى مى پردازد که انسان را ديوانه مى کند.

طنطاوى در تفسير معروفش مى نويسد خارويه پسر ابن طولون در ايوان خانه اش تالارى بنام بيت الذهب بود که تمام سقف و ديوار آن را بالا جورد و طلا و نقشه هاى زيبا و دقيق ترين ريزه کارى ها تزيين کرده بود و بر ديوارهاى آن تالار به اندازه يک برابر و نيم قد يک انسان بر روى چوب هايى صورت خود و همسرانش و اوازه خوانانى را که براى او آواز مى خواندند به بهترين نقشه ها و سرور انگيزترين تاجى از طلاى خالص و ناب به تناسب شأن آنان قرار داده بود و شنل هاى جواهرنشان در بر آنان و در گوش آن طنين اندازهاى سنگين وزن محکم کارى شده که در ديوارها ميخ کوب شده بودند و اجسام آنها را با رنگ هاى شگفت انگيز رنگ آميزى کرده بود اين خانه از شگفت انگيزترين بناهاى جهان بود در برابر اين عمارت فواره هايى پر از جيوه بود و علت احداث آن اين بود که وى از بى خوابى خود به پزشک شکايت کرد پزشک گفت بايد در جايى بخوابى که تو را تکان بدهند او اين حرف را رد کرد و گفت نمى توانم دست کسى را بر خودم احساس کنم. پزشک گفت فرمان مى دهى تا براى تو درياچه اى از جيوه بسازند. او دستور داد و با يک هزينه سنگين غير قابل حساب درياچه اى به مساحت 50 ذرع در 50 ذرع ساختند و ان را پر از جيوه کردند.

در چهار گوشه درياچه ميله هايى از نقره خالص قرار دادند و در ميله ها ريسمان هايى از حرير محکم درون حلقه نصب کردند و تشکى از چرم تهيه کرده که آن را از باد پر مى کردند سپس آن را روى درياچه مى انداختند و ريسمان هاى حرير را که در حلقه هاى نقره بود به ميله هاى نقره اى مى بستند.

وى بر روى اين تشک با تکان جيوه آهسته آهسته حرکت مى کرد بطورى که تا آن هيچ پادشاهى چنان بسترى و اطاق خوابى براى خود تهيه نکرده بود. در شب هاى مهتابى همين که نور ماه به اين جيوه ها مى تابيد مثل آن بود که درياچه پر از الماس درخشان شده بود و منظره سرور انگيزى بوجود مى آورد.(116)

### 4- وضع اقتصادى مردم

در آن زمان که فرمانروايان و خلفاى اسلامى بر اسراف و اتراف و ولخرجى در بيت المال مسلمانان مى پرداختند نوع مردم «که بيت المال از آن ايشان محسوب مى شد» در فقر و فاقه و فشار اقتصادى بسر مى بردند.

باقر شريف قرشى در کتاب با ارزش خود به نام حياه الامام موسى بن جعفر در بررسى وضع مردم آن زمان چنين مى نويسد:

«در شهرهاى اسلامى اکثريت مردم همدم با فقر و محروميت بودند و در زير کابوس فقر و ستم و تيره روزى از پاى در مى آمدند. ثروت ها و دارايى ها نزد طبقه اى مخصوص از آوازه خوانان و بى شرم هاى فسادگر تراکم يافته بود و آوازه خوانان در همه گونه لذت ها و خوشى ها بهره مند بودند به حدى که در خواسته هاى نفسانى زياده روى مى کردند ولى بر سر عامه مردم ستم حکمرانان ستمگر حکمرانان ستمگر و فشار وصول خراج و ماليات و گرسنگى و فقر سايه افکنده بود. شاعر معروف ابوالعتاهيه که وضع نابسامان اقتصادى مردم و فشار و شکنجه هاى حکام را درک مى کرد به عنوان صداى محرومان و ستمديدگان ملت حقايق را در قصيده اى که به امپراطور بغداد خطاب مى کرد افشا کرد.»

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «مَنْ مُبْلِغٍ عَنّى الإمامَ نَصائِحا مُتَوالِيه  |  | إنّى آرى الأسعارَ أسْعار الرَّعِيّهِ غالَيه  |
| وَأريَ المکاسِب نَزْرَهَّ وَأرَى الضَّرُورهَ فاشِيَه  |  | وَ أرى غُموَم الدَهْرِ رائِحَهً تَمُرَّ وَ غادِيَه  |
| و أريَ اليَتامى فِى البُيُوتِ الخالَيه  |  | مِنْ بَينَ راجٍ لَم يَزَلْ يَسمُو إليک وراجِيه  |
| يَشکُونَ مَجْهوداً بِأصواتٍ ضِعافٍ عاليِه  |  | يَرجونَ رَفْقَکَ کى يَرَوْا مِمّا لَقُوهُ العافَيِه  |
| مِنْ مُصيبات جوعِ تُمْسى وَ تُصبِحُ طاوِيه  |  | مَنْ للْبُطْونِ الجائِعاتِ وَ للْجِسوُم العارِيَه  |

ألقَيتُ أخباراً إليک مِنَ الرَّعيه شافيه»

«چه کسى پيام هاى خيرخواهانه مرا به زعيم مسلمانان مى رساند چون من نرخ هاى اجناس مورد نياز مردم را گران مى بينم

درآمدها را کم و نيازمندى و تهيدستى مردم را همه جا مى بينم.

غم و اندوه روزگار صبح و شام در جولان و رفت و آمدند.

يتيمان بى سرپرست در خانه هاى بدون غذا و وسايل بسر مى برند.

اين فرياد مردم است که هميشه بسوى تو اوج مى گيرد.

بيچاره ها با بى رمقى صداى ضعيف خود را بلند مى کنند.

به اميد دلسوزى و خدمات تو در جستجوى نجات و عافيت هستند.

نجات گرسنگى و بلاهايى که هر صبح و شام بر آنان مى گذرد.

کيست که بداد شکم هاى گرسنه و بدن هاى برهنه برسد.

اين صداى ملت بود که من بسوى تو ابلاغ کردم».

جرجى زيدان مى نويسد:در آن روزگار (117) ده نشينان همين قدر خوش بودند که مى توانستند با کشت و کار زندگى بخور و نميرى داشته باشند گرچه بيشتر آنان در منتهاى بى نوايى مى زيستند چه بسيار از روستاييان که در همه دوره زندگى خويش پول زر (دينار) نمى ديدند و اما دولتيان در شهرها نشسته و از دست رنج آنان هزاران دينار را بيهوده مى بخشيدند.

بيچارگى و گدايى روستايى به حدى که اگر اتفاقاً دينارى به دستش مى رسيد آن را دو سه بار مى بوسيد و اگر ده يا بيست دينار مى ديد از شدت خوشحالى مى مرد و يا ديوانه مى شد. مثلاً در قرن سوم هجرى «احمد بن طولون» که مرد با جود و کرمى بود فرمانرواى مصر گشت. او در يک روز سرد زمستانى براى گردش سوار شده بود تا با همراهيان خود از «مقس» به طرف فسطاط برود صيادى ژنده پوش را ديد که تقريباً تمام بدنش عريان و بدون پوشش بود و کودکى با همان بدبختى همراه وى بود و هر دو دامى به دريا افکنده بودند تا شايد ماهى صيد کنند.

احمد دلش به حال آن پدر و پسر سوخت و بگماشته خود (نسيم) گفت 20 دينار به اين صياد بده، نسيم دستور احمد را اجرا کرد احمد بگردش ادامه داد پس از ساعتى مجدداً از همان راه بازگشتند با کمال تعجب ديدند صياد مرده و پسرش در کنار جسد او گريان است.

احمد گفت گمانم کسى از سپاهيان يا غلامان ما اين مرد بيچاره را کشته باشد و پولهايش را ربوده باشد با ناراحتى نزديک آمد از پسر پرسيد که چرا پدرت مرد؟ پسر اشاره به نسيم کرد و گفت اين مرد پدرم را کشت چون من ديدم که او چيزهايى کف دست پدرم نهار پدرم آن چيزها را در دست گردانيد و لحظه اى به آنها خيره شد و سپس فريادى زده و از دنيا رفت. احمد به نسيم دستور داد او را بازرسى کرد تمام 20 دينار را نزد وى يافت سپس هر چه اصرار کرد که پسر آن پول ها را بردارد او نپذيرفت و مى گفت اينها قاتل پدر من بود و مرا هم نيز خواهد کشت.

احمد براى جبران اين امر عجيب قاضى و پيرمردان آن قريه «مقس» را حاضر کرد و فرمان داد تا در آنجا براى کودک صياد ملکى به ارزش 500 دينار خريدارى کنند و محصول آن را براى او حفظ کنند و نام کودک را در دفتر جيره خواران ثبت نمايند تا از مقررى دولت بهره مند شود.

احمد مى گفت چون من باعث قتل پدر او شده ام اينک بايد نسبت به فرزندش تلافى کند «زيرا اگر من يک باره 20 دينار به او نمى دادم او نمى مرد. مى بايست يک دينار يک دينار به او مى بخشيدم تا از شدت شوق جان ندهد».

جرجى زيدان مى گويد آرى صيادى که در مجاورت پايتخت مى زيسته به چنين وضع رقت بارى گرفتار بود و البته روستاييان و برزگرانى که دور از بساط عيش و نوش و تجمل امراء و خلفا در روستاهاى گوشه و کنار مملکت زندگى مى کردند قطعاً روزگارشان به مراتب سخت تر و تباه تر بوده است.(118)

در دوران خلفاى غاصب، وضع زندگى علويين از همه طبقات آشفته تر بود. زيرا اين گروه چون ذيحق خلافت و رياست بر مردم بودند مى بايست بيشتر در شکنجه و فشار و تنگدستى بسر ببرند و همواره جان و مالشان مورد تهاجم و تهديد خلفل و حکمرانان آنان بود تا جايى که بيشتر پراکنده ديارهاى دور دست بودند و به گمنامى و فراغ زندگى مى کردند.

ابوالفرج اصفهانى در کتاب مقاتل الطالبيين مى نويسد، در دوره متوکل عباسى وضع زندگى و معيشت علويين به قدرى آشفته و درد انگيز بود که در ميان عده اى از زنان علويه «فرزندان علي» تنها يک پيراهن مناسب بود که هنگام نماز براى پوشش کامل به ترتيب هر کدام به تن مى کردند و با آن نماز مى گذاردند و در اوقات ديگر با همان پيراهن نيمدار و پاره خود بسر مى بردند و نخ ريسى مى کردند.(119)

اما در ميان کاخ ها و منازل رويايى، زنان عباسى و همسران رجال و اشراف دائماً در حال دست بدست کردن جواهرات و لباسهاى فاخر و قيمتى بودند.(120)

## چپاول سرسام آور شاه مخلوع در بيت المال

به همين ترتيب زمامداران خودکامه و ستمگر به غارت بيت المال پرداختند و از اين مسير، ضربات مهلکى به اسلام و مسلمين وارد آوردند، براى رعايت اختصار از ذکر آنها خوددارى کرده فقط به عنوان اشاره اى به چپاول سرسام آور شاه مخلوع ايران محمدرضا پهلوى در عصر حاضر مى کنيم:

مقام رسمى سفارت ايران در کاراکاس براساس مدارکى اعلام کرد: شاه مخلوع ايران تنها 25 بيليون دلار ارز از کشور ايران خارج کرده است.(121)

اگر اين مبلغ را بر 35 ميليون مردم ايران توزيع کنيم به هر نفرى حدود 5714 ميليون مى رسد و هرگاه شاه مخلوع هزار سال عمر مى کرد، بى آنکه سود اين مبلغ را حساب کنيم هر روز حدود پانصد و پنجاه هزار تومان از اين پول به او مى رسيد!

تازه اين سوء استفاده از چپاول خودش است، چپاول اطرافيان و بستگانش حساب ديگرى دارد.

به اين ترتيب روشن مى شود که وضع نابسامان اقتصادى در کشورهاى اسلامى و در طول تاريخ اسلام، تقصير مکتب نيست که به مکتب ديگر رو آوريم بلکه تقصير اسلام نمايان دروغين است.

## نگاهى به روش پيامبران و رهبران واقعى اسلام

توجه به نحوه زندگانى رهبران واقعى اسلام ما را از ابتدا به خوبى با ايدئولوژى رهبرى در اسلام آشنا مى کند و سپس مساوات را مى توان عملاً بين زندگى طبقه حاکم و ملت تماشا کرد.

راستى که بايد با مقايسه زندگانى ساده و بى آلايش رهبران الهى با زندگى اشرافى و رويايى زمامداران خودسر موجى از نفرت و خشم را به روح آنها نثار کرده و به راز عقب ماندگى ها و حرمان ها و اختلافات طبقاتى به خوبى آگاه گرديد.

اميرمومنان عليه‌السلام در يکى از خطبه هاى شيواى نهج البلاغه نحوه زندگانى پيامبران الهى را به خوبى بررسى کرده و براى ملت اسلام بازگو فرموده است.

5- توجه به روش پيامبران و رهبران واقعى اسلام

حال به زندگى پيشوايان راستين نگاهى بيفکنيم تا ببينيم که آنان چگونه بوده اند. آنگاه که زندگى پيامبران و رهبران واقعى را نگاه مى کنيم مى بينيم زندگانى آنان بسيار ساده و دور از هرگونه تشريفات بوده است. على عليه‌السلام روش پيامبران را در خطبه اى چنين يادآور مى شود.

(رسول الله)

«وَ لَقَد کانَ فى رَسولِ اللهِ صلى الله عَلَيه وَ آلِهِ وَسَلَّمَ کافٍ لَکَ فى الاسْوَهِ، وَ دَليلٌ لَکَ عَلى ذَمَ الدُّنيا وَ عَيبِها، وَ کَثرَهِ مَخازيها وَ مَساويها، اِذْ قُبضَتْ عَنهُ اَطرافُها، وَ وُطِّئَتْ لِغَيرِهِ اَکنافُها، وَ فُطِمَ عَن رَضاعِها، وَزُوِيَ عَن زَخارِفِها».

(پيامبر اسلام)

«رسول خدا بس است که از او پيروى کنى، و براى تو در نکوهش و زشتى دنيا و بسيارى پستى و ننگ بودن آن راهنماى خوبى هست، زيرا وابستگى هاى دنيا از او گرفته شد و براى غير او آماده گشت، و از نوشيدن شير دنيا ممنوع و از زيورهاى آن دورى جست».

(موسي)

«وَ اِنْ شِئْتَ ثَنَّيُتُ بِمُوسى کَليمِ اللهِ - صَلَّى الله عَلَيه وَ سَلَّم حيث يَقُولُ: «رَبِّ إنّى لِما اَنزَلتض اِلَّى مِنْ خَيرٍ فَقيرٌ». وَ اللهِ، مَا سَألَهُ اِلاّ خُبْزاً يَأکُلُهُ، لانَّهُ يَأکُلُ بَقلَه الأرضِ، وَ لَقَد کانَتْ خُضْرَهُ البَقْلِ تُرى مِنْ شَفيفِ صِفاقِ بَطْنِهِ، لِهُزالِهِ وَ تَشَذُّبِ لَحْمِهِ».

(حضرت موسي)

«و اگر مى خواهى درباره موسى عليه‌السلام دوست خدا نيز بگويم، آنجا که موسى عليه‌السلام مى گويد: «معبودا، من به نيکى هايى که تو براى منم فرستاده اى نيازمندم». به خداى بزرگ سوگند! موسى از خدا جز نانى را که بخورد نخواسته است، زيرا وى گياه زمين را مى خورد، به گونه اى که از لاغرى و کمى گوشت بدنش سبزى گياه از نازکى پوست شکمش ديده مى شد».

(داود)

«وَ إنْ شِئْتُ ثَلَّثْتُ بِداووَد صلى الله عَلَيه وَ سَلَّم صاحبِ الْمَزاميرِ وقارِى ء اَهلِ الجنَّهِ فَلَقَد کانَ يَعمَلُ سَفائِفَ الخُوصِ بِيَدِهِ، وَ يَقُولُ لِجُلَسائِهِ: أَيَّکُمُ يَکْفينى بَيْعَها! وَ يَأکُلُ قُرصَ الشَّعيرِ مِنْ ثَمَنِها».

(حضرت داوود)

«و اگر مى خواهى براى سومين بار از داوود عليه‌السلام بگويم، که صاحب مزمارها و خواننده بهشت است، او زنبيل هايى از ليف خرما با دست خويش مى بافت، و به همنشينانش مى گفت: کداميک از شما در فروش اين زنبيل ها مرا کمک مى کنيد؟ و از پول ان زنبيل ها نان جوين مى خورد».

(عيسي)

«وَ إنْ شِئْتَ قُلْتُ فى عيسى بْنِ مَريَمَ عليه‌السلام، فَلَقَد کانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ، وَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ، وَ يَأکُلُ الْجَشَبَ، وَ کان ادامُهُ الْجُوعَ وَ سِراجُهُ بِاللَّيلِ القَمَرَ، وَ ظِلالُهُ فى الشّتاءِ مَشارقَ الأرضِ وَ مَغاربَها، وَفا کِهَتُهُ وَ رَيحانُهُ ما تُنْبِتُ الأرضُ لِلْبَهائِم، وَ لَم تَکُنْ لَهُ زَوجَهٌ تَفْتِنُهُ وَ لا وَلَدٌ يَحْزُنُهُ، وَ لا مالٌ يَلْفِتُهُ، وَ لا طَمَعٌ يُذِلُّهُ. دابَّتُهُ رِجْلاهُ، وَ خادِمُهُ يَداهُ! ».

(حضرت عيسي)

«و اگر مى خواهى درباره عيسى بن مريم عليه‌السلام بگويم، بالش او سنگ بود، و لباس زبر و خشن مى پوشيد و خوراک سخت مى خورد و خورشت او گرسنگى، و چراغ شب وى ماه و سايبان زمستانش شرق و غرب زمين بود، و ميوه ها و گل هاى او آن بود که در زمين براى چارپايان مى روئيد. نه زنى داشت که او را به خود مشغول دارد و نه فرزندى که او را اندوهگين سازد و نه ثروتى که توجهش را به خود جلب کند، و نه طعمى داشت که او را خوار سازد. مرکب او دو پاى وى و خدمتکار او دو دست وى بود!».

(الرسول الاعظم)

«فَتَأَسّض بِنَبِيِّکَ الأطْيَبِ الاَطهَرِ، صَلَّى الله عَلَيه وَ آله، فَاِنَّ فيه أسوَهً لِمَنْ تَأَسّى، وَ عَزاءً لِمَن تَعَزَّى، وَ اَحَبُّ العِبادِ اِلى الله الْمُتَأَسّى بِنَبِيّهِ، وَ الْمُقْتَصُّ لاَ ثَرهِ، قَضَمَ الدُّنيا قَضماً، وَ لَم يُعِرْها طَرفاً، اَهضَمُ اَهلِ الدُّنيا کَشْحاً، وَ أَخْمَصُهُم مِنَ الدَّنيا بَطناً، عُرِضَتْ عَلَيهِ الدُّينا فَأبى اَنْ يَقبَلَها، وَ عَلِمَ أنَّ اللهِ سُبحانه اَبْغَضَ شَيئاً فَاَبْغَضَهُ، وَ حقَّرَ شَيئاً فَحَقَّرَهُ، وَ صَغَّرَ شَيئاً فَصَغَّرَهُ، وَ لَو لَم يَکُنْ فينا إِلاَّ حُبُّنا ما اَبْغَضَ الله وَ رَسولُهُ، وَ تَعْظيمُنا ما صَغَّرَ الله وَ رَسولُهُ، لَکَفى بِهِ شِقاقاً للهِ، وَ مُحادَّهً عَن اَمرِ اللهِ، وَ لَقَد کانَ صلى الله عليه و آله و سَلَّم يأکلُ عَلَى الارضِ، وَ يَجلِسُ جَلسَهَ العَبْدِ، وَ يَخصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَ يَرقَعُ بِيَدِهِ ثُوبَهُ، وَ يَرکَبُ الحِمارَ الْعارِيَ وَ يُرْدِفَ خَلفَهُ، وَ يَکُونُ السِّتْرُ عَلى باب بَيتِهِ فَتَکُونُ فيه التّصاويرُ، فَيَقُولُ: «يا فُلانَهُ لا حدى أزواجه غيبيه عَنّى، فَاِنَّى اِذا نَظَرتُ اِلَيهِ ذَکَرتُ الدُّنيا وَ زَخارِفَها» فَأعرَضَ عَن الدَّنيا بِقَلبِهِ، وَ أماتَ ذِکرَها مِن نَفسِهِ، وَ أحَبَّ اَنْ تَغيبَ زينَتُها عَن عَينِهِ لِکَيلا يَتَّخِذَ مِنها رِياشاً وَ لا يَعْقِدَها قَراراً، وَ لا يَرجُوَ فيها مَقاماً، فَأخْرَجَها مِنَ النَّفسِ، وَ أشْخَصَها عَنِ القَلب، وَ غَيَّبَها عَنِ البَصَر، وَ کَذالِکَ مَن اَبغَضَ شَيئاً اَبغَضَ اَنْ يَنظُرَ الَيهِ وَ أنْ يُذْکُرَ عِندَهُ».(122)

(پيامبر بزرگ اسلام)

«پس از پيامبر نيکو و پاکت پيروى کن. زيرا در او براى پيروى کنندگان وسيله پيروى و براى دلبستگان وسيله دلبستگى وجود دارد. و محبوب ترين بندگان نزد خدا آن کس است که از پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله و سلم دنيا را آن گونه خورد که با نوک دندان بخورد و دنيا را به گوشه چشمى نگاه نکرد.

گرسنه ترين مردم دنيا و شکم تهى ترين آنان بود، دنيا به او پيشنهاد شد، ولى از پذيرفتن آن خوددارى کرد، آن گاه که دانست خداوند به چيزى خشمگين است، او نيز آن را پست و کوچک انگاشت، و اگر در ما جز دوستى آنچه را که خدا و رسولش کوچک انگاشته اند نبود، همين مقدار دشمنى با خداوند و سرپيچى از فرمان او کافى بود. او بر روى زمين مى نشست و غذا مى خورد، و همانند بندگان مى نشست، و کفشش را با دست خود وصله مى زد، و پوشا کش را با دست خود پينه مى کرد، بر الاغ برهنه و بى پالان سوار مى شد و کسى را نيز به دنبال خود سوار مى کرد، پرده اى بر در خانه اش بود که نقش هايى در آن بود، به يکى از زنانش فرمود: «اى فلانى! آن را از ديدگان من به دور انداز زيرا آنگاه که من به سوى آن نظر افکنم به ياد دنيا و زيورهاى آن مى افتم».

پس از دنيا به دل دورى جست و ياد آن را در جان کشت، و دوست داشت زيبايى هاى آن از ديدگانش پنهان باشد، تا هرگز از دنيا لباس فاخر نگيرد، و آن را جاى آرام نپندارد و تا در آن اميد و آرامش نداشته باشد، پس دنيا را از جان خود بيرون افکنده و از دل به دور انداخت، و از ديدگان پنهان کرد.

مانند کسى که چيزى را دشمن داشته باشد او نيز دشمن مى داشت که به دنيا نگاه افکند، و يا نزد او دنيا را به ياد آورد».

«وَلَقَد کانَ فى رَسولَ الله - صَلَّى الله عَلَيه وَ آله ما يَدُلُّک عَلى مَساوى الدُّنيا وَ عُيُوبِها اِذْجاعَ فيها مَعَ خاصَّتِهِ وَ زُوِيَتْ عَنهُ زَخارِفُها مَعَ عَظيم زُلْفَتِهِ، - فَلْيَنْظُرْ ناظِرٌ بِعَقلِهِ: اَکرَمَ اللهُ مُحَمَّداً بِذالِکَ اَمْ اَهانَهُ! فَاِنْ قالَ: اَهانَهُ، فَقَد کَذَبَ وَاللهِ العَظيم وَ أتى بِالإفْکِ العَظيم وَ اِنْ قالَ: اَکرَمَهَ، فَليَعلَمٌ أنَّ اللهَ قَد أهانَ غَيرَهُ حَيثُ بَسَطَ الدَّنيا لَهُ، وَزَواها عَن اَقْربِ النَّاسِ مِنهُ، فَتَأسّى مُتَأَسّ بِنَبِيه، وَ اقْتَصَّ أثْرَهُ، وَ وَلَجَ مَوْلِجَهُ، وَ اِلاّ فَلا يَأمَنِ الهَلَکَه، فَاِنَّ اللهَ جَعَلَ مُحَمَّداً صَلَّى الله عَليه وَ آلِهِ عَلَماً لِلسّاعَهِ، وَ مُبَشِّراً بِالْجَنَّهِ، وَ مُنذِراً بِالعُقُوبَهِ، خَرَجَ مِنَ الدُّنيا خَميصاً، وَ وَرَدَ الاخِرَهَ سَليماً، لَم يَضَعْ حَجراً عَلى حَجَرِ حَتّى مَضى لِسَبيلِهِ، وَ أجابَ داعِيَ رَبِّهِ. فَما اَعظَمَ مِنَّهَ الله عِندَنا حَينَ أنْعَمَ عَلَينا بِهِ سَلَفاً نَتَّبِعُهُ، وَ قائِداً نَطاً عَقِبَهُ».(123)

«و در وجود پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنچه که تو را در بدى ها و زشتى هاى دنيا راهنما باشد وجود دارد، زيرا او با آنکه نزد خدا برتر بود در دنيا گرسنه ماند و با آنکه مقام وى نزد خدا بالاترين مقام ها بود دنيا از وى دور شد.

پس بيننده بايد در خود انديشه کند: که آيا خداوند محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با اين روش گرامى داشته است يا آنکه وى را پست گردانده است؟

پس اگر بگويد: وى را پست گردانده است به خداى بزرگ سوگند با بهتان بزرگ دروغ گفته است، و اگر بگويد: محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را گرامى داشته است، پس بايد بداند که خداوند جز او را خوار گردانيده است، که دنيا را براى او گشاده کرده و آن را از نزديکترين مردم به خود دور گردانيده است. پس پيرو بايد از پيامبرش پيروى کند و پيرو نشانه او باشد، و داخل شود آنجا که پيامبرش پيروى کند و پيرو نشانه او باشد، و داخل شود آنجا که پيامبرش داخل مى شود.

و گرنه از نابودى ايمن نخواهد بود، زيرا خداوند محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نشانه نزديک شدن روز واپسين و نويد دهنده بهشت و بيم دهندة کيفر قرار داده است.

از دنياى بهره مندى بيرون رفت و به سراى ديگر با سلامت اندرون شد. سنگى را بر روى سنگى نگذاشت تا آنکه راه خود را سپرى کرد، و نداى پروردگارش را پاسخ گفت.

وه که احسان خداوند بر ما چه بسيار بزرگ است که با نعمتى چون محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيشينه اى براى ما قرار داده است که از او پيروى کنيم و پيشوايى قرار داده است تا با گامهاى او گام برداريم!».

شرح واژه ها:

(اسوه): پيروى راه و روش.

(أکناف): جوانب، پيرامون.

(شفيف): رقيق، نازک، چيزى که آن طرفش معلوم باشد، مانند شيشه.

(صفاق): پوست داخلى شکم که روى آن پوست ظاهر و پيداى شکم قرار دارد.

(تشذب لحمه): جدا بودن گوشت، کنايه از اندک بودن گوشت.

(سفائف): جمع سفيفه، زنبيل و زنبيل ها.

(ظلال): سايبان و مأوى و پناهگاه، و کسى که پناهگاه او مشرق و مغرب باشد، او پناهگاهى ندارد.

(قضم): خوردن به اطراف دندان.

(تأس): پيروى کن.

(أهضم): خالى بودن شکم و چسبيدن شکم از شدت گرسنگى.

(کشحا): پهلو، ميان لگن خاصره و استخوان پشت.

(أخمص): تهى ترين.

(محادّه): دشمنى مخالف.

(يخصف): وصله مى کرد، پينه مى زد.

(عادي): بى پشتى و بى پالان.

(يردف): بر روى مرکب کسى را به دنبال خود سوار مى کرد و دو نفرى بر روى يک چارپا مى نشستند.

(رياش): پوشيدنى فاخر.

(اشخصها): دور گردانيد.

(خاصته): اسم فاعل در معنى مصدر است، يعنى با خصوصيت و برترى وى نزد پروردگارش.

(زلفته): تقرب و نزديکى مقام وى.

(زويت عنه): گوشه گرفت، دور شد.

(علما للساعه): يعنى: خداوند برانگيختن محمد را نشانه نزديک شدن قيامت قرار داده است، چون پيامبرى بعد از او نيست.

(خميصا): شکم خالى، کنايه از لذت بردن از دنيا است.

(نطأعقبه): مبالغه در پيروى، يعنى هر قدم او بر مى دارد ما نيز برداريم و گام در جاى گام او بگذاريم.

## فاطمه و حکومت پدر

زندگى نورانى بزرگ دختر پيامبر اسلام بزرگترين سرمشق براى بانوان و دوشيزگانى است که از موقعيت پدران و همسران و خويشان شخصى خود استفاده مى کنند و حقوق ملى ساير بانوان و محرومان را ناديده مى گيرند و گمان مى کنند تنها خود سزاوار هرگونه اسراف و اتراف و خودکامگى در سطح جامعه هستند.

فاطمه عليها‌السلام با اينکه در سايه قدرت و حکومت پدر و مادر و محبوبيت همسرش مى زيست زندگى ساده و دور از تشريفات داشت. او بخوبى به فلسفه اسلام و هدف حکومت اسلامى آگاهى داشت و هرگز خيال سوء استفاده از بيت المال را در سر نپرورانيد و گامى فراتر از زندگانى ساده يک زن مسلمان ننهاد.

او چون خويش را در هاله عصمت نگاهداشته بود و به خوبى مى توانست توده مردم را درک کند و به فشارها و دردهاى اجتماعى مردم بينديشد گاه بود که حتى خود و فرزندانش را در سختى قرار مى داد و هر چه داشت به افراد ناتوان جامعه مى بخشيد چنانکه سوره «هل اتي» شاهد زنده ايست بر يک قسمت از زندگانى انسانى او، همسر و فرزندانش.

خانه فاطمه هيچگاه به روى افراد ملت بسته نشده و هرگز عقده اى براى افراد عادى بوجود نياورد چون آنها به هر کجاى اين خانه مى نگريستند چيزى فزونتر از خانه سايرين نداشت که نشان امتياز ظاهرى بى جا باشد. فاطمه در محيط خانه آن قدر دستاس کرد که دستهايش ورم کرده و مجروح شده بود و ان قدر دستاس کرد که دستهايش ورم کرده و مجروح شده بود.

بناچار يک روز حضور پيامبر شرفياب شد و از دشوارى زندگى خود گله کرد. رسول خدا به گريه افتاد سپس فرمود اى فاطمه به خدايى که مرا به حقيقت مبعوث گردانيده در مسجد (مسجد النبي) چهارصد مرد مسلمان هستند که در شرايط سختى بسر مى برند آنها نه غذاى کافى و نه پوشاک و لباس مرتبى دارند اگر ترس از ناپسندى اين عمل نبود آنچه که تو مي‌خواستى به تو مى دادم.

اى فاطمه من دوست ندارم که پاداش اين زحمات و رنج هاى تو در خانه على بن ابيطالب در روز قيامت به واسطه اينکه تو خدمتگزارى گرفتى در پيشگاه خداوند از تو شکايت کند.

پيامبر خدا با اين سخنان منطقى دخترش را قانع ساخت و در لحظات آخر بخاطر تسلى دل فاطمه، او را با يک نحوه تسبيح و ذکر خدا آشنا کرد که از آن پس به عنوان تسبيحات حضرت زهرا در بيت پيروانش معمول و معروف است و شيعيان آن را به عنوان تعقيب نمازهاى خود انجام مى دهند و به اين صورت خاطره آن روز زهرا و استقامتش را در برابر فشارهاى زندگى و ناملايمات آن گرامى و مقدس مى شمرند.

در بازگشت زهرا به خانه اش، همسر برومندش اميرمومنان فرمود: فاطمه تو براى تأمين آسايش دنياى خود نزد پيامبر رفتى ولى خداوند در عوض پاداش اخروى و جاويدان به ما عطا فرمود.(124)

## لباس پيامبر

شخصى از نزديک پيامبر اسلام را ملاقات، و وضع کهنگى لباس پيامبر او را متأثر ساخت با کمال ميل 12 درهم از مال شخصى خود به پيغمبر داد و خواست که با آن لباس تهيه کند. پيامبر اسلام آن پول را به على عليه‌السلام سپرد و از او خواست تا برايش پيراهنى خريدارى کند. على با آن پول از بازار پيراهنى خريد و نزد رسول خدا آورد.

پيامبر نگاهى به آن پيراهن دوخت و فرمود: نه، اى على اين پيراهن را نمى پسندم، آيا فروشنده حاضر است آن را پس بگيرد؟ على فرمود نمى دانم. پيغمبر فرمود شما برويد سوال کنيد شايد پس بگيرد. على نزد فروشنده رفت و فرمود پيامبر اسلام اين پيراهن را نپسنديد زيرا او پيراهنى ارزانتر مى خواهد. فروشنده پيراهن را پس گرفت.

اين بار پيامبر با على به بازار رفتند در بين راه پيامبر کنيزکى را ديد که حيران گوشه ديوار ايستاده و مى گريد. رسول خدا فرمود چرا گريه مى کنى؟ کنيز گفت اهل خانه به من 4 درهم سپردند تا از بازار چيزى براى آنها خريدارى کنم و من در بين آن را گم کرده ام و اينک مى ترسم به خانه برگردم.

رسول خدا فوراً 4 درهم از آن پول ها را به کنيزک دادند و فرمودند به خانه ات بازگرد رسول خدا راه خود را ادامه داد تا به بازار رسيد پيراهنى ساده به 4 درهم خريدارى فرمودند و پس از پوشيدن خداى را ستايش کرد. در حين مراجعت مرد برهنه اى را ديدند که از مردم مى خواست هر کس مرا بپوشاند خداوند او را به لباس بهشتى بپوشاند.

پيامبر پيراهنى که خريده بود از تن بيرون آورد و به آن سائل برهنه پوشانيد. پيامبر مجدداً به بازار برگشت و اين بار با باقى مانده پول که 4 درهم بود پيراهن مناسب خريدارى کرده و به خانه خود بازگشتند.(125)

با مقايسه روش پيامبر در تهيه لباس شخصى خود و روش بعضى زمامداران غاصب که خود را جانشين پيامبر مى دانستند و براى هر روز خود مدلى زيبا از لباس و پوشاک گرانقيمت ترتيب داده بودند و براى تسهيل تهيه پوشاک صنايع نساجى را تقويت و بازار پوشاک بوجود آورده بودند انسان به اين حقيقت مى رسد که تا چه اندازه آنها به اتراف گراييده و بکلى هدف و ايدئولوژى اسلام را فراموش کرده بودند و به اين صورت زمينه در برابر سقوط ملت مسلمان فراهم ساختند.

## على در برابر يک ثروتمند

علاء بن زياد حارثى يکى از ياران على عليه‌السلام بود او در بصره سکونت دارد و اکنون بيمار شده و در بستر خوابيده است على عليه‌السلام براى عيادت او به خانه اش وارد شد. زيبايى و گشادگى منزل علاء و وضع مرتب آن از نظر على رهبر اسلام پوشيده نماند حضرت از راه دلسوزى و خيرخواهى ناگزير شد که به علاء هشدار بدهد و او را از عواقب گشادبازى و اتراف که ممکن بود که در کمين علاء باشد با خبر سازد از اين رو فرمود:

با فراخى اين منزل چه مى کنى؟!

کلام 200(126)

«ما کُنتَ تَصْنَعُ بِسِعَهِ هذه الدّارِ فى الدُّنيا؟ وَ اَنتَ اِلَيْها فى الآخِرَهِ کُنتَ اَحْوَجَ، وَ بَلى إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِها الآخِرَه:

تَقْرى فيها الضَّيْفُ، وَ تَصِلُ فيها الرَّحِمَ، وَ تُطْلِعُ مِنها الْحُقُوقَ مُطالِعَها، فَاِذا اَنتَ قَدْ بَلَغْتَ بها الآخِرَهَ».

«تو با فراخى اين منزل در دنيا چه مى کنى؟ در حالى که تو در روز قيامت به اين خانه نيازمندتر مى باشى؟

آرى اگر بخواهى باز اين خانه را در آخرت نيز دارا بشوى آن را از مهمان فزون گردان، و در آن خويشانت را بازديد کن، و حقوق خدا و مردم را آنچه بايد پرداخته شود بپرداز، در اين صورت است که با اين خانه پايانت را نيز آماده کرده اي».

در اينجا «علاء بن زياد» به اميرالمومنين عليه‌السلام گفت: «اى امير مومنان، من از برادرم (عاصم) نزد تو شکايت مى کنم»، على عليه‌السلام فرمود: «او را چه شده است؟» علاء گفت: «او عبا بر تن کرده و خود را از لذت دنيا تهى ساخت»، على فرمود: «او را نزد من بياوريد»، آنگاه که عاصم را نزد على عليه‌السلام آوردند فرمود):

«يا عُدَيَّ نَفسِهِ لَقَد اسْتَهامَ بِکَ الخَبيثُ، أَما رَحِمتَ أهْلَکَ وَ وَلَدَکَ؟ اَتَرى اللهَ أَحَلَّ لَکَ الطَّيّباتِ وَ هُوَ يَکرَهُ اَنْ تَأخُذَها؟ اَنتَ اَهْوَنُ عَلى اللهِ مِنْ ذلِکَ!».

«اى دشمن جان خود! مى بينم که شيطان به درون تو راه يافته است آيا به زن و فرزندت ترحم نمى کنى؟ آيا مى پندارى که خدايى که خوشى ها را بر تو حلال کرده است بيزار است که تو از آن بهره مند گردى؟ تو نزد خدا پست تر از اين مى باشي!».

«عاصم» به سخن آمد و گفت: اى اميرمومنان اين تو هستى که در پوشاک خشن و در خوراک سخت مى باشى! اميرمومنان در پاسخ فرمود:

«وَ يْحَکَ إِنَّى لَستُ کانتَ، إِنَّ الله تَعالى فَرَضَ عَلى أئِمَّهِ الْحَقِّ أنْ يُقَدِروُا أنفُسَهُم بِضَعَفَهِ النَّاسِ کَيْلا يَتَبَيَّغَ بِالفَقيرِ فَقْرُهُ».(127)

«واى بر تو، من همانند تو نيستم، زيرا خداى بزرگ بر پيشوايان دادگستر واجب کرده است که خود را با ضعيف ترين مردم بسنجد، تا مبادا نيازمند از نيازمنديش به درآمده و هلاک گردد».

اين بود يک مقايسه کوتاه بين کوتاه بين زندگانى رهبران واقعى، و خلفاى خودسر اسلامى که حاوى نکاتى ارزنده و آگاهى بخش براى پژوهندگان متعهد مى باشد.

## عواقب شوم اجتماعى اسراف

اسراف و اتراف فرمانروايان و رجال بزرگ اسلامى بالاخره اثر شوم خود را در اجتماع خواهد گذاشت و به نابودى و انفجار جامعه کمک خواهد کرد. قرآن مجيد اين حقيقت را در ضمن آيه به خوبى بيان فرموده و به پيروان خود هشدار داده است: (وَ اَنْفِقُوا فى سَبيلِ اللهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَيديکُم اِلى التَّهلُکَهِ). (128)

«از ثروت خود در راه خدا انفاق کنيد و با دست هاى خود، خود را به مهلکه و نابودى نيفکنيد». از اين آيه قرآن چنين استفاده مى شود که اگر ثروت ملى در راه خدا و به سود جامعه مصرف نشود سرنوشت آن ملت به هلاکت و سقوط مى انجامد.

با توجه به اين آيه آن همه اسرافها و خودکامگى ها خلفا و رجال اسلامى که به پاره اى از آن ها اشاره کرديم و ناگزيريم قسمت ديگرى از آن ها را بنويسيم، اگر در راه مصالح ملت مسلمان و تعليم و تربيت و ارشاد جامعه و پيشرفت اقتصادى و آبادى و عمران سرزمين هاى اسلامى و رفاه عمومى بکار مى رفت آيا هم اکنون باز هم شاهد اين هلاکت ها و فقر اقتصادى که گريبان گير ملل عقب افتاده اسلامى شده است بوديم؟ اگر اين ثروتها در راه اعتلاء و شکوهمندى مسلمانان صرف مى شد امروز سايه شوم استعمارگران و استثمارگران بى رحم را بر سر ملل ضعيف مسلمان مى ديديم؟

## کنيزان و غلامان خلفا

يکى از ارقام بزرگ سوء استفاده هاى خلفا و فرمانروايان فاسد و خيانتکار از بيت المال مسلمانان خريد و تهيه کنيزان و غلامان فراوان بوده است که غالباً مقاصد شوم شهوى و حيوانى آنها را فراهم مى کردند و در توسعه عياشى و خوشگذرانى خليفه مى کوشيده اند و گاهى به جايى مى رسيده اند که تمام وقت خلفا را به خود و عشوه گرى ها مشغول مى ساختند.

مسئله برده يکى از موضوعات اسلامى است زيرا در موارد زيادى مسئله برده به چشم مى خورد. ولى اين حقيقت پوشيده نيست که اسلام طرفدار جدى الغاء بردگى است آن هم با يک نحوه مخصوص به خود که در جهان بى نظير است.

اما ممکن است اين سئوال پيش آيد که چرا اسلام يکباره بردگى را همانند ساير محارم تحريم نکرد تا اصولاً چنين اسراف بزرگى براى خلفا و عياشان پيش نيايد؟

براى تکميل بحث، بطور خلاصه و فشرده فلسفه اسلام را در مورد الغاء بردگى مورد بررسى قرار مى دهيم.

در آغاز پيدايش اسلام، يکى از سرمايه هاى مهم سرمايه داران و فئودالها، بردگان بودند و از اين راه سودهاى کلانى نصيب آدم فروشان قدرتمند مى گشت. اسلام در بدو ظهور با ضعف عده و عده مواجه است و با نرمش و احتياط در جامعه رخنه مى کند.

اگر بنا مى شد تحريم معاملات بردگان و الغاء آن را اعلام کند در واقع ضربه مهلکى به منافع سرمايه داران وارد مى ساخت و آنها هم براى دفاع از منافع خود عکس العمل شديدى نشان مى دادند و با تمام نيرو و امکانات خود براى درهم کوبيدن اسلام جوان و پيامبر اسلام مى کوشيدند و در نتيجه اسلام از هدف اصلى خود باز مى ماند.

از اين رو اسلام با يک تاکتيک مخصوص و مرموز براى آزادى بردگان استفاده کرد که در کتب فقهى محفوظ است و بايد گفت اسلام ذاتاً با مسئله بردگى مخالف است منتها در اجراى قانون تحريم و الغاء آن خشونت بکار نبرده و با احتياط تمام همانند کل مشکلات ديگر، اين مسئله را نيز پشت سر گذاشته است.

امريکا چنديين قرن پس از اسلام به طور جدى و قاطعانه فرمان الغاء بردگى را صادر کرد و به عنوان يک مسئله حياتى پاى آن ايستاد اما اين مطلب براى آمريکا خيلى گران تمام شد و چندين سال يک جنگ خونين داخلى در امريکا ادامه داشت و زيانهاى فراوان به بار آورد.

علت اصلى آن به اين خاطر بود که دولت آمريکا با مخالفت شديد سرمايه داران و کمپانى هاى بردگى روبرو بود. در طى اين مدت چندين هزار کشته به جاى ماند و اين رشته آن قدر به درازا کشيد که يکى از رؤساى معروف جمهورى به نام (آبراهم لينکلن) جان خود را در اين را ه از دست داد. وقتى پى آمد تحريم آمريکا با آنکه تمام امکانات مادى و نيروهاى نظامى و پليس دولت پشتوانه آن بود اين قدر نکبت بار و خشونت آميز باشد انسان نتيجه مى گيرد که تاکتيک اسلام براى الغاء بردگى ستودنى و عقلايى بوده و تعليم افراد را محترم شمرده و سپس راه هاى مختلف آزادى آنها را گوشزد فرموده است.

مثلاً براى اداء کفارات روزه حج ظهار نذر آزادى بردگان را مجزى دانست و با اجراء يک قرارداد و مکاتبه برده با تحويل مبلغى پول از درآمد خود آزاد مى شد و با قرار مالک پس از مرگ هم يک راه آزادى برده بود که آن را قانون مدبر گويند.

قانون استيلاد يکى از راه هاى آزادى بردگان است به اين صورت که وقتى کنيز از مالک بچه دار شود مادر جبراً آزاد مى شود.

اسلام يک سهم از 8 سهم مصرف زکات، رقم بزرگ درآمد بيت المال را، خريد بردگان و آزادى آنها قرار داده که با اجراى همين قانون دولت مى توانست يک باره تمام بردگان را خريدارى کرده و آزاد سازد.

راه ديگر اسلام که مربوط به مومنين و مسلمانان مطيع فرمان خدا است و ات ارتقاى معنوى و تقرب به درگاه خداوند و رهايى از دوزخ بود که با آزاد ساختن بردگان در راه خدا مى توانستند اين رهايى را کسب کنند. که معروف است پيشواى بزرگ اسلام حضرت على عليه‌السلام با درآمد شخصى خود هزار بنده خريد و در راه خدا آزاد ساخت.

بايد توجه داشت که طرح اسلام براى الغاء بردگى به طور تدريجى آن قدر دقيق و حساب شده بود که اگر بدون مانع نيم قرن عملى مى شدد حتى يک برده بر روى زمين يافت نمى شد ولى افسوس که خلفاى خيانتکار اموى و عباسى براى تأمين تمايلات نفسانى و راحتى هاى نامشروع خود در اجراى اين فرمان مقدس اسلام همانند ساير اوامر سازنده، کوتاهى کردند و به جاى آنکه هدف اسلام را عملى سازند و در آزادى بردگان بکوشند خود پرچم بردگى را بر دوش گرفته و به ترويج و پرورش کنيزکان و غلامان مطلوب پرداختند که البته در پيشگاه وجدان هاى سليم و قضاوت هاى عادلانه، عمل اين خيانتکاران را نبايد به حساب اسلام و اهداف مقدس آن گذاشت بلکه بايد اين افراد را موانع و سدهاى پولادين اجراى مقررات اسلام عزيز دانست.

درباره سوء استفاده خلفا از مسئله بردگى به چند نکته دقيق بايد توجه کرد

### 1- تعداد کنيزان و غلامان خلفا

هميشه سيل کنيزان و غلامان مطلوب بدر بار خلفا سرازير بود و مى توان گفت بزرگترين اجتماع بردگان را مى بايست در دربار خلفا و اشراف جستجو کرد نه در بازار برده فروشان.

کنيزان و غلامان از راه هاى مختلف به دربار راه پيدا مى کردند يکى از راه ها خريد و تبليغ توسط واسطه ها و دلالان مخصوص اين کار بود. ديگرى از راه اهدا است که مى توان گفت اهداى مهمترين راه بوده است چون به اين وسيله افراد به دستگاه تقرب مى يافتند و از اين طريق مشکلات خود را حل مى نمودند. جرجى زيدان مى نويسد: «هر کسى مى خواست به درگاه بزرگى راه يابد و به او تقرب جويد سعى مى کرد افکار و تمايلات آن بزرگ را بدست آورد. اگر مى فهميد طالب شعر و ترانه است برده شاعرى مى يافت و به او هديه مى کرد و اگر مى فهميد که طالب زيبايى و رقص و سرور است کنيزک خوش سيمايى که به اين گونه هنرها تربيت شده بود برايش هديه مى برد و اگر دوستدار موسيقى بود کنيز يا غلام نوازنده به دست مى آورد و هديه مى کرد و گاهى براى تقرب بيشتر چندين کنيز و غلام که هر يک هنرهاى مخصوصى داشتند يکجا به بزرگان اهداء مى کردند».(129)

البته مسئله اهداء و تجمع بردگان در دربار ريشه قديمى دارد و قبل از اسلام هم رايج بوده چنانکه در دربار يکى از پادشاهان 6 هزار کنيز مى زيسته که بايد براى اطلاع بيشتر به تاريخ آن مراجعه شود.(130)

وزيران و اميران گاهى براى خوش آمد خلفا و ارتقاء درجات خود بردگانى را به دربار تقديم مى کردند.

ابن طاهر در يک روز 200 پسر و دختر خوش صورت براى متوکل عباسى فرستاد. (131) در نتيجه درمدت کوتاهى تعداد غلام بچه ها و کنيزان ماهر و در دربار خلفا فراوان مى شد. يعقوب يکى از وزيران خلفاى فاطمى در مصر بود که 800 کنيز همخوابه گردآورده بود.(132)

مسعودى مى نويسد در حرم سراى متوکل عباسى چهار هزار کنيز مى زيست و متوکل با تمام آنها همخوابگى داشت. اميران که اين شور و شوق را در متوکل ديدند از اطراف براى او کنيز مى فرستادند از آن جمله طاهر 400 کنيز براى او فرستاد. بصرالدوله فرمانرواى ميافارقين به عدد روزهاى سال 360 کنيز براى هم خوابگى داشت و تعداد زيادى هم کنيزان نوازنده و آوازه خوان در حرم سراى وى مى زيستند.

در حرم سراى هارون 2 هزار کنيز مى زيستند که تنها 300 نفر آن نوازنده و آوازه خوان بودند.(133) نگاهدارى کنيز به قدرى شايع و رايج شده بود که بانوان مقتدر هم براى تجمل و تشريفات خود کنيزان زيادى مى خريدند چنانکه مادر جعفر برمکى تنها 400 کنيز خدمتگزار داشت.

القادر بالله عباسى يک هنگ کنيز داشت که لباس مردانه به اندام آنان پوشانيده بود الحاکم بامرالله خليفه فاطمى در مصر بيش از ده هزار غلام و کنيز داشت خواهر الحاکم بامر الله «السيده الشريفه» نيز 1800 کنيز داشت که 1500 نفر آن دوشيزده بودند و هنگاميکه صلاح الدين ايوبى کاخهاى خلفاى فاطمى را تصرف کرد 12000 کنيز در آن کاخ ها موجود بودند که جز خليفه و فرزندانش اشخاص ديگرى با آنها ارتباط نداشتند.(134)

طنطاوى مى نويسد المقتدر بالله خليفه عباسى 11 هزار خواجه از روم و سودان وارد کرده بود.(135)

(اخشيد) فرمانرواى مصر 8000 برده داشت که هر شب دو هزار نفر آنها ناز او پاسدارى مى کردند.(136)

ساير خلفا نيز در خريد و فروش کنيز و غلام شرکت داشتند.

### 1- قدرت کنيزان

جرجى زيدان مى نويسد: «اين طبيعى است که خوب رويان نيرومند مى شوند زيرا زيبايى خود نيروى بزرگى است و اسلحه آن عشق مى باشد و به همين جهت حلفاى هوشيار کنيزان خوب روى نگاه نمى داشتند و اگر هم براى آنان هديه مى آوردند رد مى کردند، به خصوص اشخاصى مثل معاويه و منصور و عبدالرحمن داخل که سر سلسله محسوب مى شدند اما همين که سر سلسله ازميان مى رفتند، عيش و نوش و خوشگذرانى در دستگاه خلفاء شايع مى شد و کار به جايى مى رسيد که خلفاء در عشق کنيزان همه چيز حتى جان خود را فدا مى کردند.

چنانکه يزيد بن عبدالملک مرگ حبابه را تاب نياورده و چند روز پس از وى مرد و در زمان حيات نيز تمام کارهاى مملکت اسلام به دست حبابه اداره مى شد. کنيزک ديگرى به نام خالدار (ذاب الخال) چنان بر عقل هارون چيره شده بود که روزى نزد معشوقه خويش سوگند ياد کرد که هر چه بخواهد به وى مى دهد، خالدار گفت: ميل دارم حمويه هفت سال تمام فرمانرواى امور لشکرى و مالى و کشورى فارس باشد. هارون فوراً فرمان مزبور را امضا کرد و با وليعهد خود شرط کرد که اگر پيش از پايان هفت سال هارون بميرد وليعهد حمويه را تا پايان مدت معزول نسازد.

اگر کنيزکان زيبا بودند و ساز و آوازى مى دانستند به زودى اختيار فرمانروايى را از خليفه مى گرفتند و بزرگان و وزيران که اين را مى دانستند کنيزانى با آن تجهيزات به خلفا تقديم مى کردند و به وسيله آن داراى همه نوع اختيارات مى شدند.

گاه هم اين کنيزان را براى جاسوسى به حرم سرا مى فرستادند. مأمون دسته اى از اين کنيزان جاسوس را به حرمسراهاى مختلف روانه کرده بود، همين که اين کنيزان داراى فرزند مى شدند طبعاً نفوذشان بيشتر مى شد. چنانکه خيزران مادر هارون پس از آنکه فرزند يافت فرمانرواى ممالک اسلامى شد».

## خليفه در سوگ کنيزک جان مى سپارد

جرجى زيدان درباره يزيد بن عبدالملک مى نويسد: «از خلفاى هرزه اموى يزيد بن عبدالملک است که در سال 105 در گذشت و او را خليفه هرزه مى خواندند. يزيد بعد از عمر بن عبدالعزيز خليفه هرزه مى خواندند. يزيد بعد از عمر بن عبدالعزيز خليفه شد و به راهى برخلاف وى رهسپار شد، از ميان زنان حرمسرا به دو کنيزک يکى سلامه و ديگر حبابه متوجه شد و تمام اوقات خود را با آنان مى گذرانيد. روزى حبابه اين شعر را براى وى خواند.

ترجمه شعر:

«ميان استخوان هاى سينه و گلو آتش عشق چنان افروخته شده که با هيچ چيز آرام نمى گيرد و خنک نمى شود».

يزيد از شنيدن اين شعر چنان به هيجان آمد که فرياد کنان به خيال پرواز افتاد، حبابه گفت نکن، ما به تو کار داريم اى اميرمومنان، يزيد گفت نه، نه به خدا سوگند الآن پرواز مى کنم، حبابه گفت: مملکت را به دست که سپارى؟

«يزيد دست حبابه را بوسيد گفت: ملت اسلام و مملکت اسلام را به تو تفويض مى کنم». روزى يزيد با حبابه براى گردش به اطراف رود اردن حرکت کرد و همين که در بزم باده گسارى نشستند و هر دو از باده ناب سرمست شدند يزيد از روى مستى حبه انگورى به طرف حبابه پرت کرد، دانه انگور در گلوى حبابه ماند و او را خفه کرد. يزيد سه روز تمام لاشه حبابه را بغل گرفته مى بوسيد و گريه مى کرد.

سرانجام به اصرار آن جسد گنديده را پس از سه روز از يزيد جدا کرده به خاک سپردند يزيد با اندوه بسيار به کاخ خود بازگشت و شبى صداى کنيزکى را شنيد که به مناسبت مرگ حبابه اين شعر را مى خواند:

ترجمه شعر: «چگونه از اندوه جان نسپارم که جاى عزيزم را خالى مى بينم».

يزيد که اين بيت را شنيد بى اختيار شد و به قدرى گريست که از حال رفت و در راه معشوقه اى که در نتيجه شوخى او جان داده بود، خود نيز جان سپرد. يزيد فقط هفت روز به حال ديوانگى پس از مرگ معشوقه اش زنده بود و برادرش مسلمه در آن يک هفته خليفه را از نظر مردم پنهان مى کرد تا مبادا از جنون عاشقانه وى در فراق معشوقه آگاه شوند».(137)

به خاطر کربلا رفتن کنيزک قبر امام حسين عليه‌السلام را شخم کرد

مرحوم شيخ عباس قمى در (تتمه المنتهي) مى نويسد: «ابوالفرج از احمد بن الجعد الوشا روايت کرده است و او از کسانى است که ايام متوکل را درک کرده و خراب نمودن قبر مطهر امام حسين عليه‌السلام را مشاهده نموده است.

وى مى گويد که سبب اراده کردن متوکل براى محو آثار قبر شريف آن بود که قبل از خلافت او يکى از مغنيات، اشعار خود را براى متوکل مى فرستاد که براى او هنگام شرابخوارى تغنى کنند، و اين بود تا گاهى که آن پليد به خلافت رسيد، وقتى نزد آن مغنيه فرستاد که جوارى خويش را براى تغنى بفرستد گفتند سفر رفته است و اين هنگام ماه شعبان بود و در آن ايام به سفر کربلا رفته بود و چون مراجعت کرد يکى از کنيزکان خود را براى تغنى به نزد متوکل فرستاد متوکل از آن جاريه پرسيد که در اين ايام کجا رفته بوديد؟ گفت با خانم خود به سفر حج رفته بوديم، متوکل گفت: در ماه شعبان به حج رفته بوديد؟

جاريه گفت: به زيارت قبر حسين مظلوم عليه‌السلام، متوکل از شنيدن اين کلام در غضب شد که کار قبر حسين به جايى رسيده که زيارت او را حج گويند، پس امر کرد که خانم او را بگرفتند و حبس کردند و اموال او را نيز بگرفت، پس يکى از اصحاب خود را بنام ديزج کهمرد يهودى بود و به حسب ظاهر در نزد قبر شريف اسلام آورده بود براى شخم و شيار و محو آثار قبر امام حسين عليه‌السلام و عقوبت کردن زوار حضرت به کربلا روانه کرد. مسعودى نوشته که اين واقعه در سنه (236) دويست و سى و شش بوده، پس ديزج با عملة بسيار سر قبر شريف رفت و هيچکدام جرئت نکردند که اقدام کنند بر خراب کردن آن موضع شريف.

اما ديزج بيلى در دست گرفت واعالى قبر شريف را خراب کرد آنگاه ساير عمله و فعله بر خراب کردن قبر اقدام کردند و بناى قبر مطهر را منهدم ساختند. و ابوالفرج گفته که هيچ کس را جرئت بر اين امر نبود، ديزج قومى از يهود آورده تا به اين کار شنيع اقدام کردند گفته است که تا دويست جريب از اطراف قبر را شخم کردند و آب بر آن زمين جارى کردند و در اطراف آن زمينى به مساحت هر ميل نگاهبانانى گماشته بود که هر کس به زيارت قبر منور آيد او را مأخوذ دارند و به نزد او برند تا او را عقوبت کند».(138)

### 2- بهاى کنيزان

خلفاى عياش و ستمگر براى تکميل مجالس بزم و سرور و ارضاى تمايلات نفسانى خود ناگزير بودند کنيزکان ماه روى خوش پيکر را به هر قيمتى که باشد خريدارى کنند بازرگانان برده فروش هم فرصت را غنيمت مى دانستند و از اين راه سودهاى کلانى بدست مى آوردند و در تجارت بهترين بردگان ممتاز، در اقصى نقاط دنيا مشغول فعاليت بودند و با تشکيل روابط فعال سيل بردگان را به دربار خلفا و فرمانروايان و رجال اسلامى آن روز سرازير مى کردند.

جنگ ها نيز هميشه مولد خوبى براى بردگى اسيران جنگى بود و راه ديگر توليد توليد برده انتخاب غلامان و کنيزکانى براى زناشويى با همديگر و در نتيجه فرزندان اين پدر و مادرهاى برده که خود نيز برده محسوب مى شدند بوده است.

خلفا و رجال آن روز ديوانه وار براى خريد کنيزکان مطلوب خود پول مى پرداختند و لذت مى بردند و به اين صورت يک سهم بزرگ بيت المال به زيان ملت مسلمان در مرداب شهوت و لذت خلفا فرو مى ريخت.

جرجى زيدان مى نويسد: براى نخستين بار سعيد برادر سليمان عبدالملک کنيزک زيبارويى را بنام زلفا بيک ميليون درهم که تقريباً برابر است با 70 هزار دينار خريدارى کرد.(139)

يکى از مدارک مهم جرجى زيدان کتاب الاغانى تأليف ابوالفرج اصفهانى است. داستان عجيبى را از گشادبازى امين نقل مى کند به اين صورت که جعفر بن هادى کنيزک زيبايى داشت به نام بذل که چون محمد امين آگاه شد نتوانست آرام بگيرد و بر هوس خود سخت پافشارى کرده و از جعفر خواست که آن کنيزک را به او بفروشد.

جعفر پيغام داد که قصد فروش ندارد امين که هر مانعى را در سر راه تمايلات نفسانى خود با طلا حل مى کرد قيمت کنيز را مرتب بالا برد تا به اينجا که اعلام داشت حاضرم قايق سوارى تو را در مقابل بهاى کنيز پر از طلا کنم که با اين کيفيت جعفر راضى به معامله شد.

بايد توجه داشت که ارزش آن قايق پر از طلا را به 20 ميليون درهم برابر با يک ميليون دينار تخمين زده اند که با صدق اين وقعه مى توان گفت اين بزرگترين قيمتى بوده که براى خريد يک کنيز پرداخت شده است.(140)

«هارون الرشيد» کنيزى را بر صد هزار دينار و کنيز ديگرى را به 36000 دينار خريدارى کرد و پس از آنکه يک شب با او هم بستر شد آن را به فضل برمکى بخشيد.

عون خياط کنيزى داشت که به زيبايى و ادب ممتاز بود روزى نزد هارون نامى از آن کنيز به ميان آمد هارون که آماده چنين حوادثى بود دستور داد تا کنيز را با صاحبش حاضر ساختند کنيزک مورد توجه هارون قرار گرفت در نتيجه پاى قيمت به ميان آمد عون گفت آن را در مقابل 100 هزار دينار طلا معامله مى کنم هارون اين قيمت گزاف را بدون واهمه پذيرفت و فوراً شخص را نزد نخست وزير خود يحيى فرستاد تا او را از اين پيش آمد مهم آگاه کند و در خاتمه خواست که پس از تصويب دستور بدهد که خزانه دار خالد صد هزار دينار را براى خريد کنيز به دربار بفرستد.

يحيى صلاح نديد که اين مبلغ گزاف از بيت المال به بهاى کنيزکى پرداخت شود براى آنکه هارون را منصرف کند پيغام فرستاد که من نمى توانم فعلاً اين مبلغ را تهيه کنم هارون از اين حرف يحيى سخت خشمگين شد و فرياد زد در بيت المال من 100 هزار دينار پول نيست مأمورى فرستاد و به طور جدى خواست که يحيى مبلغ مذکور را ارسال دارد يحيى چاره اى انديشيد و بلافاصله دستور داد تا دينارها را به درهم تبديل کردند تا بيشتر جلوه کند و سپس به دربار ارسال داشت و دستور داد تا کيسه هاى نقره را در رواقى که هارون هنگام وضوى نماز ظهر از آنجا مى گذرد به طور چشم گيرى بچينند وقتى هارون وارد رواق شد کوهى از کيسه هاى روى هم انباشته در مقابل خود ديد با تعجب پرسيد اينها چيست گفتند قربان اينها بهاى کنيزکى است که يحيى ارسال داشته و چون دينار موجود نبوده درهم فرستاد هارون حيله يحيى را دريافت و آن پول ها را در مقابل کنيزک بسيار ديد دستور داد آنها را بنام (بيت المال عروسي) به خزانه برگرداندند.

اين دلسوزى بسيار کوچک يحيى نسبت به بيت المال يکى از انگيزه هاى سقوط برامکه و کشتار آنان به وسيله هارون شمرده مى شود.(141)

يزيد بن عبدالملک خليفه اموى «سلامه» کنيزک آوازه خوان را به مبلغ20 هزار دينار به فروش رسيد.

جعفر برمکى کنيزکى را به 40 هزار دينار و اواثق بالله کنيزک خواننده اى را به نام صالحيه به مبلغ ده هزار دينار خريدارى کردند.(142)

### 3- خواجگان

نگهدارى غلامان و کنيزکان در کاخ ها و حرمسراهاى خلفا مشکلات و مخارج سنگينى را به بار مى آورد که از نظر خلفا و رجال آن روز پوشيده نبود و آنان بى پروا بدون توجه به عواقب شوم و نکبت بار آن براى رفع اينگونه مشکلات فرمان مى دادند و اقدام جدى به عمل مى آمد.

مشکل اول مخارج سنگين نگهدارى بردگان از قبيل ساختمانها و اطاقهاى مجهز و خوراک هاى مناسب و متنوع لباس و پوشاک گرانقيمت و خصوصاً زينت آلات و وسائل جلوه و آرايش آنها بود که خلفا با سخاوت بيش از حد خود در اين مورد بار آنها را به دوش ملت ستمديده و رنجبر و فقير مسلمان گذاشته بودند تا از دسترنج آنان بيت المال پر شود و سپس براى اينگونه هوسرانيى ها و خودکامگى ها مصرف شود. مشکل دوم وضع روابط غلامان تن پرور با زنان و کنيزکان حرمسرا بود که عاقبت به معاشقه ها و روابط سوء بين آنها مى انجاميد.

خلفا و رجال از اين حقيقت غافل نبودند و از اين رو چاره شومى انديشيدند و آن انديشه خواجه سازى بود که به وقوع پيوست. جرجى زيدان مى نويسد: خلفا و رجال پسران را به جهات بسيارى اخته مى کردند از جمله اين بود که غلام پسرها بتوانند آزادانه در حرمسرا بمانند و رابط ميان زنان و مردان باشند.

اولين خليفه مسلمان که خواجه در حرمسراى خود نگاه داشت يزيد بن معاويه بود و خواجه اى به نام فتح خدمتگزار مخصوص او در حرمسرا بود.

پس از يزيد ساير خلفا و بزرگان نيز خواجه ها را به حرمسرا آوردند در صورتى که مقررات اسلامى به خصوص روايت ابن مظعون عمل اخته کردن را حرام مى شمرد.(143)

جرجى زيدان در کتاب خود فصلى را درباره دستگاه ها و کارگاه هاى اخته گرى و عمل هاى وحشيانه برده فروشان اختصاص داده که سخت تأثر انگيز است او مى نويسد:

بازرگانان که بيشترشان يهودى بودند به اخته کردن بردگان مشغول شدند و بهاى گزافى براى اينگونه خواجه گان تعيين کردند آنها کارگاه ها و دستگاه هاى متعددى براى اخته کردن تأسيس کردند مشهورترين آن مؤسسه وردون در ايالت لورن فرانسه بود تجار يهودى با کمال بى رحمى کودکان را به آن کشتارگاه برده اخته مى کردند و بسيارى از آنان زير عمل جراحى مى مردند و آن عده معدودى که زنده مى ماندند به اسپانى برده مى شدند و در آنجا به بهاى گزافى به فروش مى رسيدند و گاه اين خواجگان را مانند اسب و ظروف و جواهرات هديه مى دادند.

هر يک از پادشاهان فرنگ که به دوستى با خلفاى اسلامى علاقمند بودند براى آنها خواجه مى فرستادند چنانکه پادشاه بوشلونه (بارسلن) و پادشاه طرکونه در موقع تجديد صلح با المستنصر بالله خليفه اندلسى تعداد 20 خواجه صقلبى و بيست قنطار و پوست سمور و اشياى ديگر هديه فرستاد.

شماره خواجگان در دربار خلفا به قدرى زياد شد که دسته مخصوصى مانند دسته مماليک و عبيد تشکيل يافت و هرگاه که خليفه براى بيعت و امثال آن جشن مى گرفت دسته هاى مماليک و خواجگان را به عنوان تجمل نمايش مى دادند. «المقتدر» خليفه عباسى 11 هزار خواجه رومى داشت.(144)

### 5- خواجگانى در لباس زنانه

مسئله بردگان و خواجگان در دربار خلفا و رجال آن روز ره آورد خطرناکى در برداشت که يک باره به فساد و تباهى و بى عفتى آنان انجاميد زيرا با راه يافتن غلام پسرهاى خواجه و زيبارو، در دربار، حس هم جنس بازى در خلفا و رجال برانگيخته شد و کم کم تمايل سخت و عادتى پست و نکوهيده در آنها به وجود آمد. از اين رو توجه زيادى در وضع لباس و زينت و آرايش و زيبايى اين خواجگان و کودکان امرد بى پناه مبذول مى داشتند مخصوصاً پوشيدن لباسهاى زنانه بر تن اين بردگان مهيج شهوات نابجاى آنان بود.

نخستين بار امين پسر هارون الرشيد به اين عمل اقدام کرد وى غلامان زيادى بخصوص خواجگان خريدارى کرد و به آنها لباس زنانه پوشانيده و در کاخهاى خود جاى داد ساير خلفا نيز در اين عمل از لو پيروى کردند و بالعکس لباسهاى مردانه بر تن کنيزکان مى پوشيدند.(145)

زيبايى کنيزکان و خواجگان تمايلات افسار گسيخته خلفا و رجال را برمى انگيخت و قدرت زر و زور آنان زمينه را براى بى عفتى و رواج فحشا و منکرات مهيا مى ساخت تا جايى که کم کم از دربار خلفا و کاخ رجال عياش به خانه هاى رجال عياش براى تهيج شهوات و ارضا تمايلات نابجاى خود از هرگونه اقدام فجيع و منافى عفت خوددارى نمى کردند.

جرجى زيدان مى نويسد: اين طبيعى است که آسايش و ثروت و تن پرورى فحشا و بى ناموسى به بار مى آورد گرچه مردم فقير و صحرا گرد هم تا حدى دچار اين آلودگى ها هستند اما شهرنشينان بيش از ديگران آلوده اند. براى تشويق بزرگان تصويرل زنان برهنه بر ديوار گرمابه ها رايج بود بزرگانى مثل (ابن طولون) فرمانفرماى مصر تصوير همخوابه ها و محبوبه هاى خود را بر ديوار سالون هاى پذيرايى نقاشى کرده بودند بعضى فرمانروايان خردمند ابتدا با اين جريانات که به عفت عمومى لطمه مى زند مخالفت بودند و از آن ممانعت مى کردند امام وقتى کهبه کلى رايج شد و از مقاومت عاجز ماندند ماليات هايى براى اعمال منافى عفت وضع کرده و آن را مانند شغل هاى ديگر آزاد کردند.(146)

بر اثر توجه رجال به هم جنس بازى و لذت با خواجگان و پسرکان زيبا که در اسلام زشت ترين و نکوهيده ترين عمل غير انسانى محسوب مى شود و قرآن اين عمل حيوانى را از اثار پست ترين و وحشى ترين اقوام بشر در دوران رسالت لوط پيغمبر مى داند که عواقب ننگين و شوم آن موجب خشم و قهر الهى شد و يک باره با اراده خداى توانا آن قوم به کلى نابود شده و به عذاب دردناک الهى مبتلا شدند مى شمرد، متأسفانه در دوره تمدن چشمگير اسلامى که جهانيان را سخت شيفته جنبه هاى معنوى و مادى خود کرده بود يک بار ديگر ديوسيرتان عياش با اتکا بر قدرت و ثروت بيت المال مسلمانان اين جنايت و ناپاکى قرون گذشته را تجديد کرده و لکه ننگى بر دامن بشريت و نقطه تاريکى در تاريخ تمدن اسلامى بر جاى نهادند.

همجنس بازى بعضى خلفا و رجال قدرتمند آن روز آنچنان نبود که تنها آتش شهوت آنها را خاموش کند و گناهش گريبانگير خود آنها باشد بلکه سرآغاز يک سلسله فجايع و گناهان ديگر براى سايرين خصوصاً زنان حرمسرا بود و اين طبيعى است که وقتى مردان از هم خوابگى با همسران زيباى خود کنار آمدند و چشم به خواجگان و امردهاى هوس انگيز دوختند يک انحراف بزرگ در زنان به وجود خواهد آمد و آنان ناگزير براى ارضاى تمايلات شهوى خود دست بيک عصيان فجيع خواهند زد و آن همجنس بازى زنان با زنان بود که به سرعت در دربار خلفا و رجال رايج گشت چنانکه جرجى زيدان مى نويسد:

زشت ترين بى ناموسى و بى عفتى که در آن دوره از تمدن اسلامى پديد آمد امردبازى و همخوابگى با جوانان بود. اين عمل شنيع کم کم در شهرهاى اسلامى رواج گرفت و جوانان و پسرکان ماهروى رومى و ترک که به عنوان اسير يا تجارت وارد مى شدند در ميان مسلمانان فراوان شده و در اختيار آنان قرار مى گرفتند. مسلمانان عياش هم از زنان چشم پوشيده و به مردان رو آور شدند و هرکس امردى (پسرک بى موي) را مانند زن براى خود مى گزيد و او را به طرز دلخواه آرايش مى کرد و براى اينکه آزادانه او را به حرمسرا ببرد آنها را اخته مى کردند.

در مصر و ساير ممالک اسلامى عشقبازى با زنان منسوخ شد و در عوض عشقبازى با مردان معمول گشت و شعرهايى که سابقاً در وصف زيبايى و دلربايى زنان سروده مى شد اکنون براى جوانان امرد مى سرودند تا آنجا که زنان بى نوا بناچار لباس مردانه مى پوشيدند و خود را شبيه مردان مى ساختند، همين که همجنس بازى بين مردان معمول گشت و زنان را در حرمسرا واگذاردند آنان هم براى رفع حاجت خويش با همجنس خود مشغول گشتند و يا اينکه امردان خواجه را بجاى شوهر برگزيدند چنانکه کنيزان حرمسراى (خمار و يه) فرمانرواى مصر به اين گونه عمليات فاسد مشغول بودند و از اين رهگذر حتى زنان محترمه و شرافتمند نيز از اين قبيل مفاسد برکنار نماندند.

مى گويند دختر (اخشيد) فرمانرواى مصر کنيزکى زيبا خريدارى کرد تا تمايلات شهوى خود را به وسيله او ارضا کند و با وى خوش باشد. اين خبر که به المعزالدين الله فاطمى رسيد از خوشى فرياد برآورد که مدت ها در کمين بودم تا مگر مصر را بگشايم ولى بيم داشتم که مبادا شکست بخورم حال که دانستم خاندان سلطنتى اين قسم دچار مفاسد اخلاقى مى باشند وقت آن رسيده که حمله را آغاز کم و حتم دارم که در فتح پيروز مى شوم.

به همين منظور (جوهر) سردار خود را مأمور فتح مصر کرد فرمانروايان فاسد مصر که سخت آلوده شده بودند مقاومت را از دست داده و حکومت آنان بدست فاطميان سقوط کرد و هر کس مى داند که عفت بهترين نگهبان هر حکومت و سلطنتى است.(147)

طنطاوى در تفسير خود به سقوط اسپانيا (اندلس) مى پردازد و عياشى و مفاسد اخلاقى و رواج منکرات را از مهمترين علل سقوط مسلمانان اندلس مى داند. او مى گويد: مفاسد و زشتى ها تنها مخصوص ممالک شرقى و آسيا نبود بلکه هر کجا مملکتى اسلامى بود فرمانروايان و رجالش به عيش و عياشى و فساد و تباهى خو کرده و بدان سرگرم شده بودند و هم آن گونه که مفاسد خلفاى شرقى موجب سقوط کيان آنان شد مفاسد فرمانروايان و رجال اندلس نيز موجب سقوط اندلس گرديد.(148)

در دورانى که داستان هاى هزار و يک شب به وقوع مى پيوست و کاخ هاى مجلل و قصرهاى دل فريب خلفا و رجال اشراف و ثروتمند غرق در سرور و شهوت رانى بودند و مستى و لذت، عقل و انديشه را از سر آنان ربوده بود و حرص و ولع در عياشى هر لحظه براى آنان خوشى متنوعى مى آفريد و سيل پول ها و طلاهاى دست رنج ملت به کام خوانندگان و نوازندگان مه پيکر و طراحان لباس و غذا و انسان فروشان خيانتکار فرو مى ريخت در پشت کاخ هاى افسانه اى ناله هاى جانسوز انسانهاى بى نوا و ستمديده همراه با بهترين آهنگ ها و صداهاى دلنشين کنيزکان و عربده مستانه رجال شهوتران به فضاى بيکران بالا مى رفت و پيکر فرستگان آسمان را به لرزه درمى آورد از همه دردناکتر وضع نابسامان و رقت بار دانشمندان و علماى آگاه و بيدار مسلمان بود که در کاخ هاى خود با هزاران گونه محروميت ديده هاى اشکبار خود را بر صفحات کتابها دوخته محروميت ديده هاى اشکبار خود را بر صفحات کتابها دوخته و به تحقيق و پژوهش هاى علمى ادامه مى دادند و هر روز چهره غمگينامه خود را که گوياى وضع تأسف بار حکومت هاى اسلامى و سرنوشت و خيم ملت مسلمان بود به طبقات ضعيف و رنجبر مسلمان نشان مى دادند ولى بر اثر فشارهاى طاقت سوز و ستمگرى هاى خلفا عمالش هرگز نمى توانستند اقدامى جدى براى نجات مسلمانان ضعيف به عمل آوردند.

آنها شاهد غروب آفتاب خلافت و شکوهمندى مسلمانان بودند و به خوبى مى ديدند که هر لحظه کابوس غم و وحشت سايه هاى شوم دار خود را بر سر ممالک اسلامى مى گستراند و شبح سقوط و اضم حلال خود را به جامعه مسلمان نزديک مى کند. عجيب اينجاست که آنها در جزيى ترين ضروريات زندگى خود فرو مانده بودند و هرگز فرصت بررسى مسائل مهمترى را پيدا نمى کردند.

جرج جرداق نويسنده و دانشمند آگاه معاصر در کتاب الامام على هنگام بررسى بخش مخصوص حالات و اوضاع جامعه پس از مرگ على و دوران حکومت اموى ها و عباسيان وضع نابسامان دانشمندان و علماى مسلمان را گوشزد مى کند و مى گويد: و اما دانشمندان و انديشمندان و فرزانگان يعنى آنهايى که على بن ابيطالب به فرزندش حسن و حسين سفارش مى کند که با آنها را گرامى بشمرند و به آنان و بکار گزاران خود سفارش مى کند در هر کارى با علما به مشاوره و تبادل نظر بپردازيد و انان را در جريان امور بگذارند و از خود دور نسازند (همان دانشمندانى که حضرت در نامه خود به مالک اشتر توصيه مى کند).

«اَکثِرْ مُدارَسَهَ العُلَماءِ وَ مُنافَثَهَ الحُکَماءِ فى تَثبيتِ ما صَلَحَ عَلَيه اَمرُ بِلادِکَ وَ اقامَهِ ما اسْتَقامَ بِهِ النَّاسُ قَبلَکَ».

«با دانشمندان بيشتر به مذاکره بپرداز و با حکما: و فرزانگان بيشتر نشست و برخاست کن زيرا اين کار در تثبيت اصلاحات و عمران حوزه فرماندارى تو کمک خواهد کرد».

دانشمندانى که حضرت در تقسيم انسانها و ارزش انسانى آنان فرمود:

«النَّاسُ ثَلاثَهٌ عالِمٌ رَبّانِيٌ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلى سَبيلِ نَجاهِ وَ هَمَجٌ رَعاعٌ اَتباعُ کُلِّ ناعِقٍ.»

«انسانها بر سه دسته تقسيم مى شوند يک دسته دانشمندان الهى دسته دوم دانشجويان در مسير تحصيل هدايت و رشد نجات بخش دسته سوم به ظاهر انسانهايى که در جامعه منشأ اثر نبوده و از خود اراده اى ندارند و آنها در مسير زندگى با وزش هر بادى ملايم مى شوند».

همان دانشمندانى که حضرت به ارزش وجودى آنها ارج مى نهد و به کميل توصيه مى کند:

«يا کُمَيلُ هَلَکَ خُزَّانُ الاموال وَ العُلَماءُ باقُونَ ما بَقِيَ الدَّهرُ اعيانُهُمْ مَفقُودَهٌ وَ أمثالُهُم فى القُلُوبِ مَوجودَهٌ»

«اى کميل ثروت اندوزان نابود مى شوند و دانشمندان تا آخرين لحظه حيات جهانيان زنده و باقى هستند گرچه اجسام آنان زير خاک ها پنهان مى شود ولى چهره واقعى آنها بر صفحه دلها نقش بسته و محو نمى گردد، و دانش آنها چيزى است که پاسدار خود و ملت خواهد بود».

با تمام توصيه هاى جدى اسلامى و اميرالمومنين درباره دانشمندان شايسته متأسفانه در زمان حکومت اموى ها و عباسى ها دانشمندان آگاه با اراده و انديشمندان متعهد در پريشان حالى و تهى دستى جانکاه به سر مى بردند مگر آن دسته از دانشمندان خود فروخته سست بنيادى که عرق پيشانى آنان بر درگاه ستمگران مى ريخت.

اين سرنوشت دردناک «ابو على قالي» يکى از علماى بزرگ بغداد است که لغت شناس ماهر محسوب مى شود او نسبت بلغت دانان زمان خود از همه بيشتر آگاه و حافظ بوده و کتابهايى در اين زمينه تأليف کرده و در سال 356 وفات يافته است.(149)

ابوعلى قالى در شرايط سختى مى زيسته و آن قدر در فشار اقتصادى قرار مى گيرد که ناگزير مى شود کتابهايش را که گرامى ترين و ارزشمندترين اشياى زندگيش مى دانست به بهاى ناچيزى بفروشد و در اين باره از سوز دل و هرمان و رنج هاى خود را در چند بيت شعر شرح مى دهد و آن را بر پشت کتابهايش به عنوان محکوميت قدرتمندان و مترفين مى نويسد:

«أنستُ بِها عِشرينَ حَولاً وَ بِعْتُها فَقَد طالَ وَجدى بَعدَها وَ حَنينى و ما کانَ ظَنَّى أنَّنى سَأبيْعُها وَ لَو خَلَّدَتْنى فِى السُّجُونِ دُيُونى وَلکِنْ لِجُوعٍ وَ الفْتقارٍ وصِبْيَهٍ صنحار عليهم تَسْتَهِلُّ جُفُوني».

«پس از بيست سال دوستى و انس با اين کتابها ناگزير به فروش آنها شدم. اما پس از فروش نگرانى و حزن بى پايانى به من دست داد هرگز تصور نمى کردم که روزى ناچار به فروش اين کتابها شوم گرچه در بند قرضها و وامها اسير گردم اما امروز گرسنگى و تنگدستى و ناله دخترکان بى پناهم اشک ديدگانم را فرو باريد و مرا وادار کرد براى حفظ جان آنان کتابهايم را بفروشم».

و اين هم داستان تأثرانگيز زندگى خطيب تبريزى است که با شور و شوق فراوان نسبت به تحصيل علم و دانش که آرزو مى کند که کتاب تهذيب اللغه ازهرى را در محضر يکى از دانشمندان و ادبيان برجسته عصر بياموزد و در آن تحقيق کند بعضى از بزرگان علم او را به سوى ابوالعلى معروفى فيلسوف و اديب معروف راهنمايى مى کنند او يک نسخه از اين کتاب را تهيه مى کند و آن را در خورجينى گذارده و به دوش مى گيرد و از شهر تبريز به قصد (معره النعمان) جانگاه استاد پياده حرکت مى کند او آن قدر در شرايط سختى مى زيسته و امکانات مادى نداشته که نمى تواند براى اين سفر طولانى و خطرناک مرکبى تهيه کند آن چنانکه کابوس وحشتناک فقر و محروميت بر سرش سايه افکنده بود و هزاران گونه خطر در اين راه او را تهديد مى کرد او با عزمى راسخ بر دوش قدمهاى خود را بر زمين فرو مى گذاشت و نفس زنان پستى و بلندى هاى راه را طى مى کرد.

ضعف بدن و تلاش راهپيمايى عرقهاى خستگى را بر اندامش جارى ساخته بود چنانکه از پشتش گذشته و به کتابها نفوذ کرده و اهر رطوبت عرق بر برگهاى کتاب مانده بود اين عالم ستمديده هم اندوه خود را در اشعارى چند بيان مى کند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «فَمَن يَسأَمْ مِنَ الأسفارِ يَوماً  |  | فَانَّى قَد سَئِمتُ مِنَ المُقامِ  |
| أقَمنا بِالعِراقِ عَلى رِجالٍ  |  | لِئامٍ يَنتَمُونَ إلى لئام»  |

اگر افرادى از مسافرت ها خسته مى شوند من از بس در تبريز ماندم و توفيق سفر علمى پيدا نکردم خسته شده ام بناچار در عراق نزد مردمان پستى اقامت کرديم راستى که زمان در آزار رساندن به آزاد مردان و سايرين چقدر کوشا است.

روزگار ناجوانمردانه بر عليه آزادگان و توده ضعيف مردم پيش مى رفت تا جايى که «ابن لنکک» که شايد به اين نام مستعارى شعرش را اعلام کرده دردهاى اجتماعى آن روز را در ضمن اشعارى چنين بيان مى کند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «يا زماناً ألبَسَ الأحرارَ ذُلاً وَ مَهانَه  |  | لَستَ عِندى بِزَمان اِنَّما أنتَ زمانَه  |
| کيفَ نَرجُو مِنک خَيراً و العُلافيکَ مَهانَه  |  | اَجُنُونٌ مانراهُ مِنک يَبدُو أمْ مَجانَه»  |

«اى روزگار که بر تن آزادگان لباس ذلت و اهانت پوشيده اى تو واقعاً روزگار نيستى بلکه تو بلاى جانسوزى هستى چگونه ما از تو انتظار خير داشته باشيم در صورتى که افراد ذى صلاحيت و داناى بلند مرتبه در تو پست و خوار گشته اند آيا آنچه بر سر ما مى رسد از ديوانگى و جنون توست يا آنکه شرم و حياى تو کم شده و به ابتذال گرائيده اي».

شاعر ديگرى از ستيز و رنجى که از وضع آن روز برايش پيش آمده چنين مى نالد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| «زماننا زمان سوء  |  | لا خير فيه و لا فلاحاً  |
| لا يبصر الأشقياء فيه  |  | لَليلِ أحزانَهُم صباحاً  |
| فکلهم منه فى عناء  |  | طوبى لمن مات فاستراحا».  |

«در اين زمان شرايط ناگوارى براى ما پيش آمده که در آن نه چيزى ديده مى شود و نه نجاتى تيره بختانى در اين روزگار براى شب تاريک و غمناک خود بامدادى نمى بينند همه مردم در رنج و بدبختى بسر مى برند و بايد گفت خوشا به حال آنانکه مردند و از اين بدبختى ها آسوده گشتند».(150)

اين بود قسمتى از وضع آشفته و نابسامان زندگى دانشمندان متعهد و آزاده که آرمان مقدس اسلام را گرامى مى داشتند و هرگز به همکارى و دستيارى ستمگران و رجال عياش مترف تن نمى دادند اينان در زواياى تارک اجتماع آن روز مشعل علم و دانش و آزادگى را فروزان نگه داشته بودند و نواى جانسوز ملت محروم و طبقات رنجبر و ضعيف و صداى وجدان بيدار اسلامى آنها اجازه نمى داد غمخوارى و همدردى با ملت را رها کرده و در کاخ هاى افسانه اى و مجالس مجلل خلفا و امرا طوق چاکرى و به قربان گفتن را به گردن بگذارند و براى جنايات و ستمگرى ها و عياشى هاى آنها مديحه سرايى کرده و محمل شرعى و قانونى بتراشند.

جرجى زيدان مى نويسد: علما و ادبا و فقها گروهى از طبقه عامه بودند که به واسطه فضل و کمال مقرب درگاه بزرگان مى گشتند و اينان براى خلفا و اميران شعرهاى نيکو و مطالب تاريخى، قصه هاى شيرين و مسايل دينى و غيره مى گفتند و آنها را به اين صورت مشغول و سرگرم کرده و از ملت غافل نگه مى داشتند «کسائي»، «فراء»، «ابو عبيده» و غيره از نامداران اين طايفه اند.

خلفا در مقابل آنها را گرامى مى داشتند و از شنيدن سخنان آنها لذت مى بردند هميشه با آنها نشست و برخاست مى کردند و براى آنها مستمرى و جايزه و انعام قرار مى دادند.

وزيران و خلفا مانند برمکيان و آل فرات و غيره نيز به اين اشخاص علاقمند بودند و همه نوع به دانشمندان و فقيهان و اتباع آنها مساعدت مالى مى کردند تا آنجا که دانشمندى وسيله ارتزاق شده بود و مردم براى اداره امور زندگى دنبال تحصيل علم مى رفتند.(151)

جرجى زيدان مى نويسد: کسائى در بغداد مى زيست و به امين فرزند هارون علم نحو «دستور و زبان عربي» مى آموخت همان روزها سيبويه از بصره به بغداد آمده بود امين انجمنى بياراست و کسائى و سيبويه را در آن انجمن آورد اين دو عالم در بسيارى از مسايل با يکديگر گفتگو داشتند از آن جمله مسئله زنبور بود که کسائى مثلى از زبان عرب بدين مضمون گفت:

«کنت اظن الزنبور اشد لسعا من النحله فاذا هو اياها».

گمان مى بردم نيش زنبور از نيش مگس تيزتر است ولى اين درست همان بود. سيبويه گفت مثل را اشتباه گفتى، چه که آخرش چنين است: «فاذا هوهي» کسائى اصرار داشت که همان گفته او درست است و سرانجام موافقت کردند که گفته يک عرب صحرانشين را بپذيرند و آنچه او بگويد قبول کنند.

امين اصرار داشت که معلمش (کسائي) پيروز شود، لذا فرمان داد عربى بيابان گرد را آوردند و پنهانى مسئله را از او پرسيد، عرب حق را به سيبويه داد، امين به عرب گفت ميل دارم گفته کسائى را تصديق کنى عرب گفته امين را نپذيرفته گفت:

زبانم يارايى آن را نمى دهد که بر خلاف حقيقت سخن بگويم. لذا تدبيرى به نظرشان رسيد عرب را گفتند که ما مى گوييم شخصى به نام سيبويه چنين و شخص ديگرى به اسم کسائى چنان مى گويد آيا حرف کدام درست است؟ و تو در پاسخ به ما بگو کسائى درست است.

عرب اين پيشنهاد را پذيرفت و انجمنى از بزرگان علم لغت با حضور کسائى و سيبويه تشکيل يافت و از عرب بيابان گرد همان سئوال شد، عرب چنانکه به او آموخته بودند گفت: کسائى درست گفته و سخن او عرب است.

سيبويه دانست که نيرنگ به کار رفته و براى کسائى زمينه سازى شده از آن رو بغداد را رها کرد به ايران رفت.(152)

دياب اتليدى در کتاب اعلام الناس نقل مى کند: الواثق بامرالله روزى براى شرب نشست و نديمان وى در مجلس حاضر شدند، کنيزکى در مجلس اين شعر را به غنا خواند:

«أظلُوم إنَّ مصابَکُم رَجل أهْديَ السَّلامَ تَحِيَّهً ظُلمٌ»

کنيزک (رجلا) به نصب خواند: نديمى که در مجلس حضور داشت به سخن آمد و گفت بهتر اين است که به رفع (رجل) بخوانيم چون خبر (ان) است، کنيزک گفت:

من از آموزگارم جز اين از بر نکرده ام، سپس ميان عده اى گفتگو آغاز شد، کسانى مى گفتند سخن اعتراض کننده بهتر است و کسانى مى گفتند سخن کنيزک صحيح است، آنگاه واثق گفت: در عراق کسى که از اهل عربيت «آشنا به دستور زبان عربي» باشد تا به او رجوع شود چه کسى مى باشد؟

گفتند: در بره «ابوعثمان مازني» هست که در زمان خود در اين علم بى نظير است، واثق گفت: از جانب ما به بصره بنويسيد که وى را با تعظيم و اکرام به سوى ما بفرستند، چند روزى بيش به طول نينجاميد که نامه به بصره رسيد، و فرماندار بصره فرمان داد که ابوعثمان به همراه کارآگاهان به نزد واثق برود، ابوعثمان وقتى رسيد بر واثق وارد شد و واثق او را در جاى بالاتر نشانيد و بسيار وى را گرامى داشت و سپس شعر را به وى عرضه کرد، و او گفت حق با کنيزک است و در (رجل) جز نصب درست نيست، زيرا (مصاب ) مصدر به معنى (اصابه) است و (رجلا) منصوب به آن است و معنى اين است «ان أصابتکم رضلا أهدى السلام تحيه ظلم» خبر (ان) است که کلام به آن تمام مى شود، واثق سخن ابوعثمان را فهميد و دانست که صحيح آن است که کنيزک را نپذيرفته بود از خود دور کرد، سپس فرمان داد که به (ابوعثمان مازني) هزار دينار و تحفه ها و هديه هاى فراوان براى اهلش فرستاد که از آن ميان همان کنيزک بود، سپس وى را با اکرام تمام به شهرش برگرداند.(153)

(دياب اتليدي) در جاى ديگر از همان کتاب نقل مى کند: شبى هارون الرشيد و جعفر برمکى مجلس سرورى داشتند، هارون به جعفر گفت:

شنيدم که تو جاريه فلانى را خريدارى کرده اى و من مدتى است که او را مى خواهم زيرا او زيباروى است و من علاقه فراوانى به او دارم پس او را به من بفروش!

جعفر گفت: من نمى خواهم بفروشم، هارون گفت: به من ببخش! جعفر گفت: نمى بخشم، هارون گفت: اگر او را به نفروشى يا نبخشى زبيده (زن هارون ) سه بار طلاق داده شود، جعفر گفت: زن من از من سه بار طلاق داده شود اگر کنيزک را بفروشم يا ببخشم، سپس از حالت مستى بيرون آمدند و دانستند که دچار دشوارى مهمى گشتند و حيله يى براى چاره آن نيافتند رشيد گفت:

اين اتفاقى هست که جز، ابويوسف از آن توانا نيست پس وى را بخواهيد! شب از نيمه گذشته بود که ابويوسف را خواستند و ابويوسف با وحشت از رختخواب برخاست و گفت در اين وقت مرا نخواسته است جز اينکه کار مهمى در اسلام روى داده است، سپس به تندى از منزل بيرون آمد و سوار بر استرش شد و به غلام خود گفت خورجين را با خود همراه بياورد در آن مقدارى جو بريز، و آنگاه که من به دارالخلافه داخل شدم و تو نيز داخل شدى مقدارى جو جلوى چارپا بريز که با آن مشغول باشد تا ما بيرون بياييم، زيرا علفى که اين چارپا خورده او را امشب کافى نيست.

غلام گفت: شنيده و اطاعت مى کنم. آنگاه که قاضى ابويوسف بر هارون وارد شد، هارون براى وى از جاى برخاست و وى را بر سرير خود در پهلوى خود نشانيد، در حالى که بر آن سرير جز هارون کسى نمى نشست، هارون به ابويوسف گفت: من تو را نخواسته ام جز براى کار مهمى و آن اين است و ما از چاره آن ناتوان گشتيم، ابويوسف گفت: اى اميرمومنان اين کار بسيار آسانى است، اى جعفر! نصف آن کنيزک را به اميرمومنين بفروش و نصف ديگر را ببخش و در اين صورت هر دو از سوگند خود بيرون مى آييد، هارون از اين گفته خوشحال شد و هر دو اين کار را انجام دادند؛

هارون گفت: کنيزک را حاضر کن در همين وقت، زيرا علاقه من به کنيزک بسيار شديد است، کنيزک را حاضر ساختند، هارون به قاضى ابويوسف گفت: مى خواهم همين آن با او نزديکى کنم و طاقت بردبارى ندارم که زمان استبرائش برآيد، در اينجا چاره اى براى من بنديش، ابويوسف گفت: بنده اى از بندگان اميرالمومنين هارون را که آزاد شده است بياوريد! بنده اى حاضر ساختند، ابويوسف به هارون گفت: به من اجازه بده که کنيزک را به او تزويج کنم سپس اين بنده، کنيزک را پيش از آنکه دخول بکند طلاق بدهد، در اين صورت نزديکى با اين کنيزک در همين آن براى تو حلال مى شود بدون اينکه استبراء شده باشيد، هارون از اين حيله بيش از نخست درشگفت شد و گفت: به تو اجازه دادم اين کار را بکنى، قاضى عقد نکاح را خواند و آن بنده نيز قبول کرد، سپس قاضى به آن بنده گفت: کنيزک را طلاق بده! بنده گفت: اين کنيزک زن من شد و من او را طلاق نمى دهم و سخن قاضى را رد و از اين کار هارون در مضيقه قرار گرفت و گفت: کار بيش از پيش دشوار شد، قاضى به هارون گفت: اين بنده را به مال متمايل کن، هارون به آن بنده گفت: اين کنيزک را طلاق بده و من در عوض به تو صد دينار مى دهم، گفت: اين کار را نمى کنم، هارون گفت: دويست دينار مى دهم، گفت: نمى کنم هارون پول را بالاتر برد تا هزار دينار رسيد ولى آن بنده نپذيرفتو به قاضى گفت: آيا طلاق زن من به دست من است يا به دست اميرالمومنين هارون و يا به دست تو؟ قاضى گفت: به دست تو است، آن بنده گفت: به خدا سوگند من هرگز اين کار را نمى کنم! خشم هارون فزونى يافت و قاضى به او گفت: ناراحت نباش زيرا کار بسيار آسان است، کنيزک را آزاد کن، سپس اين بنده را به کنيزک تمليک کن، هارون اين کار را کرد، و قاضى به کنيزک گفت: بگو قبول کردم، کنيزک گفت: قبول کردم، سپس قاضى گفت: حکم به جدايى ميان شما را داده ام، زيرا اين بنده داخل ملک کنيزک شده است و نکاح باطل گشت، در اينجا هارون در برابر قاضى ابويوسف ايستاد و گفت: مانند تو در اين زمان بايد قاضى بشود!

هارون دستور داد چند طبق طلا بياورند، طلاها را آوردند و هارون آنها را در پيش قاضى ابويوسف ريخت و به او گفت: آيا ظرفى به همراه دارى؟ قاضى گفت: خورجين استر همراه هست، هارون خورجين را خواست و آن را نيز پر از طلا کرد قاضى ابويوسف طلاها را گرفت و از دارالخلافه بيرون رفت وقتى بامداد پديد آمد به دوستانش گفت به سوى فراگرفتن دانش برويد تا اين چنين بياموزيد زيرا من اين دارايى فراوان را با دو يا سه مسئله بدست آوردم.(154)

اين بود سرگذشت دانشمندان در برابر فرمانروايان که گروهى آزاده بودند و عزت نفس را از دست ندادند و ناچار با سختى و شدائد روزگار روبرو بودند و گروه ديگر تن به پستى و ذلت داده و صاحب زندگى اشرافى و مرفه بودند.

## عکس العمل آگاهان

توده مردم دل مرده و ناتوان در برابر کارهاى نامطلوب و ستمگرى ها خلفا و فرمانروايان عکس العملى نداشتند و همواره در حال سکوت با تمام محروميت هاى اقتصادى و اجتماعى به سر مى بردند و خود را بدست سرنوشت سپرده بودند و اين به خاطر آن بود که روح اسلامى در آنها مرده بود و از اهداف بلند و انقلابى سياست اسلامى غافل مانده بودند.

البته براى تخدير افکار آنها عوامل گوناگونى به کار بود که از همه مهم تر خيانت دانشمندان خود فروخته بود که فروغ آگاهى و جنبش را در آنها خاموش کرده بودند و بدل هاى مرده آنان رمق نمى دادند. اما از ميان همين توده خاموش بى تحرک عده اى در عين خفقان و مقررات سخت و خطرناک ظالمانه در يک شعاع کوچک در حال مبارزه و پيکار زير زمينى بودند.

اين گروه مردمان بيدار و هوشيار و آگاه از زمان بودند که آزادگى و شرافت نفس آنان مانع از آن مى شد که آن همه فساد و حرکات ضد اسلامى و حيف و ميل ها و عياشى هاى رجال را تحمل کنند و دست روى دست بگذارند.

اين گروه در واقع از طرف امامان معصوم و پيشوايان حقيقى اسلام رهبرى و حمايت مى شدند البته تاکتيک صحيحى را که ائمه هدى و شاگردان مبارزشان براى مبارزه انتخاب کرده بودند و با توجه به شرايط سخت آن روز بسيار موثر و سازنده بود اينان ابتدا مى کوشيدند ملت را بيدار کنند و اعمال ضد اسلامى و ضد بشرى خلفا با عنوان کلمه مقدس جانشينى پيغمبر يک مقام بلند روحانى و معنوى کاذب براى خود ايجاد کرده بودند که سخت عوام فريب بود و سپس در زير چتر پيشوايى اسلام آنچه منکرات و قوانين ضد اسلامى بود به اجرا در مى آوردند و ستاد فقها و علماى دربار هم روى تمام جنايات آنها برچسب شرعى و قانونى مى زدند و ملت هم در يک حالت بهت و سرگردانى گمان مى کردند آنچه صورت مى گيرد شرعى و به صلاح امت است قدرت نظامى و منابع ثروت ملى هم که در اختيار خلفا بود و مى توان گفت آنها در سايه زر و زور و تزوير جامعه را در سکوت و سازش قرار داده بودند و اينها هم خود را به قضاى ستمگران سپرده بودند.

امامان پاک و ياران مبارزشان ابتدا لازم ديدند به يک صورت آرامى کارهاى خلفا را فسق و فجور و مخالف با اسلام معرفى کنند تا مردم متوجه اين حقيقت شوند و بدانند که زمامداران آنها بيراهه مى روند و با اسلام و مصالح ملت بازى مى کنند وقتى مردم درباره اين حالت که هرچه خليفه مى کند اسلامى و مذهبى است به شک و ترديد افتادند آن هاله قدس و معنوى از اطراف خلفا کنار مى رود و مردم براى جنبش و احقاق حق و دفاع از مقررات اسلام آماده مى شوند. از اين رو مى بينيم که شاگردان ائمه خود و يا افراد مردم را وادار مى کنند که از ائمه صورت شرعى اعمال خلفا را بپرسند و اين روايات را به سرعت در بين مردم تکثير بدهند.

«عَن ابراهيمَ بنِ اَبى البِلادِ قالَ قُلتُ لاَبى الحَسَنِ الأوّل عَلَيه السَّلامُ جُعِلتُ فِداک اِنَّ رَجُلاً مِن مواليکَ عِندَهُ جَوارٍ مُغَنَّياتٌ قَيمَتُهُنَّ أربَعَهَ عَشَرَ ألفَ دينارٍ وَ قد جَعَلَ لَکَ ثُلثَها فقال لا حاجَه لى فيها إنَّ ثَمَنَ الکَلبِ وَ المُغَنِّيهِ سُحتٌ (155) عَن إبراهيمَ بنِ أبى البِلاد قال: أوصى إسحاقُ بنُ عُمَرَ بِجَوارٍ لَهُ مُغَنِّياتٍ أنْ تَبيعَهُنَّ (يُبَعْنَ) وَ يَحمِلَ ثَمَنَهُنَّ إلى أبى الحَسَنِ عَلَيه السَّلام قالَ إبراهيمُ فَبِعْتُ الجَوارِيَ بِثَلاثِمأهِ ألفِ دِرهمٍ وَ حَمَلتُ الثَّمَنَ إلَيهِ فَقُلتُ لَهُ إنَّ مَوليً لَکَ يُقالُ لَهُ إسحاقُ بنُ عُمَرَ أوصى عِندَ وَفاتِهِ بَبيعْ جَوارٍ لَهُ مُغَنَّياتٍ وَ حَملِ الثَّمنِ إليکَ وَ قَد بِعْتُهُنَّ وَ هذا الثَّمَنُ ثَلا ثُمأهِ ألفِ دِرهَم فَقالَ لا حاجَهَ لى فيه إنَّ هذا سُحتٌ وَ تَعْليمَهُنَّ کُفرٌو الاستَماعَ مِنهُنَّ نِفاقٌ وَ ثَمَنَهُنَّ سُحْتٌ».(156)

«ابراهيم بن ابى البلاد مى گويد از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام پرسيدم؟ يکى از دوستان شما کنيزکان آوازه خوان دارد که ارزش آنها به 14 هزار دينار مى رسد و او 3/1 ارزش اين کنيزکان را به شما اختصاص داده است حضرت داده است حضرت در پاسخ فرمودند من نيازى به پول آنها ندارم زيرا قيمت سگ و کنيزان و آوازه خوان حرام است ابراهيم مى گويد اسحاق بن عمر وصيت کرد که کنيزکان آوازه خوان او را بفروشند و بهاى آنها را نزد امام موسى بن جعفر بفرستند ابراهيم مى گويد من آن کنيزکان را به قيمت 300 هزار دينار درهم فروختم و پول ها را نزد حضرت بردم و به ايشان وصيت اسحاق را کماکان گفتم.

حضرت فرمود من نيازى به اين پول ها ندارم زيرا بهاى اينها حرام است و تعليم اينگونه کنيزکان موجب کفر مى شود و شنيدن آوازه آنها نفاق مى آورد و قيمت آنها حرام است».

در اين دو روايت و نظائر آن امام پول کنيزکان آوازه خوان را با پول سگ برابر دانسته و شنيدن آواز آنها و خريد و فروش آنان را حرام کرده است، اين گفتار که عيناً بر خلاف روش فرمانروايان فاسد بود نقش موثرى در آگاهى مردم داشت.

زيرا گفتار و رفتار پيشوايان الهى سرمشق بزرگى براى آزادمردان و مسلمانان شريف بود که بر اساس آن براى کوبيدن افکار ضد اسلام در صدد مبارزه با آن گونه فرمانروايان فاسد برمى آمدند و ناگزير انقلاب ها و نهضت ها و قيامهاى ملى به وجود آمد که شرح بسيارى از اين انقلابها را ابوالفرج اصفهانى در کتاب (مقاتل الطالبيين) به تفصيل بيان کرده است انقلاب زيد بن على بن حسين، انقلاب يحيى بن زيد، انقلاب عيسى بن زيد و امثال آن که از تشکل يک عده مردم آزاده برپا شد حاکى از آن است که هميشه دسته سوم از امت اسلامى بوده اند که تن به خود فروشى و ذلت و استثمار نداده و همانند دانشمندان فرومايه تسليم اميال شيطانى جباران نگرديدند و نيز همانند زهاد گوشه گير و صوفى صفتان بى تفاوت در کنجى ننشسته و غافل از وضع ملت و حکومت تنها به نفس خويش بينديشند بلکه پرچم انقلاب و نهضت را بر دوش کشيده و بر ضد فرمانروايان ستمگر اموى و عباسى مردم را به مبارزه دعوت کرده و راهنمايى مى نمودند.

## پى نوشت ها

۱- حتى در متن بعضى از روايات واژه «بيت المال» آمده از جمله در روايتى از على عليه‌السلام در مورد توزيع مساوى بيت المال (بحار ط جديد ج ۴۱ ص ۱۰۶).

۲- وَ جَعَلناهُمْ ائمَّهً يَهدُونَ بِأمرِنا وَ اَوْحَينا إلَيهِم فِعلَ الخَيراتِ وَ اِقامَ الصَّلواهِ وَ ايتاءَ الزَّکاه وَ کانُوا لَنا عابِدينَ.

۳- وَکانَ يَأمُرُ اَهلُهُ بِالصَّلواهِ وَ الزَّکاهِ (مريم ۵۵).

۴- وَ اوْصانى بِالصَّلواهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمتُ حَيّاً (مريم ۳۱).

۵- بحار ط قديم جلد ۵.

۶- بحار ط قديم جلد ۵.

۷- در کتب عهدين (تورات و انجيل) اشاراتى در مورد غنائم و زکات هست و در اين مورد به عنوان نمونه به سفر تثنيه تورات باب ۱۳ بند ۱۶ و ۱۷ و صحيفه يوشع باب ۶ بند ۱۷ تا ۲۵ مراجعه گردد گرچه طبق روايات اسلامى غنيمت در اديان گذشته حرام بوده است و به استناد همان روايات علامه حلى در کتاب منتهى المطلب جلد ۲ صفحه ۹۲۲ به اين مطلب تصريح کرده است.

۸- بنابراين آنچه که در کتاب «عصر الانطلاق» محمد اسعد به سيوطى نسبت داده شده که وى ابوبکر را موسس بيت المال مى داند بى اساس است، چنانکه خود محمد اسعد اين قول را رد مى کند.

۹- چنانکه اين مطلب از آيه ۱۰۳ سوره توبه (خُذْ مِن اَموالِهِم صَدَقَه ) استفاده مى شود، و همچنين از شأن نزول آيه ۷۵ همين سوره که درباره ثعلبه بن حاطب آمده استفاده مى شود که پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از نزول آيه زکات مأمورينى را براى جمع آورى زکات به اطراف فرستاد، مردى از بنى سليم و از بنى جهينه را براى اخذ زکات نزد ثعلبه فرستاد (در اين باره به تفسير مجمع البيان ج ۵ صفحه ۵۳ و اسد الغابه ج ۱ ص ۲۳۷ و بحار ج ۲۲ ص ۴۰ مراجعه شود).

۱۰- بحار ج ۱۹ ط جديد ص ۱۹۲.

۱۱- مجمع البيان ج ۴ ص ۵۱۸.

۱۲- نه از آن جهت که بيت المال کافى نيست، بلکه بر اثر عدم اجراى آن به طور عموم، اين مشکل پيش آمده است.

۱۳- بر اساس آيه ۴۶ سوره انفال.

۱۴- عن الصادق عليه‌السلام: وَ لَو أنَّ الناسَّ اَدُّوا زَکاهَ أموالِهِم ما بَقِيَ مُسلِمٌ فَقيراً مُحتاجاً وَ لا ستغنى بِما فَرَضَ اللهُ لَهُ وَ إنَّ الناسَّ ما افْتَقَرُوا وَ لا احتاجُوا وَ لا جاعُوا وَ لا عَرُوا اِلاّ بِذُنُوبِ الاْغنِياءِ (وسائل ج ۶ ص ۴).

۱۵- من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۱۷ و ۱۹.

۱۶- وسائل الشيعه ج ۶، ص ۵.

۱۷- درباره زکات و تعاونى هاى مستحبى به کتاب وسائل الشيعه جلد ۶ مراجعه شود.

۱۸- بقره، ۲۶۴.

۱۹- سفينه البحار ج ۱۵ ص ۴۷۵.

۲۰- جواهر الکلام ج ۱۵ ص ۴۷۵.

۲۱- مجمع البيان ج ۴ ص ۵۴۲.

۲۲- در اين باره به کتاب وسائل الشيعه ج ۴ ط جديد ص ۳۳۶ تا ۳۵۴ مراجعه گردد.

۲۳- شرح مفصل هر يک را در رساله هاى علميه بخوانيد.

۲۴- دليل بر اينکه قسمت دوم مخصوص سادات است، روايات زيادى است که در تفسير آيه وارد شده است.

۲۵- جواهر الکلام ج ۱۶ از ص ۱۱۵ به بعد.

۲۶- وسائل ج ۶ ط جديد ص ۳۶۳ و ۳۶۴ (باب سوم از ابواب قسمه الخمس).

۲۷- جواهر الکلام ج ۱۶ ص ۸۵.

۲۸- الميزان ج ۶ ص ۱۱.

۲۹- الميزان ج ۶ ص ۱۱.

۳۰- که به اصطلاح فقها آن را «فيئي» گويند.

۳۱- توضيح اينکه غنائم جنگى جزء انفال است ولى پيامبر يا امام، چهار پنجم آن را به جنگجويان مى بخشيد و يک پنجم آن را به عنوان خمس برمى داشت، بنابراين آية انفال منافاتى با آيه ۴۱ سوره انفال در مورد غنائم ندارد.

۳۲- بعضى ۱۲ مورد را اجزء انفال شمرده اند.

۳۳- در قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران مورد تأييد امام خمينى (مدّ ظله) و مسلمين در اصل ۴۵ در مورد انفال و مصرف آن چنين مى خوانيم:

«انفال و ثروتهاى عمومى از قبيل زمينهاى موات، يا رهاشده، معادن، درياها، درياچه ها، رودخانه ها و ساير آبهاى عمومى، کوهها، دره ها، جنگل ها، نيزارها، بيشه هاى طبيعى، مراتعى که حريم نيست، ارث بدون وارث، و اموال مجهول المالک و اموال عمومى که از غاصبين مسترد مى شود، در اختيار حکومت اسلامى است تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نمايد».چ

۳۴- که مال همه مسلمين از مجاهدان و غير مجاهدان است و بايد به مصرف منافع عمومى برسد (لمعه کتاب الجهاد).

۳۵- جواهر الکلام ج ۲۱ از ص ۱۸۶ تا ۲۰۳ مرحوم شهيد در شرح لمعه گويد: اقوى اين است که خمس بعد از جعائل اخراج گردد، شهيد اول درکتاب دروس خمس را بعد از جعائل و هزينه حفظ قرار داده است (دروس کتاب الجهاد».

۳۶- شرح لمعه جلد اول کتاب الجهاد فصل سوم.

۳۷- در مورد «صفوا المال» به کتاب وسائل ج ۱۱ صفحه ۸۵ مراجعه شود.

۳۸- وسائل ج ۱۱ ص ۸۸.

۳۹- چنانکه آيه ۶ سوره حشر بر اين مطلب دلالت دارد.

۴۰- درباره انفال و فيى ء و مصرف آنها به اصول کافى ۱: ۵۳۸ به بعد مراجعه شود.

۴۱- اينکه قبلاً «فيى ء» را جزء منابع درآمد بيت المال شمرديم از اين نظر بود که بيت المال را به معنى عام گرفتيم ولى از نظر فقهى فيى ء از منابع درآمد بيت المال نيست.

۴۲- فدک (سيد محسن قزويني) ص ۳۳.

۴۳- الميزان ج ۹ ص ۲۵۲ به نقل از مفرداث راغب.

۴۴- در قرآن در مورد وجوب جزيه در آيه ۲۹ سوره توبه تصريح شده است که بايد اهل کتاب جزيه را به دست خود با ميل و خضوع بپردازند (حَتّى يُعطُوا الْجِزيَهَ عَن يَدٍ وُهُم صاغِرُونَ).

۴۵- که در اين صورت يک نوع خراج خواهد بود، بايد توجه داشت که اگر جزيه به صورت سرانه وضع شود، ديگر نمى توان آن را بر زمينهاى آنها وضع کرد و اگر بر زمينهاى آنها وضع شد ديگر جايز نيست سرانه وضع گردد (وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۱۱۴).

۴۶- شرايع کتاب الجهاد.

۴۷- وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۱۱۶.

۴۸- اراضى خراجيه زمينهايى هستند که مسلمين آنها را يا با قهر و غلبه و يا از روى مصالحه از دست کفار درآورده اند، مشروط به اينکه آن زمينهاى در حين فتح، آباد بوده و اين فتح به اذن امام باشد مانند زمينهاى خيبر و زمينهاى عراق و شامات و مصر و آفريقا و قسمت مهمى از زمينهاى ايران.

۴۹- چنانکه توجه به اين جنبه ها در عهد نامه مالک اشتر در نهج البلاغه آمده است.

۵۰- سيره ابن هشام ط مصر ج ۲ ص ۲۴۱.

۵۱- الاموال ابو عبيد ص ۶۳ و ۶۴.

۵۲- هرگاه قرارداد بر عين محصول بسته مى شد آن را «مقاسمه» مى گفتند و اگر بر مقدارى از پول محصول بسته مى شد آن را خراج مى ناميدند (منهاج البراعه خوئى ج ۲۰ ص ۱۴۸).

۵۳- کتاب الخراج ابويوسف ص ۴۵.

۵۴- مدرک قبل ص ۴۸ و ۵۰.

۵۵- در حقيقت اين رأى على عليه‌السلام براى آن بود که خراج آن اراضى يک درآمد دائمى براى مسلمين باشد، و از طرفى صاحبان سابق آن زمينها به وضع کشاورزى و آباد کردن آن اراضى آشناتر بودند، و چه بسا اگر آن اراضى در دست مسلمين که کاملاً به امور کشاورزى وارد نبودند، قرار مى گرفت، نابود و يا کم بهره مى شد، از اين رو على عليه‌السلام رأى فوق را پيشنهاد کرد که مورد موافقت عمر واقع شد.

۵۶- تاريخ يعقوبى ج ۲ ص ۱۵۲.

۵۷- جريب مساحتى از زمين معادل ده هزار متر مربع است، درهم عبارت از وزن ۶/۱۲ نخود نقره است، فقيز: عبارت است از پيمانه اى که گنجايش آن معادل ۱۲ صاع (هر صاعى سه کيلو) است (فرهنگ عميد).

۵۸- استيعاب ج ۳ ص ۸۹ اسدالغابه ج ۳ ص ۳۷۱.

۵۹- الغدير ج ۸ ص ۲۸۶.

۶۰- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۶۱- نهج البلاغه خطبه ۳.

۶۲- اين روش که از آن امروز به «تصفيه» تعبير مى شود، از امورى است که در برنامه حکومت مردان خدا از همه چيز بيشتر اولويت دارد.

۶۳- نهج البلاغه خطبه ۱۶ (نخستين خطبه على عليه‌السلام پس از بيعت در مدينه).

۶۴- خلاف ط جديد ج ۲ ص ۳۴۴.

۶۵- جواهر الکلام ج ۱۶.

۶۶- بحارالانوار ج ۴۱ ص ۱۰۶ حديث ۹.

۶۷- اين شعر، از عمرو بن عدى است، که على عليه‌السلام در اينجا آن را تمثيل آورده و منظورش اين است که بايد بيت المال مسکين را در جاى خود قرار داد، و نبايد تبعيض قائل شد (تاج العروس ج ۱۰ ص ۷۸ جنو).

۶۸- عاصم بن کليب الحر بن عن أبيه قال شهدت عليا عليه‌السلام و قد جاء مال من الجبل، قفام و قمنامعه و جاء الناس يزدحمون فأخذ حبالا فوصلها بيده و عقد بعضها إلى بعض، ثم أدارها حول المال و قال «لا لأحد أن يجاوز هذا الحبل «قال فقعد الناس کلهم من وراء الحبل، و دخل هو فقال: أين رؤوس الاسباع «و کانت الکوفه يومئذ أشباعا» فجعلوا يحملون هذا الجوالق إلى هذا، إلى هذا حتى استوت القسمه سبعه أجزاء و وجد مع المتاع رغيف فقال: «اکسروه سبع کسر وضعوا على کل جزء کسره ثم قال:

هذا جناى و خياره فيه إذ کل جان يده إلى فيه

ثم أفرغ عليها و رفعها إلى رءوس الاسباع، فجعل کل واحد منهم يدعو قومه فيعملون الجوالق (بحار الانوار ج ۱ ص ۱۳۶).

۶۹- لمعه کتاب الجهاد ج ۱ ص ۱۹۱.

۷۰- اين سئوال در اينجا مطرح مى شود که اگر تقسيم بيت المال بطور مساوى لازم باشد در اين صورت فرق اسلام و سيستم اقتصاد کمونيسم چيست؟

پاسخ اينکه:

در سيستم کمونيسم ادعا مى شود که همه اموال براى عموم است، و اصولاً مالکيت شخصى در اين سيستم نيست، ولى در اسلام «بيت المال» براى عموم است که بطور مساوى بايد تقسيم گردد نه همه اموال، در صدر اسلام نوع مردم به جهاد مى پرداختند و فرصت کسب و کار براى آنها نبود و زندگيشان از بيت المال اداره مى شد، آنگاه بيت المال بين آنها بطور مساوى تقسيم مى گرديد و اين يک مرحله استثنايى بوده، اما کسانى که به کار و کسب مى پردازند آزاد بودند، که نتيجه کارشان را بگيرند، و در اين راه بعضى بيشتر گيرشان مى آمد و بعضى کمتر، و همانگونه که در فصل قبل گفتيم، بيت المال مصارف مخصوص و مشخصى دارد و براى تأمين نيازها، تشريع شده است، با توجه به اين مطلب فرق اساسى و روشن بين آن و سيستم اقتصادى کمونيسم وجود دارد.

۷۱- ابوجعفر اسکافى بغدادى يکى از دانشمندان علم کلام از معتزله است، او داراى کتابهاى متعددى است، و اهل نظر بوده و با دانشمندان مناظراتى داشته است، تاريخ فوت او را سال ۲۴۰ ذکر کرده اند) - (تاريخ خطيب ج ۵ ص ۴۱۶).

۷۲- عبيدالله بن ابى رافع از ياران محبوب و خاص و از کاتبان على عليه‌السلام بود، پدر او زمان رسول خدا، از مسلمانان راستين بود و در جنگ ها شرکت کرد و بعد از پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به على عليه‌السلام پيوست و از شيعيان برجسته على عليه السلم بشمار مى رفت، در مورد وثاقت و درستى عبيد الله همين بس که على عليه‌السلام او را کاتب و نگهبان بيت المال قرارداد تنقيح المقال ج ۲ ص ۲۳۸).

۷۳- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ج ۷ ص ۳۵-۳۸.

۷۴- عمر نيز در زمان خلافت خود در تقسيم بيت المال، تبعيض قائل مى شد (شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ج ۸ ص ۱۱۱).

۷۵- نهج البلاغه کلام ۱۵.

۷۶- ابن ابى الحديد گويد: تفسير جمله آخر اين است: هرگاه تدبير امور بر اساس عدالت، موجب تنگى و عجز براى حاکم شود، تدبير امور بر اساس ظلم براى او تنگ تر است زيرا ظالم، در مظان آن است که از ستمش جلوگيرى گردد(شرح ابن ابى الحديد ج ۱ص۲۷۰).

۷۷- و به تعبير روز حق السکوت به آنها بدهيد.

۷۸- شرح لغات:

لا اطوار به: يعنى به گرد آن نمى گردم، و به آن نزديک نمى شوم.

ما سمر سمير: يعنى تا زمانى که شب نشينان شب نشينى مى کنند، کنايه از اينکه تا دنيا باقى است.

خدين: يعنى دوست.

۷۹- پاسکال مهندس و طبيعى دان و فيلسوف و نويسنده فرانسه در روز ۱۹ ژوئن ۱۶۲۲ در کلرمون فران ديده به جهان گشود، در ۱۸ سالگى (۱۶۴۱) ماشين حساب را اختراع کرد و در ۳۱ سالکى با «فرما» رياضى دان بزرگ، حساب احتمالات را که امروز در فيزيک اهميت خاص دارد به وجود آورد، پاسکال مى گفت: در کنار وجود من گرادابى است، شما اين گرداب را نمى بينيد و من هرچه مى خواهم از آنجا بدست مى آوردم و به اين ترتيب مسائل بزرگ را حل مى کنم، پاسکار در سال ۱۶۶۱ در سى و نه سالگى جهان را بدرود گفت ) - (دائره المعارف فرهنگ و هنر ص ۱۱۱۶).

۸۰- الامام على ج ۲ ص ۴۶۰.

۸۱- إنَّ اميرالمومنين عليه‌السلام کَتَبَ إلى عُمّاله: أدِقّوا أقْلامَکُم و قاربُوا بَينَ سُطُورٍکم وَ أحذِفُوا عَن فُضُولکُم وَ اقصُدُ المَعانى وَ إيّاکم و الا کثارَ فَإنَّ أموالَ المسلمين لا تحتِملُ الضّرر (بحار ط جديد ج ۴۱ ص ۱۰۵).

۸۲- إنّى اُقسٍمُ بِالله قَسَماً صِدقاً، لَئِنْ بَلَغَنى انَّکَ خُنْتَ مِنْ فَيئى المُسلِمينَ شَيئاً صَغيراً او کَبيراً ألاشُدَّنَّ عَلَيکَ شدَّهَ تَدَعُکَ قَليلَ الوَفْرِ ثَقيلَ الظّهرِ ضَئِيلَ الامرِ وَ السَّلامُ (نهج البلاغه نامه ۲۰ صبحى صالح ص ۳۷۷).

۸۳- اين شخص چنانکه در شرح ها از جمله در شرح ابن ابى الحديد (ج ۱۱ ص ۱۴۷) آمده اشعث بن قيس بود، اشعث از افراد پست و منافق و از دشمنان پرکينه على عليه‌السلام بود، در جنگ صفين و در جريان «حکمين» بزرگترين خيانتها را به على عليه‌السلام کرد ) - باعث جنگ نهروان شد، تا آنجا ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه گويد: هر فتنه و فسادى در زمان خلافت على عليه‌السلام پيش مى آمد از طرف اشعث بود، او کسى است که در کوفه در بام خانه اش مغازه اى ساخته بود که در اوقات نماز هرگاه صداى اذان را از مسجد بزرگ کوفه مى شنيد بالاى مأذنه مى رفت و با صداى بلند به على عليه‌السلام خطاب کرده و مى گفت: اى مرد! تو بسيار دروغگو و ساحرى، امام صادق عليه‌السلام فرمود: اشعث در خون على عليه‌السلام شرکت کرد و دخترش جعده، حسن بن على عليه‌السلام را مسموم ساخت، و پسرش محمد اشعث در خون حسين دخالت نمود (سفينه البحار ج ۱ ص ۷۰۲).

(ابن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه (ج ۱۱ ص ۲۴۷) مى گويد: اينکه على عليه‌السلام هديه او را قبول نکرد چون مى دانست که او از اين راه مى خواست سوء استفاده کند وگرنه پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم هديه قبول مى کرد و خود على عليه‌السلام هديه جماعتى از اصحاب خود را قبول مى کرد.

اشعث از قبيله کنده، به سال دهم هجرت به اسلام گرويد و سال چهلم، چهل روز پس از شهادت على عليه‌السلام از دنيا رفت.

۸۴- شرح واژه ها:

سَعْدان: گياه خاردارى است که شتران آن را مى چرند.

مُسَهَّداً: شب را بيدار ماندن.

حُطام: چيزهاى زودگذر دنيا.

بلى: نابودى.

قُفُول: بازگشت و رجوع.

ثَرى: خاک.

اَملَقَ: در شدت فقر.

اِستَماحَنى: از من خواهش بخشش کرد.

عِظلِم: وسمه (چيزى که به چشم مى کشند).

اَضغَيتُ اِليه: گوش خود را به سوى او نمودم.

ثَکِلَتکَ الثَّواکِلُ: سوگ کنندگان در سوگ تو بنشينند (اين جمله در ميان عرب کنايه از اين است که تو فرزند برومندى نيستي).

مفلوقه: ظرف پيچيده شده و سربسته.

معجون: حلوا.

ريق حيه اوقيئها: آب دهان و يا قى مار، مقصود على عليه‌السلام اين است که من آن قدر از اين کراهت داشتم که گويا آن حلوا زهر مار بوده.

هلبتک الهبول: زنان در سوگ بنشينند (اين جمله مرادف ثکلتک الثواکل است).

تهجر: يعنى آيا هذيان مى گويى، کسى که کلمات بى معنى بگويد و مصروع باشد.

۸۵- سوره هود آيه ۲۷.

۸۶- سوره مومنون آيه ۳۳.

۸۷- خطبه ۳.

۸۸- مقدمه ابن خلدون ترجمه محمد پروين گنابادى ج ۱ ص ۲۶۷- ۲۶۸.

۸۹- ترجمه و اقتباس از کتاب شبهات حول الاسلام ص ۱۶۲.

۹۰- برهان قرآن ص ۲۰۰.

۹۱- ظاهراً روغن سياه نفت است.

۹۲- فانيد يا پانيد نوعى حلواى سفيد يا قندى است.

۹۳- اين صورت ماليات شهرهاى معروف بوده و صورت تفصيلى آن در کتاب (تاريخ تمدن اسلام) ص ۲۶۶ ۲۶۴ دوره کامل جلد دوم مضبوط است.

۹۴- تاريخ تمدن اسلامى، جرجى زيدان دوره کامل جلد ۲ ص ۲۷۳ ۲۷۱.

۹۵- ج ۱- تاريخ جرجى زيدان ص ۸۱ تتمه المنتهى ۲۲۹.

۹۶- مروج الذهب ج ۳ ص ۳۰۸ و تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۲ ص ۴۲.

۹۷- تفسير طنطاوى ج ۲۱ ص ۱۴۴ و تاريخ جرجى زيدان ج ۲ ص ۱۵۵.

۹۸- تفسير طيطاوى ج ۲۱ ص ۱۴۴.

۹۹- تفسير طنطاوى ج ۲۱ ص ۱۴۴ تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۱ ص ۷۸ و ج ۲ ص ۱۷.

۱۰۰- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۱۳۸.

۱۰۱- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۲ ص ۳۳.

۱۰۲- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۲ ص ۴۵.

۱۰۳- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۲ ص ۱۹۶.

۱۰۴- سوره آل عمران (۳): ۱۶۱.

۱۰۵- تفسير صافى ج ۱ ص ۳۱۰ در ذيل آيه ۱۶۱ سوره آل عمران.

۱۰۶- کامل ابن اثير ج ۲ ص ۱۸۳.

۱۰۷- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج۲ ص ۱۹۶.

۱۰۸- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۹۷۴ ۹۷۳.

۱۰۹- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۹۷۴ ۹۷۳.

۱۱۰- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۱۴۴ ۱۴۷.

۱۱۱- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۹۷۵ ۹۷۴.

۱۱۲- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۱۴۳.

۱۱۳- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۱۴۳ ۱۴۴.

۱۱۴- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۱۴۴.

۱۱۵- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۲ ص ۱۴۸ تا ۱۹۰ و تفسير طنطاوى ج ۲ ص ۱۶۶.

۱۱۶- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۱۳۵ تفسير طنطاوى ج ۲۱ ص ۱۶۲.

۱۱۷- حياه الامام موسى ج ۲ ص ۱۵۹- ۱۶۰.

۱۱۸- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۲ ص ۳۸۵ ۳۸۱ تفسير طنطاوى ج ۲ ص ۱۵۱.

۱۱۹- مقاتل الطالبين ص ۳۹۶ و سفينه البحار ج ۲ ص ۶۸۴.

۱۲۰- هادى عباسى برادر هارون الرشيد براى خوش گذرانى خود آن قدر به آوازه خوان زمانش «ابراهيم موصلي» از بيت المال داد که پسر ابراهيم گويد: اگر هادى چند صباحى بيشتر عمر مى کرد، ما ديوارهاى خانه خود را از طلا و نقره مى ساختيم) - ( اغانى ط مصر ج ۵ ص ۱۶۰ و ج ۶ ص ۱۸۴) درباره هارون مى نويسند روزى در حال خنده از قصر همسرش زيبده بيرون مى آمد از علت خنده اش پرسيدند، گفت: در منزل زبيده خوابيده بودم، صداى سکه ها مرا بيدار کرد، از مبلغ سکه ها سوال کردم، گفتند: سيصد هزار است که به عنوان بيت المال از مصر آمده، همه آنها را به همسرم زبيده بخشيدم، وقت خروج شنيدم زبيده مى گفت: اين چه پول اندکى است که هارون به من داده، من هرگز از او خيرى نديدم) - (البدايه و النهايه ج ۱۰ ص ۲۱۹).

(هارون در يک ضيافت که به عنوان ازدواج خود با زبيده تشکيل داد، ۵۵ ميليون درهم خرج کرد، او کنيزکى را به يکصد هزار دينار و ديگرى را به ۳۶ هزار دينار خريدارى کرد، اما دومى رافقط يک شب نگهداشت) - او يکبار به طرب آمد و دستور داد سه ميليون درهم بر سر حضار مجلس نثار کنند) - (تاريخ تمدن اسلام جرجى زيدان، ج ۵، ص ۱۶۲).

۱۲۱- روزنامه جمهورى اسلامى.

۱۲۲- شرح نهج البلاغه.

۱۲۳- شرح نهج البلاغه فيض الاسلام ص ۵۰۲ ۴۹۸، صبحى الصالح ص ۲۲۹- ۲۲۶.

۱۲۴- بحار الانوار ج ۱۰ چاپ قديم ص ۲۶- ۲۵.

۱۲۵- بحارالانوار جلد ۶ (طبع قديم) باب مکارم اخلاقه و جهل احواله.

۱۲۶- نهج البلاغه فى الاسلام ص ۶۶۲.

۱۲۷- شرح نهج البلاغه فيض الاسلام ص ۶۵۳، صبحى الصالح خطبه ۲۰۹ ص ۳۲۴.

۱۲۸- سوره ۲ آيه ۱۹۵.

۱۲۹- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۸۸۹- ۸۹۰ دوره کامل.

۱۳۰- تاريخ مسعودى ج ۱ ص۱۱۵.

۱۳۱- تاريخ مسعودى ج ۵ ص ۳۲.

۱۳۲- تاريخ تمدن ج ۲ ص ۱۶۶.

۱۳۳- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۱۶۲.

۱۳۴- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۱۶۲.

۱۳۵- تفسير طنطاوى ج ۲۱ ص ۱۵۴.

۱۳۶- تفسير طنطاوى ج ۲۱ ص ۱۵۴.

۱۳۷- تاريخ تمدن اسلام (دوره کامل) ج ۴ ص ۷۴۸ ۷۴۷.

۱۳۸- تتمه المنتهى ص ۲۱۹ نقل از (اغاني).

۱۳۹- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۱۶۳.

۱۴۰- الاغانى ج ۱۵.

۱۴۱- تاريخ طبرى ج ۱۱ ص ۱۳۳۲ ۱۳۳۳.

۱۴۲- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۱۶۳.

۱۴۳- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۳۲.

۱۴۴- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۳۲.

۱۴۵- تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۳۶.

۱۴۶- تاريخ تمدن ج ۵ ص ۱۷۸.

147 - تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۱۷۸- ۱۷۹.

148 - تفسير طنطاوى ج ۲۱ ص ۱۸۰.

149 - هديه الاحباب ص ۲۱۶.

150 - الامام على ج ۱۱۹ چاپ.

151 - تاريخ تمدن جرجى زيدان ج ۵ ص ۴۷.

152 - تاريخ تمدن اسلام جرجى زيدان (دوره کامل مترجم) ج ۳ ص ۴۸۴.

153 - اعلام الناس بما وقع للبرامکه مع بنى العباس ص ۲۰۲ چاپ مصر.

154- اعلام الناس ۱۰۸ ۱۰۷.

155- وسائل الشيعه ج ۱۲ ص ۸۷ حديث ۴ باب ۱۶.

156- وسائل الشيعه ج ۱۲ ص ۸۷ حديث ۵ باب ۱۶.

فهرست مطالب

[پيشگفتار 3](#_Toc488833143)

[بنياد نهج البلاغه 5](#_Toc488833144)

[نقش اقتصاد در پايدارى حکومت 6](#_Toc488833145)

[بيت المال چيست؟ 8](#_Toc488833146)

[تاريخچه بيت المال 9](#_Toc488833147)

[فرق بين ماليات و بيت المال 12](#_Toc488833148)

[منابع درآمد بيت المال در اسلام 13](#_Toc488833149)

[1- زکات 14](#_Toc488833150)

[مصرف زکات 16](#_Toc488833151)

[2- خمس 18](#_Toc488833152)

[مصرف خمس 20](#_Toc488833153)

[3- انفال 22](#_Toc488833154)

[مصرف انفال 23](#_Toc488833155)

[مصرف غنائم جنگى 24](#_Toc488833156)

[4- فيئى 26](#_Toc488833157)

[مصرف فيئى 26](#_Toc488833158)

[5- جزيه 27](#_Toc488833159)

[مصرف جزيه 27](#_Toc488833160)

[6- خراج 28](#_Toc488833161)

[خراج در آثار اسلامى به سه معنى آمده 30](#_Toc488833162)

[مصرف خراج 31](#_Toc488833163)

[هدف على عليه‌السلام از بدست گرفتن حکومت 33](#_Toc488833164)

[اعلام برنامه حکومت 34](#_Toc488833165)

[برنامه اصلاحى کامل على عليه‌السلام در بيت المال 36](#_Toc488833166)

[توزيع بيت المال بر اساس مساوات 38](#_Toc488833167)

[تقسيم بيت المال بطور مساوى از ديدگاه فقه اسلامى 39](#_Toc488833168)

[شيوه على عليه‌السلام در تقسيم بيت المال 41](#_Toc488833169)

[عکس العمل مخالفان و پاسخ على عليه‌السلام 44](#_Toc488833170)

[سخن جرج جرداق در اين باره: 46](#_Toc488833171)

[دو نمونه از احتياط و سختگيرى على عليه‌السلام در بيت المال 47](#_Toc488833172)

[داستان آهن گداخته 48](#_Toc488833173)

[خطر سوء استفاده از بيت المال و شيوه و روش رهبران الهى 51](#_Toc488833174)

[آغاز سوء استفاده ها از بيت المال 52](#_Toc488833175)

[موارد استعمال «اتراف» و «اسراف» در قرآن و روايات 54](#_Toc488833176)

[لغت اسراف و اتراف 55](#_Toc488833177)

[کارشکنى مترفين در برابر پيامبران 56](#_Toc488833178)

[نهج البلاغه و مترفين 57](#_Toc488833179)

[مسرفين از نظر پيامبر اسلام 58](#_Toc488833180)

[اسراف و اتراف مقدمه سقوط ملتهاست 59](#_Toc488833181)

[علت سقوط فرانسه 61](#_Toc488833182)

[آمار مالياتها 62](#_Toc488833183)

[ثروت هاى خلفا 65](#_Toc488833184)

[غلول 69](#_Toc488833185)

[پاسداران بيت المال 70](#_Toc488833186)

[اسراف در تجمل 72](#_Toc488833187)

[1- تجمل در لباس 73](#_Toc488833188)

[2- تفنن در خوراک 75](#_Toc488833189)

[3- تجمل در اثاث و جواهرات 78](#_Toc488833190)

[4- وضع اقتصادى مردم 84](#_Toc488833191)

[چپاول سرسام آور شاه مخلوع در بيت المال 88](#_Toc488833192)

[نگاهى به روش پيامبران و رهبران واقعى اسلام 89](#_Toc488833193)

[فاطمه و حکومت پدر 95](#_Toc488833194)

[لباس پيامبر 97](#_Toc488833195)

[على در برابر يک ثروتمند 99](#_Toc488833196)

[عواقب شوم اجتماعى اسراف 101](#_Toc488833197)

[کنيزان و غلامان خلفا 102](#_Toc488833198)

[1- تعداد کنيزان و غلامان خلفا 105](#_Toc488833199)

[1- قدرت کنيزان 107](#_Toc488833200)

[خليفه در سوگ کنيزک جان مى سپارد 108](#_Toc488833201)

[2- بهاى کنيزان 111](#_Toc488833202)

[3- خواجگان 114](#_Toc488833203)

[5- خواجگانى در لباس زنانه 116](#_Toc488833204)

[عکس العمل آگاهان 129](#_Toc488833205)

[پى نوشت ها 132](#_Toc488833206)